



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مطلوبه
کتابخانه
دانشگاه
اصفهان

مظلوم گم شده در سینه

به
اهتمام
محقق

تألیف
پیرامون مؤمنان علیه سادات با خلفا
گوشه
نقوش الحرفات در عقیده شیعه به امامت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مظلومی گمشده در سقیفه

نویسنده:

علی لباف

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	مظلومی گمشده در سقیفه جلد ۴
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۲۳	فصل یکم: بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
۲۳	اشاره
۲۵	انگیزه ی این تحقیق
۲۹	گفتار یکم عدم رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت ابوبکر
۲۹	اشاره
۳۰	اسناد تاریخی
۳۶	جمع بندی
۳۸	معنای سکوت چیست؟
۴۰	معنای بیعت چیست؟
۴۲	نتیجه گیری
۴۲	تذکر
۴۳	تباین سکوت با بیعت
۴۶	شرایط تحقق بیعت چیست؟
۵۱	گفتار دوم چگونگی تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین پس از رحلت پیامبر
۵۱	اشاره
۵۳	انگیزه ی دستگاه خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین
۵۴	نگاهی به اسناد و مدارک تاریخی اهل سنت
۵۴	واقعی (متوفی ۲۰۷)
۵۴	سند شماره (۱)
۵۵	نصر بن مزاحم (متوفی ۲۱۳)

۵۵	سند شماره ۲)
۵۶	سند شماره ۳)
۵۶	سند شماره ۴)
۵۸	ابن قتیبه دینوری (متوفی ۳۷۶)
۵۸	سند شماره ۵)
۵۹	بلادری (متوفی ۲۷۹)
۵۹	سند شماره ۶)
۵۹	سند شماره ۷)
۶۰	سند شماره ۹)
۶۱	محمد بن جریر بن یزید طبری شافعی (متوفی ۳۱۰)
۶۱	سند شماره ۸)
۶۱	ابن عبد ربه (متوفی ۳۲۸)
۶۱	سند شماره ۱۰)
۶۱	ابن اثیر (متوفی ۶۳۰)
۶۱	سند شماره ۱۱)
۶۳	ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۶) به نقل از ابوبکر جوهری (متوفی ۳۲۳)
۶۳	سند شماره ۱۲)
۶۳	سند شماره ۱۳)
۶۴	نتیجه گیری
۶۴	اشاره
۶۸	تلاش مهاجمان جهت اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین * به کجا انجامید؟
۶۸	سند شماره ۱)
۶۹	سند شماره ۲)
۷۰	سند شماره ۳)
۷۱	سند شماره ۴)
۷۳	سند شماره ۵)

- سند شماره (۶) ۷۳
- سند شماره (۷) ۷۵
- اهل سنت این ماجرا را چگونه نقل می کنند؟ ۷۶
- سند شماره (۸) ۷۶
- جمع بندی استاد هشتگانه ۷۹
- تذکر ۸۱
- جمع بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه ۸۲
- نتیجه گیری نهایی ۸۴
- گفتار سوم: عدم رضایت عمومی از خلافت ابوبکر ۸۶
- اسناد تاریخی ۸۶
- نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیست عمومی با ابوبکر ۸۹
- سند شماره (۱) ۸۹
- سند شماره (۲) ۸۹
- سند شماره (۳) ۹۰
- سند شماره (۴) ۹۱
- سند شماره (۵) ۹۲
- سند شماره (۶) ۹۲
- سند شماره (۷) ۹۳
- سند شماره (۸) ۹۳
- سند شماره (۹) ۹۴
- سند شماره (۱۰) ۹۵
- سند شماره (۱۱) ۹۵
- گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهرا ۹۸
- تبیین شبهه ۹۸
- نقش این شبهه در علم غضب حضرت زهرا پر ابوبکر ۹۹
- انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟ ۱۰۲

- ۱۰۴ ----- اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می کنند؟
- ۱۰۵ ----- نقد نقل های سه گانه اهل سنت درباره بیعت مختارانه
- ۱۰۵ ----- بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)
- ۱۰۶ ----- نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی باشد
- ۱۰۸ ----- بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن
- ۱۰۸ ----- اشاره
- ۱۱۱ ----- نتیجه
- ۱۱۲ ----- ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن
- ۱۱۲ ----- اشاره
- ۱۱۶ ----- نتیجه
- ۱۱۷ ----- نگاهی دیگر به ماجرای ارتداد عرب
- ۱۲۱ ----- نتیجه گیری
- ۱۲۲ ----- سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب
- ۱۲۳ ----- در حاشیه بررسی ماجرای ارتداد عرب
- ۱۲۶ ----- تذکر پایانی
- ۱۲۸ ----- بررسی و نقد نقل های مربوط به نامه امیرالمؤمنین (گونه دوم)
- ۱۲۸ ----- اشاره
- ۱۳۸ ----- شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات
- ۱۴۴ ----- تذکر
- ۱۴۵ ----- سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره نامه امیرالمؤمنین
- ۱۴۸ ----- در حاشیه بررسی تامه امیر المؤمنین ع
- ۱۴۹ ----- بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین یا ابوبکر (گونه سوم)
- ۱۴۹ ----- نقل شماره (۱)
- ۱۵۱ ----- نقل شماره (۲)
- ۱۵۲ ----- نکات شگفتی آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل میباشد
- ۱۵۲ ----- الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

- ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر! ۱۵۲
- ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود! ۱۵۳
- د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وسلم ۱۵۳
- پیامبر ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند! ۱۵۳
- تبعات و نتایج انحرافی استناد به این نقل های دروغین ۱۵۴
- تاریخ چه می گوید؟ ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- سند شماره (۱) ۱۵۷
- سند شماره (۲) ۱۵۸
- سند شماره (۳) ۱۵۹
- سند شماره (۴) ۱۶۰
- جمع بندی نهایی درباره ادعای اهل سنت مبنی بر وقوع بیعتی مختارانه ۱۶۲
- فصل دوم: نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت ۱۶۶
- اشاره ۱۶۶
- گفتار یکم: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت ۱۶۸
- اهل سنت معتقدند که امامت و خلافت به معنای حکومت است! ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- تعریف اول) ۱۶۸
- تعریف دوم) ۱۶۹
- اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت منصبی انتخابی است! ۱۷۲
- جمع بندی ۱۷۴
- اهل سنت معتقداند که حصول قدرت برای شکل گیری خلافت کافی است ۱۷۵
- اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود! ۱۷۹
- اهل سنت معتقداند که امام و خلیفه می تواند ظالم و فاجر باشد ۱۸۲
- اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین می باشد ۱۸۵
- اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت از فروغ بی اهمیت می باشند! ۱۸۸

- گفتار دوم: تفسیرهای سنی گرایانه از امامت و ولایت ۱۹۰
- تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت به معنای حکومت است ۱۹۰
- تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت (حکومت) منصبی انتخابی است! ۱۹۲
- تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) شورا و بیعت است ۱۹۵
- تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که شورا و بیعت منشأ مشروعیت امامت و ولایت (حکومت) است ۱۹۹
- تبعات انحرافی این شبهه در مبحث حکومت علوی ۲۰۴
- نخستین نتیجه غلط ۲۰۴
- دومین نتیجه غلط ۲۰۵
- سومین نتیجه غلط ۲۰۶
- یاد آوری ۲۰۸
- تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی ۲۰۸
- خاتمه: آسیب شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا درباره آغاز انحراف در عقیده به امامت ۲۱۰
- درباره مرکز ۲۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : لباف، علی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومی گمشده در سقیفه / مولف علی لباف؛ با مقدمه محمد ضیاءآبادی؛ به سفارش شورای عالی حوزه علمیه قم مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران.

وضعیت ویراست : [ویراست 2؟].

مشخصات نشر : تهران : منیر، 1385-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : 99000 ریال (دوره) ؛ 25000 ریال: ج. 1. 9789645601858 ؛ 34000 ریال: ج. 2، چاپ چهارم: 978-964-5601-99-1 ؛ 20000 ریال : ج. 3، چاپ چهارم: 978-964-7965-15-6 ؛ 20000 ریال: ج. 4، چاپ سوم 978-964-7965-32-3 ؛ 3

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج. 2 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 3 (چاپ چهارم: 1385).

یادداشت : ج. 4 (چاپ سوم: 1385).

یادداشت : جلد اول تا پنجم این کتاب در سال های 1385-1397 تجدید چاپ شده است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. 1. قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر. - ج. 3. سیزده سال زمامداری خلفا پس از سقیفه. - ج. 4. بیعت امیرالمومنین علیه السلام با خلفا نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : سقیفه بنی ساعده

شناسه افزوده : ضیاءآبادی، سیدمحمد، 1309-1399، مقدمه نویس

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

رده بندی کنگره : 1385 6 م2 /BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1194315

ص: 1

اشاره

لباف، علی، 1353

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم / به اهتمام علی لباف - تهران:

مرکز فرهنگی انتشارات منیر، 1383.

200 ص. ISBN: 964 - 7965 - 32 - X

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا،

کتابنامه به صورت زیرنویس

1. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق - اثبات خلافت.

2. سقیفه بنی ساعده، الف، عنوان، ب، عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.

297/452 ک BP 223 /5/ل 2ر9

کتابخانه ملی ایران 82-25005 م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

شابک X964 - 7965 - 32 - X : ISH 32 - 7965 - 964

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد چهارم

مؤلف: علی لباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر حروفچینی و صفحه آرایی، شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: سوم / 1385

شمارگان: 1000 نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک info al moniT.CCIT

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ابسردار، ساختمان پزشکان، واحد 9- تلفن و فاکس 77521736 (4 خط)

دیگر مراکز پخش نشر نیک معارف: 66950010: نمایشگاه کتاب اعراف: 32208529

نشر رایحه: 88976198 * پخش آینه: 33930496

2000 تومان

قیمت دوره چهار جلدی 9900 تومان

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم به

حضرت زهرا سلام الله عليها

که تا لحظه ی شهادتش،

بیشترین رنج ها را از سقیفه کشید.

گروه طرح و تحقیق فاطمیه

ص: 3

فصل يكم: بيعت امير المؤمنين عليه السلام با خلفا

اشاره

فصل يكم

بيعت امير المؤمنين عليه السلام با خلفا

ص: 11

یکی از روش‌هایی که جهت خارج ساختن خلافت ابوبکر از حصار غصب، مورد توجه قرار گرفته و با بیانه‌های متنوعی تکرار می‌شود؛ ادعای بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر است.

چنانچه اظهار شده:

«البته آن‌علی را نمی‌شناسم که میگویند طناب بر گردنش آویختند و خانه اش را ویران کردند تا به بیعت تن داد که علی مرد چنین ذلت‌هایی نبود. علی خردمندانه بیعت کرد و بر بیعتش استوار ماند...»! (1)

رضایت! و بیعت! آن حضرت با خلقا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است»! (2)

«... پس از مدتی با بیعت! خویش نقایص و کمبودهای کارشان را مرتفع ساخته و مشروعیت خلیفه را تکمیل فرمود.»! (3)

ص: 13

1- مژگان ایلانلو: نوشتار مندرج در روزنامه شرق، مورخ 14 آبان 1393 مصادف با 20 رمضان

2- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 176

3- همو: پاورقی پر کتاب «شاهراه اتحاد»، ص 28 - 29

«علی (ع) بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت! و بیعت! نموده است.» (1)

«رفتار علی (ع) و اولاد گرامی آن حضرت با خلفاء راشدین به نحوی بوده که با بیعت! و موافقت! قرین شده است.» (2)

از آن جایی که مطرح کنندگان این ادعا (یعنی: وقوع بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر!) " (3) قصد دارند:

الف) در پوشش بیعت حضرت امیر با ابوبکر، رضایت و موافقت آن حضرت از خلافت او را به کرسی بنشانند.

ب) به پشتوانه همین ادعا، غاصبانه بودن خلافت ابوبکر را از اذهان عمومی پاک نموده و آن را مشروع (یعنی مورد رضایت خدای متعال) جلوه دهند.

لذا بر آن شدیم تا به بررسی تاریخی این ادعا پردازیم. همچنین در ضمن این بررسی ها به ارزیابی دو ادعای دیگر خواهیم پرداخت که عبارت اند از:

1) ادعاهایی که منشأ بیعت امیر المؤمنین را مقبولیت مردمی له حکومت ابوبکر می دانند!

2) ادعاهایی که پذیرش موجودیت حکومت ابوبکر (منهای پذیرش مشروعیت و مقبولیت آن) را دلیل بیعت آن حضرت با

ص: 14

1- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 167

2- همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163.

3- هر چند که نحوه سوء استفاده از این ادعا به نوع کژاندیشی مطرح کننده آن درباره رابطه میان امامت و خلافت» بستگی دارد؛ ولی هر کدام از این شیوه ها (اعم از نگاه ستیان که از دیرباز مطرح بوده، یا تفسیر سنی مآبانه از عقاید شیعه که پس از دوران مشروطه رواج بیشتری یافته) در نهایت. (به نوعی) خلافت ابوبکر را از حصار غصب بیرون آورده و نفی نامشروع بودن آن را به دنبال می آورد.

ابوبکر جلوه می دهند!

لذا در این تحقیق، به طور هم زمان و موازی با هم، به ارزیابی همه زیربناها و منشأهای مطرح شده برای بیعت امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر می پردازیم؛ که به ترتیب عبارت اند از:

منشأ یکم: مشروعیت الهی (حقانیت الهی).

منشأ دوم: مقبولیت مردمی (حقانیت عرفی).

منشأ سوم: موجودیت (امر واقع).

در این راه، بار دیگر اسناد تاریخی مربوط به این ادعا را مرور می نمایم تا با دقت بیشتر، «میزان رضایت و موافقت حضرت علی از حکومت ابوبکر» را بیابیم.

چرا که موضوع فوق (در همه این قبیل ادعاها) علت اصلی انجام بیعت با ابوبکر تلقی شده است. بدین ترتیب می توانیم میزان اعتقاد امیرالمؤمنین (ع) به مشروعیت، مقبولیت و موجودیت خلافت ابوبکر را مورد ارزیابی قرار داده و اعتبار علمی آنها را با توجه به مدارک تاریخی بیازماییم.

ص: 15

شکی نیست که اگر خلافت ابوبکر (تحت هر یک از عناوین سه گانه مشروعیت، مقبولیت یا موجودیت) مورد رضایت و موافقت حضرت علی (ع) بود، آن حضرت علیه السلام نه تنها از بیعت نمودن با ابوبکر به شدت امتناع نمی ورزید؛ بلکه فراتر از آن، هرگز در مسیر «قیام به سیف» جهت براندازی حکومت او قدم برنداشته و با عزمی راسخ به دنبال سرنگونی او از مسند خلافت نبود. (1)

ص: 17

1- استتصارهای شبانه حضرت علی (ع) که با حضور حضرت زهرابی (س) صورت می پذیرفت، از نمونه های این تلاش گسترده می باشد. ر.ک: ابن قتیبه: الامامة والسیاسة، ج 1، ص 29؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 13 و ج 2، ص 37.

موسی بن عقبه (متوفی 141) از این شهاب زهری نقل میکند:

«إن رجالاً من المهاجرين غضبوا في بيعة أبي بكر، منهم علي و الزبير... و معهما السلاح...» (1)

در بیعت با ابوبکر، تعدادی از مهاجرین از جمله علی و زبیر، در حالی که سلاح به همراه داشتند به خشم آمدند.»

ابن میثم بحرانی (متوفی 679) از کتاب «وقعة صفین»، تألیف نصر بن مزاحم منقری (متوفی 212) نقل میکند که حضرت امیر فرمودند:

«لو وجدت أربعين ذوی عزم لقاتلت.» (2)

اگر چهل نفر یار ثابت قدم می داشتم، می جنگیدم.»

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) این عبارت را بدین گونه از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نقل کرده است:

«لو وجدت أربعين ذوی عزم!» (3)

اگر چهل یار ثابت قدم می داشتم!»

ص: 18

1- [کتاب مغازی او به دست ما نرسیده است؛ ولی برخی راویان این نقل عبارت اند از: کلاعی اندلسی (متوفی 634): الاكتفاء، ج 2،

ص 346. محب طبری (متوفی 694): الرياض النضرة، ج 1، ص 241. دیار بکری (متوفی 982) تاریخ الخميس، ج 2، ص 169.]

2- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 26 - 27 .

3- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 23

وی پس از اشاره به ثبت این عبارت در کتاب «وقعة صفین» می نویسد:

و ذكره كثير من ارباب السيرة

تعداد زیادی از سیره نویسان این جمله را نقل کرده اند.» (1)

او همچنین در کتاب خود، متن نامه ای را آورده که معاویه در آن، این عبارت را از زبان حضرت علی نقل می کند:

لو وجد اربعين وى عزم متهم لناهضت القوم. (2)

اگر چهل بار ثابت قدم از ایشان می داشتم، با آنان به جنگ بر می خاستم.»

ص: 19

1- متن نوشتار ابن ابی الحدید چنین است: قاما قوله: «لم يكن لي شعيع إلا أهل بيتي فظننت بهم عن الموت أقول ما زال علي لا يولد، و القنقاله عقيت وفاة رسول الله، قال: لو وجدت اربعين دو عزم ذكر ذلك تضرين مراجيم في كتاب مسقين وذكره كثير من أرباب الشيز اقا این سخن را که: هیچ باوری جز اهل بیتم نداشتیم، لذا گمان مرگ ایشان را داشتم علی هعاره می فرمود و نیز پس از وفات پیامبر خدا فرمود: ای کاش چهل بار ثابت قدم می داشتم این قول را تحسین مزاحم در کتاب سشین و تعداد زیادی از سیره نویسان نقل نمودات همان طور که ملاحظه می فرمایید عبارتی که ابن ابی الحدید نقل کرده و به ثبت آن توسط بسیاری از تاریخ نگاران اذعان البارده ناقص بوده و انتهای آن خلف شيله السا لنا معلوم نمی باشد که در صورت فراهم بودن باران ثابت قدم، حضرت امیر علیه تصمیم به انجام چه کاری داشتن جالب است که عبارت مندرج در چاب موجود از کتاب موقعة صفينه که با تحقیق عبدالسلام محمد هارون چاپ شده، چنین می باشد لوانتمکن من اربعين رجلا. فذكر آشرآ... ای کاش چهل مرد در اختیارم بود؛ سپس مطلبی را منقری، وقعة صفين، ص 163)

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 47. این نامه از سنو معاویه و خطاب به حشرا علی انگاشته شده است

عزم راسخ امیرالمؤمنین در مسیر «قیام به سیف» چنان بود که وقتی بنا به مصالحی که خود بر شمردند (1) نامیدانه خانه نشینی را برگزیدند، فرمودند:

«وَأَيُّمُ اللَّهُ، لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفِرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرَ وَيَبُورَ الَّذِينَ لَكُنَّا عَلَيَّ غَيْرَ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ. (2)»

اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان و بازگشت آنان به سوی کفر و بیم از نابودی دین اسلام نبود؛ با آنان به گونه ای دیگر از آنچه که با آنان رفتار نمودیم، رفتار میکردیم.»

هو أَيُّمُ اللَّهُ، فَلَوْ لَا مَخَافَةُ الْفِرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَعُودُوا إِلَى الْكُفْرِ لَكُنَّا غَيْرِنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا. (3)»

و قسم به خدا! اگر ترس از تفرقه بین مسلمانان نبود که به دلیل آن به کفر بازگردند، ما با هر آنچه می توانستیم حکومت را تغییر می دادیم.»

منابع شیعی حاکی از آن اند که عدم موافقت و نارضایتی امیرالمؤمنین از حکومت ابوبکر به حدی بود که حتی برای

ص: 20

1- امام باقری در تشریح این مصالح فرمودند: «إِنَّ النَّاسَ لَمَا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ، لَمْ يَمْنَعِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَتَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ... زَمَانِي كَمَا مَرَدَمُ بَا بُو بَكْرٍ بِيَعْتُ كَرَدْنَد، چيزی مانع نشد که امیر المؤمنین؟ مردم را به سوی خود فرا بخواند مگر دلسوزی به حال مردم و ترس از ارتدادشان از اسلام که به پرسشش بتها پردازند و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر را منکر شوند.» (ثقة الاسلام کلینی: کافی، ج 8، ص 295؛ شیخ طوسی: امالی، ص 330)

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 307

3- شیخ مفید: الجمل، ص 437-

لحظة ای بر پا بودنش را بر نمی تافتند؛ چه رسد به آن که بخواهند به دلیل رضایت از آن، با ابوبکر بیعت نمایند.

چنانچه فرمودند:

.... أما والله لو كان لي ع أصحاب طالوت أو عدة أهل بدر - وهم أعداؤكم - لضربتكم بالشيف حتى تولوا إلى الحق و تنبوا للصدق، فكان أرق الفني و أمم بالرفق، اللهم اختمم بيتنا بالحق وأنت خير الحاكمين

قال: ثم تخرج من المجد قمر بصيرة (1) فيها تخو من ثلاثين شاة، فقال: والله لو أن لي رجالا ينضوين لله عوجل ورشوله بعد هذه الشياة، لأزل ابن آكلة الذبان (2) عن ملكه

قال: فلما أنسى بابقه ثلاث بيئة و سورج على الموت، فقال لهم أمير المؤمنين: أغذوا بنا إلى الحجار الزيت (3) محلقين. و حلق أمير المؤمنين * فما وافي من القوم محلقا إلا ابوذرو و المقداد و خيق اليماني و عمار ياسر و جاء لما في آخر القوم

ص: 21

1- خظيرة تتخذ من الحجاراة و أغصان الشجرة الفتم و البقر حظيره كاني از سنگ و شاخه های درختان است که برای نگهداری گاو و گوسفند استفاده می شود)

2- (جفع باب و گل بابن آكلتها عن شلطان الوقت فإنهم كانوا في الجاهلية يأكلون من كل شيث جمع دباب و مقصودش از كنيه پسر مگس خور، پادشاه وقت بود چرا که آنان در جاهليت هر چیز ناپسند رو كتيقي را که به دست می آوردند، می خوردند، که عبدالامير فاطمی نجفی: الأسرار فيما كئى و عرف به الأشرار، ج 1، ص 10، حرف الألقه

3- (محلی در شهر مدینه)

..... لولا عهد عهده إلی النبی الأمة وردت المخالفین خلیج المیة و الأزل علیهم شایب صواعق الموت وعن قلیل سیعلمون. (1)

قسم به خدا اگر به تعداد یاران طالوت با اصحاب پیامبر در جنگ بدر که با شما دشمن می بودند یار میداشتم، با شمشیر با شما می جنگیدم تا رو به سوی حق کرده و به راستی به آن باز گردید که در این صورت گسستگی (شما بهتر به هم می آمد و پیوسته می شد و برای شما ملایم تر و با رأفت بیشتری همراه می بود.

خدایا! به حق و راستی بین ما حکم فرما که تو بهترین حکم کنندگانی

راوی گفت: سپس از مسجد خارج شد و از کنار آغلی عبور کرد که در آن حدود سی عدد گوسفند بود؛ فرمود: قسم به خدا؟ اگر به تعداد این گوسفندان مردانی داشتم که در دوستی با خدا و رسولش صادق و خالص بودند، پسر مگس خور را از حکومتش ساقط می کردم
راوی گفت: شب که شد سیصد و شصت نفر تا پای مرگ با او بیعت کردند.

آنگاه امیرالمؤمنین به ایشان فرمود: فردا صبح باسرهای تراشیده در محله احجار الزیت حاضر شوید و

ص: 22

امیرالمؤمنین علیه السلام سر خود را تراشید؛ اما از آن قوم جز ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سپس سلمان، به عهد خود وفا نمودند.

آنگاه (حضرت علی دستانش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود:

اگر نبود پیمانی که پیامبر خدا از من گرفته بود، مخالفان را در دریای آرزوهایشان منحرف میکردم و باران هایی از صاعقه های مرگ بر سرشان نازل می نمودم و البته به زودی خواهند دانست.

ص: 23

ابن میثم بحرانی (متوفی 679) در این باره می نویسد:

فان أمير الشقيقة و ما جرى بين الحالية من الاختلاف و تلف على عن البيعة أمر ظاهر لا يدفع و معشوق لا يتق... و كل ذلك يما تقضي
الضرورة معه بوقوع الخلاف و المناقاة بينهم. و التي أن المنافسة كانت ثابتة بين على * و بين من تولى أمر الخلافة في زمانه و الشكاية و الظلم
الصادر عنه في ذلك أمر معلوم بالواثر المعنوي... (1)

داستان سقیفه و اختلافاتی که بین صحابه رخ داد و روی گرداندن علی از بیعت، مطلبی واضح است که نمی توان آن را رد نمود و پوشیده
ساخت... و این امور از اموری است که لاجرم به اختلاف و رقابت بین آنان منجر می شد.

ص: 24

1- ابن میثم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 252

حق آن است که این چشم داشت به خلافت، بین علی * و کسی که متولی امر خلافت در زمان او شد، وجود داشت و شکوه و دادخواهی او و حضرت علی در این باب موضوعی است که به تواتر معنوی، روشن و ثابت شده است.»

بنابراین می توان گفت :

سخنان و اقدامات آن حضرت در مواجهه با خلافت ابوبکر، در تعارض آشکار و شدیدی با ادعای موافقت وی با خلافت ابوبکر قرار دارد.

امتناع شدید ایشان از قبولی انجام بیعت با ابوبکر که در نهایت، هجوم نظامی به خانه وحی، ورود مهاجمان به خانه فاطمه عالی، ایراد ضرب و جرح به حضرت زهرا و شهادت فرزندش حضرت محسن بلا در پی داشت، نشان دهنده آن است که:

امیرالمؤمنین حتی پس از ناامیدی از امکان «قیام به سیف» و دست کشیدن از اقدام عملی جهت سرنگون ساختن آن؛ همچنان موجودیت خلافت ابوبکر را نپذیرفته بودند.

بدیهی است که چنین امتناعی، هرگز با ادعای موافق ایشان با خلافت ابوبکر و پذیرفتن آن - تحت هر عنوانی - قابل جمع نمی باشد.

بنابراین می توان گفت:

امیرالمؤمنین و هیچ گونه رضایتی از خلافت ابوبکر نداشته و به هیچ وجه با آن موافق نبوده اند.

در نتیجه :

خلافت ابوبکر از نظر ایشان نامشروع و غاصبانه بوده و نه تنها فاقد هرگونه مشروعیت می باشد؛ بلکه فاقد مقبولیت و حتی موجودیت نیز هست.

ص: 25

همان طور که در فصل یکم از جلد دوم این مجموعه ملاحظه فرمودید، امیر المؤمنین * بنابر مصالح و حکمت‌هایی که برخی از آنها را بر شمردیم، به ناچار «سکوت» را جایگزین «قیام به سیفه نمودند».

به این معنا که ایشان، مجبور به تحمل شرایط حاکم و پذیرش تلخ و ناخواسته امور زیر گردیدند

الف) عدم اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و عدم تدارک مقدمات آن

ب) صرفنظر از مقاومت سرسختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی امور

ج) عدم مخالفت همه جانبه با هر آنچه به نحوی با خلافت ابوبکر مرتبط بود. (عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

در عین حال تحمل موارد فوق، همراه با اظهار بر حق بودن و مظلوم واقع شدن ایشان» صورت می پذیرفت و بنا به فرموده خودشان، همچون «خاری در چشم و استخوانی در گلو (1) تلخ و رنج آور بود.

بنابراین التزام به رعایت موارد فوق، یعنی: «عدم تنازع و کشمکش با متولیان امور» که از آن به اسکوت» تعبیر می شود؛ هرگز به معنای موافقت با خلافت ابوبکر - تحت هیچ یک از عناوین مشروعیت، مقبولیت و موجودیت - نمی باشد.

همچنین «پذیرش سکوت و ترک قیام به سیف» هیچ گونه پیوستگی و ملازمه ای با اقدام به انجام بیعت ندارد؛ هر چند که با تفسیرهای غلط از سکوت آن حضرت به ادعا شود:

علی خود را برای حکومت حق میدانست اما با ابوبکر به خاطر مصالح مسلمین و یک امر واقع بیعت کرد؟! (2)

حال آن که باید پرسید :

این امر واقع در چه زمانی، به چه دلایلی و تحت چه شرایطی پذیرفته شد؟

و آیا چنین پذیرشی مستلزم بیعت نمودن با حاکم است؟

یا به دلیل تفاوتی که میان معنای سکوت و بیعت وجود دارد، ملازمه ای میان این دو نیست و کاربرد واژه بیعت در این قبیل اظهارات خطا می باشد.

ص: 27

1- فضبرت وفي العين قد وفي الخلق شجا. پس در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم مسیر نموده اسید رشیه نهج البلاغه، خطبة شقشقیه

2- محمد عادي معرفته، روزنامه زاهدان مورخ 13 مهر 1392

جهت آشنایی شما با مفهوم بیعت (یعنی آنچه که ادعا می شود میان امیرالمؤمنین لایلا و ابوبکر رخ داده است و در یافتن پاسخ به این سؤال که «چرا نظام خلافت در تلاش برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علی بوده، توجه شما را به تعریف جامعی در این زمینه جلب می نمایم:

ابن خلدون (متوفی 808) در کتاب «مقدمه اش می نویسد:

بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است.

بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط بخود و مسلمانان تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او بستیز برنخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و وی را بانجام دادن آنها مکلف می سازد، اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف بدلخواه او باشد و خواه مخالف میلش.

و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت میکردند و بر آن پیمان میبستند، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان

در دست امیر فی گذاشتند...

مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است.» (1)

با توجه به تعریف فوق و نیز تعریف های مشابهی که در این زمینه ارائه شده است، می توان گفت:

(الف)

هر عمل و رفتاری را که افراد به وسیله آن، فرمانبرداری خود را از شخصی دیگر ابراز کرده و سرسپردگی خود را در برابر امر و سلطه او نشان می دهند، بیعت گویند.

بنابراین بیعت با خلیفه به معنای پذیرفتن سمت او و نیز اعلام طاعت و آمادگی برای اجرای اوامر او است» و این عمل به نشانه قبول خلافت و حکومت او صورت می گیرد.

(ب)

مردم با بیعت خود، اموال و امکانات و تعیین مصالح اجتماعی خود را در اختیار رهبرشان می گذارند و مطیع فرمان های او می شوند. بدین ترتیب، ریاست و فرماندهی خلیفه تثبیت می گردد و آنان که بیعت کرده اند، متعهد می شوند که طبق رأی و نظر بیعت شونده عمل کنند.

(ج)

مردم با بیعت خود، ضمن تأکید بر وفاداری خویش، متعهد به فراهم ساختن امکانات لازم برای تحکیم و تثبیت پایه های حکومتی خلیفه می گردند و آن را به وسیله بیعت اعلام می دارند.

ص: 29

بیعت عملی است که نشانه «ابراز حمایت، پذیرش اطاعت، تعهد به وفاداری و قبول سلطه بیعت شونده» می باشد.

مردم به وسیله بیعت، قبول موارد فوق و التزام به رعایت آنها را به طور رسمی اعلام و اعلان می دارند.

تذکر

الف) قائلین به بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر، یا عالمانه سخن نمی گویند و یا اگر لغات را در معانی صحیح خود به کار می برند، به طور حتم، القای معنای فوق را مدنظر دارند.

ب) معنای بیعت، تفاوت بسیار زیادی با معنای «سکوت و ترک قیام به سیف» دارد و هرگز نمی توان جهت اشاره به این معنا، از واژه «بیعت» استفاده نمود

به عبارت دیگر، به جهت آن که واژه «بیعت» از بار معنایی خاص خود برخوردار می باشد، هرگز نمی توان با تسامح از آن استفاده کرد و به بهانه گفتگو درباره سکوت امیر المؤمنین * یا با ارائه تفسیر غلط از معنای این سکوت، به ایشان نسبت داد که با ابوبکر بیعت نموده اند.

از دقت در سه موضوع:

الف) تلاش خستگی ناپذیر حضرت امیر برای سرنگونی خلافت ابوبکر و اعتقاد به لزوم بر چیده شدن آن، حتی پس از ناامیدی از ثمر بخشی اقدام عملی و مسلحانه (قیام به سیف)؛

ب) امتناع شدید حضرت امیر از پذیرش انجام بیعت با ابوبکر (که بنابر اعتراف اهل سنت) هجوم به بیت فاطمه و آوردن همیزم و آتش - جهت احراق آن - را در پی داشت.

ج) تفسیر صحیح و دقیق از موضع گیری های سیاسی و اجتماعی حضرت امیر که از آن به «سکوت» تعبیر می شود؛

می توان آنچه پذیرفتنش به اجبار به حضرت علی تحمیل شد را بدین صورت ترسیم نمود:

1 - عدم ثمر بخشی اقدام به قیام مسلحانه علیه خلافت ابوبکر و - صرفنظر از انجام آن، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن امکانات لازم.

2 - صرفنظر نمودن از مقاومت سر سختانه و اقدامات افشاگرانه در برخی از امور، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن شرایط مناسب.

3 - عدم مخالفت همه جانبه و فراگیر با هرگونه فرامین خلیفه و هر نوع اقدامات حکومت، به دلیل عوارض سوء دست یازیدن به این اقدام با توجه به فراهم نبودن بسترهای عمومی حمایت از آن در جامعه.

(عدم مخالفت صریح و آشکار با برخی امور؛ عدم موضع گیری علنی علیه برخی امور)

همان طور که ملاحظه می فرمایید، پذیرش تلخ و ناگوار موارد فوق (1) که از آن به «سکوت» تعبیر می نمایم - مربوط به موضع گیریهای سیاسی و اجتماعی حضرت علی بوده و اتخاذ چنین روش و برنامه ای از سوی ایشان، هیچ ملازمه ای با انجام بیعت با ابوبکر - حتی به نشانه قبول این سکوت و التزام به اجرای آن در مواجهه با حکومت ابوبکر - ندارد. آن حضرت چندی قبل از هجوم اصلی و مطالبه بیعت اجباری از ایشان، به ناچار امور فوق را پذیرفته و پس از ناامیدی از هر نوع ثمربخشی «قیام به سیف» در خانه خود نشسته و پس از ناامیدی از «استنصارهای شبانه»، از «قیام به سیف» منصرف گردیدند.

بدیهی است که پذیرش ای-ن ش-رای-ط ن-امساعد و تنظیم موضع گیریهای سیاسی و اجتماعی بر اساس آن، به هیچ وجه به معنای پذیرش رضایتمندانه وقوع خلافت (قبول موجودیت) و نیازمند به انجام بیعت با خلیفه نبوده است.

ص: 32

1- مصادیق ردیف 2 و 3 را نمی توان به صورت پیشینی تعیین نمود.

لذا نمی توانیم به دلیل موجودیت یافتن حکومت ابوبکر و تحقق آن به عنوان یک امر واقع، از بیعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سخن به میان آوریم. زیرا اگر امر واقع را به طور دقیق تعریف کرده، زمان و شرایط قبول آن را به طور شفاف ترسیم نماییم، در خواهیم یافت که:

«پذیرش امر واقع» در معنای صحیح آن، منحصر به معنای «سکوت و ترک قیام به سیف، است و هیچ ملازمه ای با بیعت ندارد.

شرایط تحقق بیعت چیست؟

«بیعت یا دست به دست زدن، در واژه عرب به معنای قبول معامله و انجام آن است.

اما در اسلام، این واژه نشانه پیمانی است که بیعت کننده، متعهد می شود تا مقررات ویژه ای را که برای هر دو طرف مشخص است، نسبت به بیعت گیرنده رعایت کند و از او فرمانبرداری داشته باشد...

با بررسی کلمه بیعت در سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم در می یابیم که بیعت بر سه پایه اصلی و به شرح زیر استوار است:

1 - بیعت کننده (مبایع)

2- بیعت گیرنده (مبایع له)

3 - تعهد به فرمانبرداری و انجام مواد و مقررات بیعت .

پس به این ترتیب باید نخست، مورد بیعت که انجام آن خواسته شده، کاملاً روشن و مفهوم باشد.

ص: 34

آنگاه، همان گونه که در سنت آمده است، بیعت کننده به عنوان قبولی، دست خود را به دست بیعت گیرنده می زند و بیعت انجام می پذیرد.

بنابراین بیعت مصطلح شرعی (1) خواهد بود.

ولی امروز شروط تحقق بیعت شرعی در اسلام برای اغلب

مسلمانان روشن نیست، پس لازم است خاطرنشان سازیم:

بیعت در اسلام هنگامی تحقق می پذیرد که شرایط سه گانه زیر در آن مراعات شده باشد:

1 - بیعت کننده شایستگی بیعت کردن را داشته و در انجام آن کاملاً آزاد و مختار باشد.

2 - بیعت گیرنده شایستگی و لیاقت آن را داشته باشد که با او بیعت شود.

3 - بیعت برای موضوعی باشد که اقدام به انجام آن درست و روا باشد.

بنابراین:

بیعت باید بر اساس میل و رضای بیعت کننده صورت بگیرد. بیعت آدمی که مجبور شده باشد، درست نیست.

پس بیعت گرفتن با اعمال زور و زیر سایه شمشیر صحیح و مشروع نخواهد بود.

ص: 35

1- [«اصطلاح شرعی عبارت است از لفظی که شارع و قانونگذار، آن را در معنا و مفهومی خاص به کار برده و رسول خدا نیز آن را به امت اسلامی ابلاغ کرده باشد.» (علامه عسگری: ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام، ج 1، ص 125)]

و نیز بیعت با آن کس که آشکارا گناه میکند و بیعتی که برای انجام گناه و سرپیچی از فرامین خداوند صورت گیرد، صحیح نیست. بنابراین بیعت، مصطلح اسلامی است و احکامی برای آن در شرع مقرر شده است.

فشرده مطالبی که گذشت:

بیعت در لغت عرب به معنی دست زدن متعاملین به نشانه قبول و انجام معامله است و در اسلام نشانه به کار بردن سعی و کوشش بیعت کننده در انجام مقرراتی برای بیعت گیرنده است و تا شروط آن حاصل نشود، بیعت اسلامی محقق نمی شود.

شروط بیعت عبارت است از:

1 - بیعت نابالغ و دیوانه درست نیست.

2 - بیعت به اجبار و زور و با کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود، صحیح نخواهد بود.

3 - بیعت برای انجام گناه و معصیت باطل است.

... از آنچه درباره بیعت گفته شد، دانستیم که بیعت همانند معامله و داد و ستد، با رضایت منعقد می شود نه با اعمال زور و فشار و زیر تیغ جلاد.

همچنین روشن شد که بیعت در گناه و انجام امری بر خلاف فرمان خدا، و یا بیعت با کسی که خدای را گناهکار باشد، بیعت نیست. ⁽¹⁾

ص: 36

1- علامه عسگری: ویژگی ها و دیدگاه های دو مکتب در اسلام، ج 1، ص 254 - 1355 ص 261 - 263؛ ص 310.

امیرالمؤمنین با توجه به همین مبنا فرمودند:

له «و بیعتی لهم لما لاحت لهم فیه لا توجب لهم حقاً و لا یلزمونی لهم رضا. (1)

بیعت کردن من با ایشان، زمانی که هیچ حقی در آن خلافت نداشتند، برای آنان حقی به وجود نمی آورد و بیانگر رضایت و خشنودی من نخواهد بود.»

لذا تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» از اساس ناصواب می باشد.

جهت درک عمیق تر عبارت فوق، نخست اسناد تاریخی مرتبط با مطالبه بیعت از امیرالمؤمنین را بر خواهم رسید و پس از آن، به به مقابله نتایج به دست آمده از آنها با شرایط تحقق بیعت می پردازیم.

ص: 37

1- دیلمی: ارشاد القلوب، ص 1396

نقلهای تاریخی اهل سنت در موضوع «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» را می توان به سه دسته تقسیم بندی نمود:

دسته یکم) نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختاران-ه امیر المؤمنین ، آن هم بلافاصله پس از به خلافت رسیدن ابوبکر، سخن به میان آورده اند.

دسته دوم) نقلهایی که از بیعت آزادانه و مختارانه امیر المؤمنین ، پس از شش ماه امتناع از انجام بیعت با ابوبکر، سخن به میان آورده اند.

دسته سوم) نقل هایی که از تلاش نافرجام هواداران خلیفه برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین سخن به میان آورده اند.

اولین و دومین دسته از نقل های اهل سنت در تعارض شدید با یکدیگر بوده و محتوای یکدیگر را نفی می کنند؛ لذا از اعتبار ساقط می گردند. (1)

بنابراین تنها نقلهای دسته سوم باقی می ماند که هم راستا با نقل های امامیه بوده و در این بخش از کتاب، به فزازهایی از این نقلها اشاره میکنیم. (2)

در این بخش با مراجعه به کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه» تألیف استاد محقق شیخ عبدالزهره مهدی، از نحوه و چگونگی تلاش خلیفه و هوادارانش برای اخذ بیعت اجباری از حضرت امیر ا و شدت امتناع آن حضرت از قبول درخواست مهاجمان، سخن می گوئیم؛ تا تفسیرهای ارائه شده از این بیعت را با استناد به مدارک تاریخی معتبر، مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و نقد علمی نماییم.

ص:40

1- به عبارت دقیق تر باید گفت: هر سه دسته فوق به دلیل تعارض شدید با یکدیگر از اعتبار ساقط گردیده و سپس نقلهای دسته سوم با اقامه قرینه معتبر بیرونی که در این مورد، هماهنگی با محتوای نقل های امامیه می باشد. از نو، واحد اعتبار شده و هویت خود را باز می یابند.

2- هر چند که این استاد به طور مختصر و فشرده از ماجرا یاد کرده اند، ولی چون هم راستا با باورهای تاریخی شیعه می باشند؛ تفصیل آنها را می توان در منابع امامیه مطالعه کرد.

هر چند که حضرت امیر پس از یاری خواستن‌های مکرر و اتمام حجت، از سرنگون ساختن خلافت موجود مأیوس گردیده و با دلی پر خون در خانه نشستند؛ ولی نظام خلافت به همین اندازه از انزوا و کناره‌گیری ایشان اکتفا نکرده و با اقدام تهاجمی جهت اخذ بیعت از امیرالمومنین، سعی در تثبیت این پذیرش تحمیلی و اخذ التزام از آن حضرت (به منظور تحمل همیشگی این سکوت و ترک قیام به سیف) داشتند.

از این رو، به هر نحو ممکن، ایشان را به مسجد آورده تا (جهت مشروع جلوه دادن پایه‌های حاکمیت خود) از وی برای ابوبکر بیعت بستانند (1) و بدین وسیله به پذیرفتن این سکوت دردآور توسط آن حضرت صلی الله علیه وسلم «رسمیت» ببخشند.

شاید هم می‌خواستند تا به بهانه امتناع ایشان از قبول بیعت، امیرالمومنین را به قتل برسانند.

ص: 41

1- با بیعت، شخص به گونه مشخص اعتراف می‌کند و مطلب برای همگان از ابهام خارج می‌شود.

«غضب علی و الزبیر... و تخلفا ع-ن البیعة... فصاح عمر: أخرجوا أو لتخرقنها علیکم.

قابوا أن یخرجوا... ثم أخرجهما یشوفهما حتی بايعا. (1)

علی و زبیر خشمگین گشتند... و بیعت نمودند...

عمر فریاد کشید: از خانه خارج شوید یا آن را با شما به آتش خواهم کشید.

آنان خارج نشده و امتناع کردند... سپس آن دو را به زور بیرون آورد و نزد ابوبکر برد تا بیعت کنند.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

طبری امامی (قرن 4): المسترشد، ص 378.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ابن طاووس (متوفی 664): الطرائف، ص 238-239.

ص: 42

1- کتاب او که به احتمال زیاد «السقیفه و بیعة ابی بکر» نام دارد؛ به دست ما نرسیده است.

و على كلهم بغيت، عرقنا ذلك في نظرك الشرر و قولك الهجر و في تنفسك الصعداء و في إبطائك عن الخلفاء، تقاد إلى كل منهم كما يقاد الفحل المخشوش (1) حتى تبايع و انت كاره. (2)

معاویه در نامه ای خطاب به امیرالمؤمنین نوشت: تو نسبت به همه آنان خلفای پیشین ستم کردی سرپیچیدی و این را از نگاه غضب آلود و سخنان تند و تیز و آه سینه و عدم همراهی ات با آنان دریافتیم؛ تو را به سوی هر یک از آنان بردند، چنان که شتر را با افسار میکشند؛ تا آن که با اکراه بیعت کنی.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اعثم کوفی (متوفی 314): الفتوح، ج 2، ص 578.

ابن عبدربه (متوفی 328): العقد الفرید، ج 4، ص 308 - 309.

شیخ مفید (متوفی 413): الفصول المختاره، ص 287.

خطیب خوارزمی (متوفی 568): المناقب، ص 175.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 74 و ص 186.

قلقشندی (متوفی 821): صبح الأعشى، ج 1، ص 273.

ص: 43

1- الغت شناسان در معنای کلمه خشاش گفته اند: خشاش چوب کوچکی است که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به وسیله آن

میکشند تا شتر زود تر و بهتر فرمان برده این اثر: النهایة في غریب الحدیث، ج 2، ص 33

2- منقری، وقعة صفین، ص 87.

«إني كنت أفاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع.

حضرت علی در جواب معاویه نوشت: تو نوشتی که من را همانند شتری که زمام خورده میبردند تا بیعت کنم.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید رضی (متوفی 406): نهج البلاغه، کتاب 28.

ابن حمدون (متوفی 562): التذكرة الحمدونية، ج 7، ص 166.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 183.

نویری (متوفی 737): نهاية الارب، ج 7، ص 236.

قلقشندی (متوفی 821): صبح الأعشى، ج 1، ص 276.

باعونی شافعی (متوفی 871): جواهر المطالب، ج 1، ص 374.

«ثم إنهما دعوا إلى بيعتهما، قابلاً عنهما و تلاً عليهما، فهما به الهموم و ارادا به العظیم. (1)

معاویه در جواب نامه محمدبن ابی بکر نوشت:

سپس آن دو ابوبکر و عمر از او [علی] خواستند که بیعت کند؛ اما او اعتنا نمود و خودداری ورزید. لذا برای او نقشه های مهمی کشیدند.»

ص: 44

1- همان منبع، ص 130. [نکته جالب در این جا است که معاویه در ادامه همین نامه درباره روابط خلفا با امیر المؤمنین چنین می نویسد: «لا یشرکانه فی أمرهما ولا یطلعاته علی سرهما. ابوبکر و عمر او را در کارهای حکومتی خود مشارکت نداده و از اسرار خویش با خبر نمی ساختند.»]

آشنایی با برخی راویان این نقل:

مسعودی (متوفی 346): مروج الذهب، ج 3، ص 12 - 13.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 190.

ص: 45

«ابایة علی بیعة ابي بكر:

... فقال له عمر: إنك لست متروكاً حتى تباع...

فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقال له: بايع.

فقال: إن أنا لم أفعل قمة؟

قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو تضرب عنقك. (1)

خودداری علی از بیعت با ابوبکر:

آنگاه عمر به او گفت: تو را رها نخواهیم کرد تا بیعت کنی.

سپس علی را بیرون آوردند و به نزد ابوبکر بردند.

سپس به او گفت: بیعت کن. فرمود: اگر نکنم چه می شود؟

گفت: قسم به خدایی که پروردگاری جز او نیست! گردنت را خواهیم زد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن اعثم کوفی (متوفی 314): الفتوح، ج 1، ص 13 - 14.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 138 - 139.

ابن ابی الحدید (متوفی 656): شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 11 - 12.

ص: 46

سند شماره 6

«بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي حين قعد عن بيعته وقال: اتتني به بأعنف العنف. (1)»

ابوبکر در زمانی که علی از بیعت خودداری نمود، عمر را نزد وی فرستاد و گفت: او را به سخت ترین وضعیت نزد من آورید.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی 436): الشافی، ج 3، ص 240.

شیخ طوسی (متوفی 460): تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

سند شماره 7

«إن ابابكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبائع، فجاء عمر و معه فتيلة (قبس). (2)»

ابوبکر عده ای را برای گرفتن بیعت نزد علی فرستاد. اما وی بیعت نکرد. سپس عمر در حالی که آتش به همراه داشت نزد او علی آمد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

سید مرتضی (متوفی 436): الشافی، ج 3، ص 241.

شیخ طوسی (متوفی 460): تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ص: 47

1- بلاذری: انساب الاشراف، ج 1، ص 587 (ج 2، ص 269 دارالفکر).

2- همان منبع، ج 1، ص 567 (ج 2، ص 248 دارالفکر).

«آتی عمر بن خطاب منزل علی... فقال: والله لأخرقن علیکم أو لتخرجن إلی البیعة. (1)

عمر به منزل علی رفت و گفت: قسم به خدا! یا برای بیعت بیرون می آید و یا خانه را با شما به آتش میکشم.»

آشنایی با برخی راویان این دو نقل:

ابن شهر آشوب (متوفی 588): مثالب، ص 419.

ص: 48

1- همان منبع، ج 2، ص 203

سند شماره 8

«تخلف علی و الزبیر... فانطلق إليهم عمر فجاء بهما تعباً. (1)»

علی و زبیر از بیعت خودداری کردند. آنگاه عمر نزد آنان رفت و ایشان را به زور برای بیعت آورد.»

ابن عبد ربه (متوفی 328)

سند شماره 10

الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر: علي و... حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم (ليخرجوا) من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم فاقبل يقبس من نار علي أن يضرم عليهم الدار. (2)»

کسانی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، علی و... بودند؛ تا این که ابوبکر، عمر را نزد آنان فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و گفت:

اگر خودداری کردند با آنان بجنگ.

آنگاه عمر با خود آتش برداشت تا خانه را با آنان به آتش بکشد.»

آشنایی با برخی راویان این نقل:

ابن طاووس (متوفی 664): الطرائف، ص 239.

ابی الفداء (متوفی 732): المختصر في اخبار البشر، ج 1، ص 156.

ابن اثیر (متوفی 630)

سند شماره 11

و تخلف علي و بنو هاشم... عن البيعة... ثم أتاهم عمر فاخذهم للبيعة. (3)»

علی و بنی هاشم و... از بیعت امتناع کردند؛ سپس عمر به نزد آنان رفت و آنان را به زور برای بیعت برد.»

-
- 1- طبري: تاريخ الأمم والملوك، ج 3، ص 203
 - 2- ابن عبدربه: العقد الفريد، ج 4، ص 242 (بيروت).
 - 3- ابن اثير، الكامل، ج 2، ص 325

سند شماره 12

ثم دخل عمر فقال لعلي: ثم فبايع فتلكا واختبس فاخذ بيده وقال: قم، فأبى أن يقوم، فحمله و دفعه كما دفع الزبير، ثم فابى أمسكهما خالد و ساقهما عمر و من معه سوقاً عنيفاً. (1) سپس عمر وارد شد و به علی گفت: برخیز و بیعت کن.

اما او اعتنایی نکرد و از خانه خارج نشد. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز! اما او از برخاستن امتناع کرد. پس او را به زور گرفت و پرتاب نمود، همچنان که با زبیر رفتار نموده بود. خالد آن دورا گرفت و عمر و همراهانش آنان را با وضعیت بدی نزد ابوبکر بردند.»

سند شماره 13

غضب رجال من المهاجرين... و غضب علی و الزبير تدخلا بيت فاطمة... فجاء عم-ر في عصايته... ثم أخرجهما عمر يسوقهما حتى بايعا... (2)

تعدادی از مهاجرین خشمگین شدند. علی و زبیر نیز خشمگین شده به خانه فاطمه رفتند. عمر با گروهی نزد آنان آمد و آنان را به زور از خانه بیرون آورد و برای بیعت نزد ابوبکر برد.»

ص: 50

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 48 - 49.

2- همان منبع، ج 3، ص 50 و ج 6، ص 47

همان طور که ملا-حظه می فرماید بارزترین ویژگی حاکم بر شرایط مطالبه بیعت از امیر المؤمنین ع «امتناع حضرت علی ع از پذیرش بیعت با ابوبکر و اعمال خشونت از سوی هواداران خلیفه» می باشد که منابع اهل سنت به صراحت از این دو سخن گفته اند.

این دو ویژگی، شرایط صحت انعقاد بیعت با ابوبکر را زیر سؤال برده و حاکی از:

نامشروع بودن موضوع بیعت

غاصب بودن بیعت گیرنده

و نارضایتی بیعت کننده است.

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) می نویسد:

واختلفت الروایات في قصة الشقیقة فالذي تقوله الشيعة وقد قال قوم من المحدثين بعضه ورووا كثيرة منه:

إن عليا امتنع من البيعة حتى أخرج كرها. (1)

روایات در مورد سقیفه مختلف و متفاوت اند. اما آنچه که شیعه میگوید و گروهی از محدثین نیز بخشی از آن را نقل نموده اند و دیگران نیز از آنان نقل کرده اند، چنین است:

علی از بیعت امتناع نمود تا آن که به زور برای بیعت برده شد.»

فاما امتناع علی من البيعة حتى أخرج علی الوجه الذي أخرج علیه، فقد ذكره المحدثون ورواه أهل الثبير

ص: 51

وقد ذكرنا ما قاله الجوهرى في هذا الباب؛ وهو من رجال الحديث و من الثقات المأمونين، وقد ذكر غيره من هذا النحو مالا يحصى. (1)

اما امتناع على از بيعت با ابوبكر (تا آنجا كه وى را به آن نحوى كه از خانه بيرون آورده شد، بيرون آوردند) را محدثين و سيره نويسان نقل نموده اند.

و ما قول جوهرى را (كه از رجال حديث و افراد مورد وثوق و اطمینان مى باشد) در اين مورد نقل كرديم و البته افراد فراوان و بى شمار ديگرى نيز اين واقعه را نقل نموده اند.»

«وقد روى كثير من المحدثين انه عقيب يوم السقيفة تالم و تظلم و استنجد و استصرخ، حيث ساموه الحضور و البيعة، و أنه قال و هو يشير إلى القبر:

يابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني. (2)

محدثين زيادى نقل كرده اند كه: پس از روز سقيفه، در آن موقعى كه على را به زور براى بيعت نزد ابوبكر حاضر ميكردند، على رنج و سختىديد و به تظلم برخاست و يارى خواست و در حالى كه به قبر پيامبر اشاره مى كرد فرمود: اى پسر مادرا! اين قوم مرا ضعيف پنداشتند و نزديك بود كه مرا به قتل برسانند.»

ص: 52

1- همان منبع، ج 2، ص 59 - 40

2- همان منبع، ج 11، ص 111

جالب است که با وجود این اسناد معتبر تاریخی اظهار شده است:

«آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر(ص) گذشت، قطعاً! از نوع اختلافات دوستانه! بوده است...»! (1)

«اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر(ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه! بوده...»! (2)

همچنین جای بسی شگفتی است که برخی نویسندگان معاصر مواجهه با این اسناد و مدارک تاریخی مدعی شده اند که:

«این روایتها قابل تردید و تعمق بیشتری هستند. بعضی ساده لوحان! کوشیده اند برای نشان دادن مظلومیت علی(ع)، به این مسایل متوسل شوند... شاید بتوان گفت که چون علی(ع) در مقابل جان حامیانش در منزل فاطمه(س) احساس مسؤولیت می کرده... با مأمورین خلیفه همراه شده، به نزد او رفته است. (3)» (4)

ص: 53

1- محمد جواد حجتی کرمانی، روزنامه جام جم، مورخ 10 بهمن 1379.

2- عمود مصاحبه مندرج در مجله تدای اسلام، شماره 4، زمستان 79، ص 41

3- اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب، ص 86.

4- این نوشتار که با تأیید دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر صادق آئینه وند به چاپ رسیده است. علیرغم تحلیل های ارزنده ای که ارائه نموده، حاوی استبعادهایی است که فاقد ارزش علمی بوده و نوعی فرار از اعتراف صریح به رفتارهای ناروای خلفا می باشد. متأسفانه مؤلف مذکور، پس از نفی اعمال خشونت علیه امیرالمؤمنین و ترسیم شرایطی آرام در مطالبه بیعت از آن حضرت، جهت سرپوش نهادن بر بخش دیگری از رفتارهای خلفا که مربوط به خوردهای آنان با حضرت زهرا می شود، می نویسد: از طرفی، خلیفه و یارانش نیز نمی توانستند در مقابل تلاشها و فعالیتها و مخالفتهای وی، همان حالت خصمانه ای را که نسبت به علی(ع) و بنی هاشم داشتند، نسبت به او نیز اتخاذ کنند.»! (اصغر قائدان؛ تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب، ص 87) باید از نویسندگان این ادعا پرسید: مگر شما در نوشته تان وجود حالت خصمانه نسبت به امیرالمؤمنین را قبول نموده اید که حال می خواهید اعمال آن را نسبت به حضرت زهرا نفی کنید؟

1- آیا چنین اظهار نظری به معنای انکار ضرب و جرح حضرت فاطمه با از سوی مهاجمان و نفی پورش دژخیمان به بیت وحی که به شهادت حضرت زهرا و حضرت محسن انجامیده نمی باشد؟ جالب آن که این کلی گویی ها در حالی مطرح می شود که اهل سنت از پیامبر کی روایت می کنند که فرمودند... و اینی لقا ز آنها، تگزٹ ما یضع بها بعدی، تانی بها و قد دخل الألب بیتها و انتھکت خزمها و شخصیت خقتها و تعث یزنهاوزت جنبها و أشقظ جنینها ثم تری نفسها ذلیلة بعد أن كانت فی آیام أیها عزیزه فتقدم علی مخزونه متزویة بنقوش منضویة مقتولة فاقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذل من آلهها و لذ فی تارک تن زب جنینها ختی القت و لدها، فتقول الملائكة عند ذلك: آمین وقتی او را دیدم، آن چه که پس از من بر وی خواهد گذشت را به یاد آوردم. گویی او را می بینم که خواری در منزلش لانه کرده و حرمتش نادیده گرفته شده؛ حقش پامال گردیده و از ارث محروم گشته است؛ پهلویش شکسته و فرزندش را سقط نموده است. او خود را در دلت می بیند حال آنکه در زمان حیات پدرش عزیز بود. آنگاه غمگین، مصیبت زده به قتل رسیده و به یغما رفته نزد من خواهد آمد. من آنگاه خواهم گفت: خدایا! اویی را که به فاطمه ظلم نموده از رحمت محروم نما و هرکه حق او را غصب کرده مجازاتش کن. خوار کشندان را خوار فرما و آن کسی را که بر دو پهلویش کوبید تا فرزندش را سقط نموده در آتش غذایت جاودانه بدار، در این هنگام فرشتگان آمین خواهند گفت.* (الجوانی شافعی قرائد السمطینج آب جدا و جمیع محمودی). (شاید بهتر بود که نویسنل کتاب لاتحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالبان نیز همچون مؤلف کتاب «میراث ریوده، موضع گیری شفافی در این مورد از خود نشان نداده و با کلی گویی از کنار اسناد و مدارک این حادثه تلخ و دردآور می گذشت و با تظاهر به انجام یحث علمی خواننده را همچون بسیاری از وحدت طلبان به وادی انکار و تردید نسبت به هجوم به بیت قاطعه ما» وارد نمی ساخت.

علی بن حسین مسعودی (متوفی 346) سندی را نقل می کند که حاکی از رساندن دست امیرالمؤمنین به دست ابوبکر می باشد.

او می نویسد:

«... فتوجهوا إلى منزله فهجموا عليه و أخرجوا بابه و استخرجوه منه كرها و ضغطوا سيدة النساء بالباب حتى أسقطت محسناً و أخذوه بالبيعة فامتنع و قال: لا أفعل.

فقالوا: تقتلك.

فقال: إن تقتلوني فإنني عبد الله و أخو رسوله و بسطوا يده نقبضها و عسر عليهم فتحها فمسحوا عليه و هي مضمومة. (1)

ص: 55

به سمت منزل شتافتند و به او یورش بردند و در خانه اش را به آتش کشیدند و او را به زور از خانه بیرون آوردند.

حضرت زهرا را پشت در کوبیدند و فشردند به طوری که فرزندش محسن را سقط نمود.

او علی را برای بیعت بردند، اما امتناع نموده و گفت: بیعت نمیکنم.

گفتند: تو را خواهیم کشت.

گفت: اگر مرا به قتل برسانید، بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید.

دستش را کشیدند، اما دستش را مشت نموده و نتوانستند مشتش را باز کنند.

پس دست وی را بر دستش خلیفه کشیدند، در حالی که مشتش بسته بود.»

سند شماره 2

سید ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی زیدی (متوفی 352) سندی را به این مضمون نقل می کند:

«... فقیل لعلی : بایغ، قال: إن لم أفعل فمه؟»

قال: يضرب الذي فيه عينك، و مدوا يده فقبض أصابعه، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم اشهد، فمسحوا يده على يد أبي بكر. (1)

ص: 56

1- حسنی زیدی: المصابیح، نسخه موجود در کتابخانه بزرگ عمومی واقع در شهر صنعای یمن

به علی علیه السلام گفته شد: بیعت کن .

گفت: اگر نکنم چه میشود؟

گفت: گردنت را خواهیم زد و دستش را به زور کشیدند. اما انگشتانش را بست و سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: خدایا! تو گواه و شاهد باش.

آنگاه دستش را بر دست ابوبکر کشیدند.

سند شماره 3

محمد بن مسعود عیاشی (متوفی 320) پس از نقل ماجرای هجوم به خانه حضرت زهرا و بیرون کشاندن امیر المؤمنین برای انجام بیعت با ابوبکر (1) و تصریح به تهدید ایشان به قتل، (2) می نویسد:

(3)

ص: 57

1- عبارت مندرج در کتاب وی چنین است: افضزب عمر الیات برجله فکنزة و کان من شعفی ثم دخلوا فأخرجوا علیانة شلیبة. عمر یا پایش به در کوبید و در را که از شاخ و برگ درخت خرما بود) شکست، سپس وارد منزل شدند و در حالی که ریسمان به گردن حضرت علی انداخته بودند، او را بیرون آوردند.

2- عبارت مندرج در کتاب و چنین است فقال له م بایغ، فقال له علی: فین انا لم افعل فمه؟ فقال له عمر: إذا أضرب و اله غنقك، فقال له علی: إذا و الله اکون عبدالله المقتول و آخا رسول الله. فقال عمر: أنا عبدالله المقتول فنعم، و آقا أو رشولي الله والا، ختي قالها ثلاثا. پس عمر به او گفت: بیعت کن! علی به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه می شود؛ عمر گفت: قسم به خدا در این صورت گرفته را خواهیم زد. پس علی فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر و العقول او را می کشی گر گفتم بند کشته شده تیا آریا أنا یراد رسول خدا، هرگز او سه بار این جملات تکرار شد

3- با شماره 2185؛ ابن حمزة زیدی (متوفی 613) در کتاب خود به نام «الشافی» (ج 4، ص 171 - 173) این بند را از کتاب المسابیح نقل نموده است همچنین حسینی زیدی (متوفی) در کتاب خود به نام «أنوار الیقین» (ص 9) این مستند را از کتاب المصابیح به ثبت رسانده است. نسخه عکسی این سند در مرکز عقائد قیم موجود میباشد

«فبلغ ذلك العباس بن عبدالمطلب، فأقبل مشرعاً يهزول، فسمعتة يقول: إزققوا باین أخي و لكم علی أن یبایعکم، فأقبل العباس و أخذ بید علی فمسحها علی ید أبي بكر ثم خلوه

مغضباً... (1)

خبر به عباس رسید، در حالی که به سرعت می دوید، آمد و شنیدم که می گفت: برادر زاده ام را رها کنید و من متعهد می شوم که بیعتش را برای شما بگیرم.

آنگاه عباس جلو آمد و دست علی را گرفت و بر دست ابی بکر زد و آنگاه او حضرت علی را که خشمگین بود، رها نمودند.»

بابر این نقل، عباس جهت نجات امیر المؤمنین دست آن حضرت را گرفته و بر دست ابوبکر میکشد.

نقل فوق می تواند حلقه اتصالی برای جمع میان اسناد قبلی با نقلهایی باشد که ماجرا را چنین روایت کرده اند:

سند شماره 4

علامه مجلسی (متوفی 1111) در ضمن نقلی مشابه با آنچه طبرسی در کتاب احتجاج آورده است، (2) می نویسد:

... ثم قال: ثم یا ابن ابی طالب قبایح.

فقال: فإن لم افعل؟

قال: اذا والله تضرب عنقك.

ص: 58

1- عیاشی سمرقندی: تفسیر المناشی، ج 2، ص 64

2- به این نقل در ادامه همین استاد اشاره خواهیم نمود.

فاحتج عليهم ثلاث مرات، ثم مد يده من غير أن يفتح كفه فضرب عليها أبو بكر ورضى بذلك منه.

قنادى على - قبل أن يبائع و الحبل في عنقه - بآبن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني... (1)

سپس گفت: ای پسر ابوطالب! برخیز و بیعت کن!

فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: قسم به خدا! در این صورت، گردنت را خواهیم زد.

سه بار بر ایشان اتمام حجت نمود، سپس بدون آنکه کف دستش را باز نماید دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار از او راضی گشت.

اما علی پیش از بیعت و در حالی که ریسمان بر گردنش بود صدا زد:

ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.»

و در ضمن سندی دیگر که شباهت زیادی با نقل فوق دارد، می نویسد:

«... ثم مد يده من غير أن يفتح كفه، فضرب عليها أبو بكر ورضى بذلك، ثم توجه إلى منزله... (2)

سپس بدون آنکه کف دست را باز کند، دستش را دراز نمود و ابوبکر بر دستش زد و ابوبکر به همین مقدار راضی گشت.

سپس به سوی خانه اش بازگشت.»

ص: 59

1- علامه مجلسی: بحار الانوار، ج 38، ص 376.

2- همان منبع، ج 28، ص 301.

سید مرتضی (متوفی 436) می نویسد:

اروی عن علي بن حاتم أيضا أنه قال: ائى لجال عند أبي بكر إذ جيء بعلي؟ فقال له ابوبكر: بايغ، فقال له علي: قان أنا لم أبايغ؟

قال: أضرب الذي فيه عينك، فع رأسه إلى الماء ثم قال: اللهم اشهد، ثم مد يده فبايعه (1)

از عدی بن حاتم نیز روایت شود که گفت: من نزد ابوبکر نشسته بودم که علی را آوردند.

ابوبکر به او گفت: بیعت کن!

علی لا به او فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: سرت را از تن جدا خواهیم نمود.

پس سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش. سپس دستش را دراز کرد و بیعت نمود.»

شیخ احمد طبرسی (قرن ششم) نیز سندی را به این مضمون نقل می کند:

ثم قال (أبو بكر القنفذ: إن خرج و الا قاتحم عليه، فإن امتنع فارم عليهم بيتهم ناراً.

فانطلق ف اقتحم هو و أصحابه بغير إذن..... و القوا في عنقه

ص:60

حبلا- اسود... ثم انطلقوا بعلی ملبه بحبل، حتی انتهى به إلى آبی بکر و عمر قائم بالسيف علی رأسه... و سائر الناس قعود حول آبی بکر علیهم السلاح

فانتهره عمر فقال: بايغ، فقال: وإن لم أفعل؟

قال: إذا نقلك لا وصغاراً..

ثم نادي قبل أن يبايع " (1): يا ابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلوني. ثم تناول يد آبی بکر فبايعه (2)

ابوبکر به قنفذگفت: اگر خارج شد که شد و الا به او حمله کن و اگر امتناع ورزید، خانه را با اهلش به آتش بکش.

قنفذ و همراهانش رفتند و بدون اجازه به خانه حمله کردند و طنابی سیاه بر گردنش افکندند.

سپس علی را با طناب نزد ابوبکر آوردند؛ در حالی که عمر با شمشیر بالای سرش ایستاده بود و مردم با سلاح دور ابوبکر نشسته بودند.

آنگاه عمر او را شکنجه داد و گفت: بیعت کن!

پاسخ داد: اگر بیعت نکنم چه؟

گفت: تو را به خواری و پستی میکشیم.

آنگاه پیش از بیعت کردن صدا زد: ای پسر مادر! این قوم مرا ضعیف پنداشتند و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند.

سپس دستش را دراز نمود و با ابوبکر بیعت نمود.»

ص: 61

1- [منظور رسیدن دست ابوبکر به دست گره خورده امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.]

2- طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 83 - 4

طبری امامی (قرن 4) می نویسد:

... بعثنا إلى علي فجيء به مليية قلما حضر قال له: بايغ. قال علي: ان لم أفعل؟ قال: إذا تقتل.

قال: إذا تقتلون عند الله و آخار رسول الله

قال: أما عبد الله تم و أنا و رسول الله فلا

قال: فرجع يومي ولم يبايغ. (1)

گروهی را به دنبال علی فرستادند و آنان علی را در حالی که طناب به گردنش انداخته بودند، آوردند.

آنگاه به او گفتند: بیعت کن!

علی فرمود: اگر بیعت نکنم چه؟

گفتند: تو را خواهیم کشت کشته خواهی شد

فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

گفتند: بنده خدا، آری! اما برادر رسول خدا، هرگز!

راوی گفت: آن روز بازگشت و بیعت ننمود.»

ص: 62

ابن قتیبه (متوفی 276) ذیل عنوان «ابانیه علی بیعة ابي بكر (1)» می نویسد:

ثم إن عليا أتى به إلى أبي تر وهو يقول: أنا عبد الله وأخو رسوله

فقال له: بايع أبا بكر

فقال: أنا أتى بهذا الأمر منكم، لا أبايتم وأنتم أولى بالبيعة لي...

فقال له عمر: إنك لست مثروكة حتى تباع.

فقال له علي: والله يا عما لا اقبل قولك ولا أبايعه.

ص: 63

فقال له أبو بكر: فإن لم تبايع فلا أكرهك..

علی را نزد ابوبکر آوردند در حالی که می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. به او گفته شد: با ابوبکر بیعت کن!

فرمود: تنها من برای بیعت کردن سزاوارم، با شما بیعت نمیکنم و بایستی که شما با من بیعت کنید

عمر گفت: تا بیعت نکنی تو را رها نخواهیم کرد.

علی فرمود: ای عمر! قسم به خدا که سختت را نخواهم پذیرفت و بیعت نخواهم کرد.

ابوبکر گفت: اگر بیعت نکنی تو را مجبور نخواهم کرد.»

وی همچنین ذیل عنوان «گیف کائث بیعة علی بن ابی طالب(1) می نویسد:

فاخرجوا علیا، مضوا به إلی ابی بکر.

قالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم افعل فمة؟

قالوا: إذا و الله الیري لا إله إلا هو نضرب عنقك...

و ابوبکر سات لا یتکلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک؟ فقال: لا أكرهه علی شيء ما كان فاطمه إلی جنبه... (2)

علی را بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند: بیعت کن!

گفت: اگر بیعت نکنم چطور؟

گفتند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست! در این صورت،

ص: 64

1- بیعت علی بن ابی طالب چگونه بود؟

2- ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج 1، ص 28 - 31

گردنت را خواهیم زد.

ابوبکر ساکت بود و هیچ نمیگفت. آنگاه عمر گفت: آیا دستوری راجع به او صادر نمیکنی؟

ابوبکر گفت: تا زمانی که فاطمه در کنار اوست، او را به چیزی مجبور نمیکنم.»

این سند تاریخی تصریح دارد که پس از هجوم آتش افروزانه به بیت فاطمه، به اجبار کشاندن حضرت امیر به سوی مسجد و تهدید ایشان به قتل، امیر المؤمنین الا به دلیل حضور حضرت زهرا در مسجد و دفاع غیورانه حضرت فاطمه علی از ایشان، به خانه بازگشته و بدون دست دادن با ابوبکر(1) او حتی تظاهر به انجام بیعت،(2) از چنگال دژخیمان حکومتی آزاد شده اند.

به عبارت دیگر، بنا به تصریح سند تاریخی فوق که از منابع معتبر نزد اهل سنت(3) محسوب می شود.(4) هیچ گونه دست دانی میان امیرالمؤمنین و ابوبکر واقع نگردیده و آن حضرت بالا به دلیل حضور حضرت زهرا در مسجد، آزاد گردیده اند.

ص:65

1- اهل سنت نمی توانند از پذیرش این فراز شانه خالی کنند.

2- خواهیم گفت که عبارت «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه های اجبار در انجام بیعت نمایان و آشکار نباشد لذا به دلیل ظهور نشانه های اجبار و اکراه در ماجرای فوق، به کار بردن این عبارت جایز نبوده و تنها می توان از عبارت اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است استفاده نمود

3- ر، ک این عربی: العواصم من القواصم، ص 248

4- اهل سنت بایستی به محتوای این نقل ملتزم باشد

با توجه به این که:

1- عیاشی نیز در ابتدای سندی که از وی نقل کردیم، به حاضر شدن حضرت زهرا در مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش مبنی بر انجام نفرین تصریح کرده است.

2- مجلسی نیز قبل از سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده که در آن بر آزاد شدن امیر المؤمنین لثلا توسط حضرت زهرا تصریح و تأکید شده است.

متن سند مذکور چنین است: ثم أت بیلیه فانطلقت بهه (1) سپس دست وی را گرفت و او را با خود برد.»

3- طبرسی نیز پس از اتمام سندی که از وی نقل کردیم، به ماجرای فوق اشاره نموده است. (2)

نتیجه می گیریم:

هیچ تعارضی میان نقل ابن قتیبه و سایر اسناد تاریخی وجود نداشته و می توان تمامی این اسناد را با یکدیگر جمع نموده و چنین گفت:

الف) ابوبکر با مشاهده ورود حضرت زهرا به مسجد، به همین اندازه از اعمال خشونت نظامی (3) علیه خاندان پیامبر بسنده کرده و آن را برای اخذ التزام از حضرت علی مبنی بر عدم قیام مسلحانه

ص: 66

1- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 28، ص 252

2- ر.ک: طبرسی: احتجاج، ج 1، ص 4-7

3- تفصیل این شرایط را می توان در نقل هایی عیاشی، مسعودی، طبرسی و مجلسی مشاهده نمود.

علیه نظام خلافت، کافی دانسته است.

ب) رسیدن دست گره خورده امیر المؤمنین لا- به دست ابوبکر، با تلاش هم زمان و دو سویه مهاجمین و عباس عمومی پیامبر به صورت گرفته است، نه با میل و اختیار خود ایشان .

ج) رسیدن دست امیر المؤمنین به دست ابوبکر - که به دنبال اعمال شدید ترین خشونت ها صورت گرفت . همزمان با ورود حضرت زهرا به مسجد و تهدید نمودن خلیفه و هوادارانش از سوی ایشان رخ نموده است.

لذا ابوبکر به همین اندازه اکتفا نمود و به دلیل ترس از وقوع تفرین از سوی حضرت زهرا علی، حضرت علی را آزاد ساخت.

د) برخی ناظرین - به ویژه اطرافیان خلیفه به حادثه را به گونه ای نقل کرده اند که شنونده گمان می کند خود آن حضرت از دست خویش را به دست ابوبکر زده اند.

ه) ابن قتیبه جهت بی تقصیر جلوه دادن ابوبکر در ماجرای هجوم و القای عدم تمایل ابوبکر به اخذ بیعت اجباری از امیر المؤمنین ، از ذکر وقایعی که همزمان با ورود حضرت زهرا به مسجد رخ داده است، اجتناب ورزیده و ماجرا را به گونه ای ثبت کرده است که گویا ابوبکر برای رهاساختن امیر المؤمنین علا منتظر ورود حضرت زهرا به مسجد بود و هیچ رضایتی از رفتارهای اطرافیان نداشت!؟

ص: 67

در پایان، خاطر نشان می گردد:

برخی از مورخین اهل سنت که خواسته اند در این ماجرا، بر رفتارهای خلیفه سرپوش بنهند، تنها به ذکر عباراتی به این مضمون اکتفا کرده اند که:

ابابکر از علی نخواست با او بیعت کند و او را مجبور به بیعت نمود. (1) «(2)؟!؟! (3)

در حالی که اسناد تاریخی مندرج در منابع اهل سنت، اعمال خشونت و حمله نظامی، آوردن آتش و هیزم برای سوزاندن خانه، یورش و ورود به داخل بیت، بیرون کشاندن امیرالمؤمنین علی و تهدید ایشان به قتل را به روشنی به اثبات می رسانند. (4)

ص: 68

-
- 1- فشردگی نقل ابن نبه در مقایسه با نقل عیاشی، مسعودی، طبرسی و دیگران، در راستای همین هدف صورت گرفته است
 - 2- متأسفانه الصغر قاندان نیز در نفحة 8 از کتابیه توده تر ولی القای طنین دیدگاه گام برداشته است
 - 3- ر. ک: ابن حزم: الفضل في الملل و النحل، ج 4، ص 335.
 - 4- ر، ک شیخ حسین غیب علام: احراق بیت فاطمه

جمع بندی نهایی از ماجرای هجوم به بیت فاطمه

با توجه به این که:

1- امتناع شدید امیر المؤمنین؟ از قبول انجام بیعت، در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است

2- این امتناع، خود دلیلی بر نارضایتی امیر المؤمنین از خلافت ابوبکر و نامشروع بودن آن است

3- نامشروع بودن خلافت دو نتیجه در پی دارد

الف) ابوبکر بدون صلاحیت، عهده دار خلافت شده است

ب) موضوع بیعت غیر شرعی و ناروا است.

4- فشار شدید مهاجمان بر امیر المؤمنین * و اعمال زور و تهدید جهت وادار ساختن حضرت علی -علیه السلام- به انجام بیعت . که دلالت بر اکراه و اجبار بیعت کننده دارد . در تمامی اسناد تاریخی این ماجرا به وضوح قابل مشاهده است.

ص: 69

در مجموع می توان گفت:

امتناع شدید امیر المؤمنین* از بیعت نمودن با ابوبکر که به هجوم نظامی به خانه ایشان انجامید، به وضوح حاکی از آن است که:

آن حضرت و خلافت ابوبکر را ناحق و ناروا می دانستند.

لذا در این ماجرا، ابوبکر به عنوان فردی ناشایست برای خلافت در مسند مبایع له قرار گرفته و آن چه برای آن بیعت می طلبد (موضوع بیعت) نامشروع، ناحق و ناروا می باشد.

از سوی دیگر، تلاش هواداران خلافت برای اخذ بیعت از امیرالمؤمنین حاکی از وجود اجبار، تهدید و اکراه در ماجرای مطالبه این بیعت بوده و در نهایت، وقوع عقد بیعت با ابوبکر را به دلیل فراهم نبودن همه شرایط انعقاد آن، محال می سازد.

از این رو می توان گفت:

در این ماجرا، نه تنها هیچ گونه بیعتی واقع نگردیده، بلکه استفاده از واژه «بیعت صوری و ظاهری» هم درباره آن غلط می باشد؛ زیرا این واژه تنها در جایی کاربرد دارد که نشانه های فقدان شرایط صحت انعقاد بیعت، نمایان بوده و به وضوح قابل مشاهده نباشد.

بنابراین در این ماجرا، تنها می توان از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است، استفاده نمود.

ص: 70

مهم ترین نتیجه ای که از دقت و تأمل در اسناد و مدارک تاریخی فوق می توان دریافت عدم رضایت امیرالمؤمنین 2 از خلافت ابوبکر و عدم موافقت با آن است.»

این نارضایتی را به وضوح می توان در تلاش های ایشان جهت قیام به سیف و نیز امتناع شدید از قبول انجام بیعت با ابوبکر مشاهده نمود. همه این موارد به وضوح ثابت می کنند:

این خلافت از سوی حضرت علی نایب و ناروا قلمداد می شده است.

همچنین دقت در اسناد و مدارک هجوم به بیت فاطمه، به روشنی ثابت می کند که فضای حاکم بر مطالبه بیعت از آن حضرت، مملو از اعمال فشار و تهدید نظامی، اجبار و اکراه بوده است.

به همین دلایل نیز تحقق بیعت با ابوبکر - آن هم به عنوان خلیفه - غیر ممکن است.

لذا می توان نتیجه گرفت:

انعقاد بیعت با ابوبکر محال است و تظاهر به آن (1) منشأ اثر نمی باشد.

ص: 71

اسناد تاریخی

ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) از ابوبکر جوهری (متوفی 323) چنین نقل می کند :

الما أكثر الناس في تلف علي عن بيعة أبي بكر و اشتد ابوكرو و عمر عليه في ذلك خرجت أم مسطح بن أثانة و قفت عند القبر و قالت:

كانت أموژ و انباء و منبت

لو كنت شاهدها لم تغير الطب

اتاققذناك فقد الأرض و ابتها

و اختل قومك قاشقذهم و لا تغب (1)

ص: 73

زمانی که سخنان مردم راجع به امتناع علی از بیعت با ابوبکر زیاد شد و ابوبکر و عمر درباره بیعت بروی سخت گرفتند، ام مسطح بن اثانه بیرون آمد و نزد قبر پیامبر ایستاد و گفت:

اخبار و حوادث ناگواری رخ داد که اگر تو شاهد آن‌ها میبودی، برای این مردم کمتر سخن می‌گفتی

ما تو را از دست دادیم، به سان زمینی که باران بر آن نبارد

و امت تو به هرج و مرج گرفتار شدند؛ پس تو شاهد ایشان باش و پنهان و غائب مشو

امیرالمؤمنین * جهت اثبات عدم رضایت مردم از خلافت ابوبکر و اثبات عدم مقبولیت آن، بر حکومت او چنین ایراد گرفته اند

ان كنت بالشورى ملت أمورهم في بهذا والمشيرون غيب (1)

اگر حکومت را با شورا به دست گرفتی، پس چگونه است که مشورت کنندگان غایب بودند.»

یعنی قاعده مقبولیت عمومی این است که باید پیش از تصدی حکومت، مردم آن را پذیرفته باشند.

در حالی که با پذیرش خلافت ابوبکر توسط تعداد انگشت شماری؟ (2) در سقیفه، حکومت به طور رسمی اعلام شد و پس از تصدی خلافت (و نه قبل از آن از دیگران بیعت ستانده شد.

ص: 74

1- سید رضی نهج البلاغه، حکمت 190.

2- ماوردی (متوفی 20) به این تعداد انگشت شمار تصریح کرده و می نویسد لن بئمة أبي تي انعقدت بخشته اتموا عليها. بیعت ابوبکر با اتفاق نظر پنج نفر منعقد شده الماوردی الأحكام السلطانية، ص 6

اگر کسی بر منصب قدرت تکیه زد، بیعت گرفتن برای او -چون برخاسته از قدرت او است. شرایط بیعت (همانند آزادی و اختیار) را سلب می کند و چه بسا ترس، تهدید، تطمیع، ناچاری و...» موجب بیعت مردم با او بشود؛ لذا چنین بیعتی هیچ گونه ارزشی ندارد.

از مباحث بنیادین درباره سقیفه، بازشناختن مخالفان انتخاب ابوبکر است، و از مهم ترین ثمره های آن، بطلان ادعای اجماع در انتخاب او است.

در خور توجه است که نام بسیاری از مخالفان، در تاریخ ثبت نشده است؛ زیرا معمولاً شخصیت های برجسته و سرشناس مورد توجه بوده اند و آنان نیز مریدانی داشته اند که نظریه های آنان را می پذیرفته اند.

همچنین از بسیاری به صورت گروهی نام برده شده است؛ مثلاً براساس نقل های متعدد، در آغاز بنی هاشم از بیعت خودداری کردند. (1)

می توان دریافت که عامل اصلی پرداختن زکات توسط قبیله کننده نیز مخالفت با انتخاب ابوبکر بوده است.

بنابراین مخالفان انتخاب ابوبکر بسیار بیشتر از کسانی اند که از آنان در این نوشته نام می بریم.

گفتنی است که بیشتر مخالفان انتخاب ابوبکر، پس از مدتی به

ص: 75

1- به نقل از: طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج 3، ص 208؛ ابن اثیر: الكامل في التاريخ، ج 2، 1 و ص 14؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 21.

دلیل‌هایی مانند اجبار، تطمیع و ترور، بیعت کردند که این بحثی جدا می‌طلبد.

پنجاه تن از مخالفانی که ما به نام آنان دست یافته ایم عبارت‌اند از... (1)

وی سپس بر اساس حروف الفبا به اسامی این پنجاه نفر اشاره نموده است.

نگاهی دیگر به اسناد تاریخی بیست عمومی با ابوبکر

سند شماره 1

در صحیح بخاری - از مهم‌ترین کتابهای روایی اهل سنت - اشاره‌ای از عایشه به تهدید مردم جهت اخذ بیعت آمده است.

این سند بهترین گواه بر عدم ارزش و اعتبار بیعت مردم با ابوبکر و خط بطلانی بر موافقت عمومی با خلافت او می‌باشد.

عایشه پس از بیان حکایت سقیفه می‌گوید:

لقد حُوف قمر الناس. (2)

عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید.»

سند شماره 2

ابن ابی الحدید (متوفی 656) از ابوبکر جوهری (متوفی 323) نقل می‌کند که عمر در مواجهه با متحصنین در بیت فاطمه علی‌چنین رفتار کرد:

ص: 76

1- سید حسن فاطمی: مقاله لسقیفه مندرج در دانشنامه امام علی، ج 8 ص 442.

2- محمد بن اسماعیل بخاره: صحیح بخاری، ج 4، ص 195.

فقال: و الذي نفسي بيده لتخرج إلى البيعة أو لأخر البيت عليكم... ثم أخرجهم بتلابهم يسائو مموقة عنيفة حتى بايعوا أبابكر (1)

پس گفت: قسم به خدایی که جانم در دست اوست! یا شما برای بیعت خارج می شوید یا خانه را با شما به آتش خواهم کشید... سپس ایشان را (با طنابی که در گردنهایشان آویخته بود بیرون آورد در حالی که او و یارانش [آنان را با بدرفتاری و خشونت می بردند تا با ابوبکر بیعت کنند. »

سند شماره 3

او همچنین درباره نقش خشونت های عمر در تثبیت پایه های خلافت ابوبکر می نویسد:

عمر هو الذي شيد بيعة أبي بكر و رقم المخالفين فيها؛ فكسر سيف الرير لما جده، و تقع في صدر اليدا، و وطي في الشقيقة سعد بن عبادة و قال: اقتلوا غدا، قتل اله سعدا؟

و حطم أنف الحباب بن الممر... و تو من لجأ إلى دار فاطمة من الهاشميين و أخرجهم منها.

و لؤلأ لم يثبت لأبي بكر أمر، و لا قامت له قائمة (2)

ص: 77

1- ابن ابی الحدین شرح نهج البلاغه، ج نعم، ص 48

2- همان منبع ج 1، ص 174

عمر همان کسی است که بیعت با ابوبکر را استوار ساخت و مخالفین آن (بیعت را منکوب کرد. وقتی که زیر شمشیر کشید، آن را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه علیه سعد بن عبادہ توطئه نمود و گفت: سعد را بکشید! خدا سعد را بکشد! و بینی حباب بن منذر را شکست... و کسانی از بنی هاشم که به خانه فاطمه پناه برده بودند را تهدید نمود و آنان را از خانه بیرون کشید.

و اگر او (عمر) نبود، پایه های حکومت ابوبکر تثبیت نمی شد.*

سند شماره 4

کثرت اسناد و مدارک تاریخی در این زمینه به قدری است که شیخ مفید (متوفی 413) در این باره می نویسد:

و امثال ما ذکرناه من الأخبار في قهر الناس على بيعة أبي بكر و حملهم عليها بالاضطرار كثيرة و لو لنا ايرادها لم ي غ لهاذا الكتاب. (1)

و اخبار مشابه با آنچه ما درباره مجبور کردن مردم به بیعت با ابوبکر و به زور بردن مردم به نزد او برای بیعت) نقل کردیم فراوان است که اگر می خواستیم آنها را ذکر کنیم در این کتاب نمی گنجید.»

ص: 78

برای مثال شیخ احمد طبرسی (قرن 6) نقل می کند که:

ان عمر اخترم بازاره و جعل يطوف بالمدينة وينادي: ألا إن أبا بكر قد بويع له تلوا إلى البيعة، فيثا الاش يبائعون فعرف أن جماعة في بيوت م رون، فكان يقصدهم في جمع كثير و يكبشهم و يخضرهم المسجد فيبايعون.. (1)

عمر کمرش را محکم بست و در شهر میگشت و فریاد میکشید: آگاه باشید که با ابوبکر بیعت شد؛ پس بشتابید برای بیعت با او. پس مردم برای بیعت با او ازدحام کردند.

عمرافهمید که عده ای در خانه هایشان پنهان گشته اند؛ پس با گروهی فراوان نزد آنان می رفت و ناگهان به آنان حمله می کرد و ایشان را به مسجد می آورد تا بیعت کنند. «پشتوانه و حامی مسلح باند کودتا، قبیله وحشی و بدوی بنی آشلم است که به اقرار خود عمر، در پیروزی کودتاگران نقش به سزایی داشت.

طبری نقل می کند که قبیله آشلم پس از ورود به مدینه چنان در کوچه ها تجمع کردند که کوچه ها گنجایش آنان را نداشت و عمر میگفت: همین که قبیله آشلم را دیدم به پیروزی یقین پیدا کردم.؟ (2)

ص: 79

1- لبرسی: احتجاج، ج 1، ص 80

2- به نقل از: طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج 2، ص 359؛ قلقشندی: نهاية الأرب، ج 4، ص 35

ابن اثیر در کامل می نویسد:

قبیله بنی اسلم آمدند و بیعت کردند. پس ابوبکر قوی شد و آنگاه مردم با ابوبکر بیعت کردند. (1)

گویاتر از این دو، بیان شیخ مفید در کتاب جمل است. او از قول ابومخنف نقل می کند که: گروهی از اعراب بادیه بودند که برای تهیه آذوقه و خواربار به مدینه داخل شدند، اما مردم مدینه، به علت فوت پیامبر به آنان اعتنایی نکردند.

آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند. آنگاه عمر آنان را طلبید و به ایشان گفت:

در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا آن چه نیاز دارید از خواربار و آذوقه - بی هیچ عوضی - برگزید و به سوی مردم در آید و آنان را گرد آید و وادار به بیعت کنید و هرکه امتناع کرد بر سر و پیشانی اش بکوبید؟

راوی می گوید: به خدا قسم دیدم که آن قبیلهی بدوی در دم کمربندها را محکم کردند و دستارها بر گردن حمایل نمودند و (2)

ص: 80

1- به نقل از: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 331 او جالت اسلم فبایعت فقوی ابوبکر بهم و بائع الناس بعد)
2- ما لن ألبت بجماعتها حتی تضعانق بهم الشتگ قبايعوا أبابکر فقال عمر ما هو إلا أن رأیت أشلم قایق بالضرر) تمامی قبیله اسلم آمدند؛ به طوری که تمام گذرگاههای شهر شلوغ شد. آنان با ابوبکر بیعت کردند آن گاه عمر گفت: وقتی قبیله اسلم را دیدم یقین کردم که پیروز خواهیم شد.]

با چوب دستی به مردم حمله کردند و با آن محکم به مردم می زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می کردند. (1)

از این رو بعدها برای جبران این اقدام بزرگ کوشیدند اینان را از ننگ اعرابی بودن (جاهلیت و بدویت) استشنا کنند.

عایشه به پاس خدماتی که به پدرش کردند، از قول پیامبر در فضیلت آنها روایتی ساخت که آثار کذب آن بر خواننده آگاه پوشیده نیست.

سند شماره 9

همچنین مسعودی در اثبات الوصیة، ص 11 می گوید

أو بايع عمر بن الخطاب ابابكر وصق على يديه، ثم باينة قوته بين قيم المدينة ذلك الوقت من الأعراب و المؤلفلة قلوبهم و تابعهم على ذلك غيرهما

عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمود و دوستانش را بر هم زد. آن گاه اعراب بادیدنشین (که آن موقع در مدینه بودند و غیر مسلمانانی که مورد لطف مسلمانان قرار گرفته بودند، با او بیعت کردند. پس از آن دیگران نیز بیعت نمودند .

(2)

(3)

ص: 81

1- به نقل از شیخ سلیل الجبل، میں 119 او راوی ابو مخنف الوحیدین یحیی الأردنی عن محنلین سائب الکلبی و ابی صالح، ورواه ایضاً عن رجاله عن زائلتین قبله قال: کان جماعه من الأعراب قد تخلوا المدینة لینتادوا منها، فشغل الناس عنهم یفوت رسول الله ان فشهدوا البیقة و حضروا الأمر، فانفذ التهم محقر و اشاعهم و قال لهم خلوا بالحظ و المعونة علی بیعة خلیفة رسول الله و أخرجوا إلى الناس و أخشوقی البایغواء لمن اشتغ فآخرتوا راسه و جبینه قال: والله لقد رأیت الأعرات قد تحزنوا والشوا بالأزر الصناعیة و اختوا بایدیهم الخشت و خرجوا حتی بطوا النقاش تطأ و جاؤوا بهم مکرهین إلى البیغة

2- ر.ک: این سمک الطبقات الکبری، ج، جس 294

3- مسعود پور سید آقایی: چشمه در بستر، ح 76 - 78

ابن ابی الحدید (متوفی 656) نیز از براء بن عازب نقل می کند که:

.... و إذا أنا بآبي بكر قد أقبل ومعه عمر و ابوغیده و جماعة مین أصحاب الشقیقة و هم مختزون بالآثر الصنعانية لا یمون بأحد إلا بطوه و قوه قمدوا یده قموها علی ید آبی بكر بیایعه؛ شاء ذلك أو آبی (1)

ابوبکر و به همراه وی، عمر و ابو عبیده و گروهی از اصحاب سقیفه را دیدم که کمر بندهایشان را محکم نموده و پیش می آمدند. هرکس را که میدیدند، می زدند و به زور دستش را پیش می آوردند و چه موافق بود یا مخالف، او را به بیعت با ابوبکر مجبور می نمودند.»

زیربن بکار نیز در کتاب موقیبات خود، به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، 287/6، آورده است که :

قوی بهم دینی آسم - ابوبکر و لم یعینا فی حادث اسلم. (2)

ابوبکر به واسطه بیعت بنی اسلم قوی گردید و مشخص نکردند قبیله آسلم چه موقع روی گرداندند.»

ص: 82

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 219

2- علامه عسکری: سقیفه (به کوشش مهدی دشتی)، ص 50

جالب تر آن که با چشم پوشی از همه این شواهد تاریخی، ضمن بررسی رفتار های امیرالمؤمنین ، ادعا شده است :

علت این بیعت ... احترام به رأی مردم می باشد.»! (1)

وقتی که اکثریت مردم به سوی فرد دیگری توجه کرده‌اند. لازم است.... وحدت جامعه را با بیعت حفظ کرد.»! (2)

در پایان خاطر نشان می گردد :

اندیشه انتخاب خلیفه از طریق مراجعه به افکار عمومی، از قبیل علل پس از وقوع است که خیالبافان تاریخ آن را از پیش خود تراشیده اند، در صورتی که یک چنین توجیهی، نه با خود واقع تطبیق می کند و نه دانشمندان اهل تسنن مدعی چنین چیزی هستند و نه در انتخابات امام یک چنین اتفاق و اتحاد را شرط امامت می دانند.

گاهی یک پدیده اجتماعی به گونه ای و تحت شرایطی لباس وجود به خود می پوشد و برخی که پایه داوریهای آنها را یک مشت حدس و پندار تشکیل می دهد، روی خوش بینی های بی جهت، آن را با یک رشته عللی توجیه می کنند که روح پدید آورنده پدیده از آن بی خبر است.

توجیه حکومت خلفا از طریق مراجعه به افکار عمومی و حکومت مردم بر مردم یا حکومت اکثریت بر اقلیت، مصداق روشن این قاعده است.

ص:83

1- عبدالعلی بازرگان، شورا و بیعت ، ص 90

2- همو: شورا و بیعت ص 88.

زیرا اصولاً آنچه که در انتخاب خلفا مطرح نبود، موضوع انتخاب آنان از طریق توده ها بود..

مع الوصف برخی از نویسندگان برای موجه جلوه دادن خلافت خلفا، موضوع حکومت مردم بر مردم و قاطعیت رأی اکثریت بر اقلیت را پیش کشیده و خواسته اند که حکومت خلفا را از این راه توجیه کنند، در حالی که یک چنین توجیه، به سان علل پس از وقوع است که فقط در عالم تخیل مستند بوده است.» (1)

هر چند که ادعا شده است :

به خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت! فرمود.»؟! (2)

ص: 84

1- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص 28 - 286

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی مقاله مندرج در مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی 4، ج 1، ص 70

گفتار چهارم: تلاش برای اثبات وقوع بیعت مختارانه پس از شهادت زهرا

تبیین شبهه

منابع اهل سنت از بیعتی مختارانه با ابوبکر سخن به میان آورده اند؛ ابن ابی الحدید معتزلی (متوفی 656) در این باره می نویسد:

او اما الذي يقوله جمهور المتحدثين وغيانهم قائه مع بن البيعة أشهر و لزم بيته، فلم يبايع حتى مات فاطمة، فلما ما باع طوعا. (1)

اقا نظر عموم محدثین و بزرگان ایشان این است که او اعلی [شش ماه از بیعت خودداری نمود و خانه نشین گردید و تا درگذشت فاطمه بیعت نکرد. اما پس از درگذشت وی با اختیار خود بیعت نمود.!

ص: 85

1- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 32.

نقش این شبهه در علم غضب حضرت زهرا پر ابوبکر

همان طور که ملاحظه می فرمایید براساس این قبیل ادعاهای سنیان، حضرت علی لا پس از شهادت حضرت زهرا، از روی میل و اختیار با ابوبکر بیعت کرده اند!!

گویا که تنها مانع برای انجام این بیعت رضایتمندانه، زنده بودن دخت گرامی پیامبر این بوده است و اگر هم تأخیری چند ماهه در انجام این بیعت مشاهده می شود، تنها به وجود همین مانع باز می گردد و هیچ علت دیگری ندارد!!

چنین ادعاهایی در واقع به این معنا است که امیرالمؤمنین از همان ابتدا، خواستار انجام بیعت با ابوبکر بوده و علیرغم میل باطنی خود (تنها به دلیل رعایت احترام دختر رسول خدا) در انجام آن کوتاهی نمودند!!

لذا به محض از دنیا رفتن ایشان، به سوی ابوبکر شتافتند تا با او بیعت کنند!!

بدیهی است، آنچه با طرح زیرکانه این شبهه به اثبات می رسد

مشروعیت خلافت ابوبکر» و آنچه در هاله ای از ابهام و تردید قرار می گیرد «الهی بودن خشم و غضب حضرت زهرا بر ابوبکر و تقلیل آن در حد احساسات زنانه و معمولی است. (1)

اهمیت نقد و بررسی ادعای وقوع بیعتی مختارانه با ابویکر پس از شهادت حضرت زهرا آنگاه هویدا می گردد که به خاطر داشته باشیم در کتاب هایی همچون «صحیح بخاری (2) و مسلم (3) و ادعای فوق پس از عبارات حاکی از «غضب حضرت زهرا» بر ابویکر درج شده است

در واقع می توان گفت:

امثال محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری که عبارات: «قض فاطمه بنت شول الله هجرت ابابکر قلم تزل مهاجرته حتی توقيت. (4)

وجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرت له لم تكلمه حتى توقيت. (5)

را در کتاب های خود به ثبت رسانده اند؛ در واقع می خواسته اند تا پس از نقل های فوق، آنها را از اعتبار ساقط کنند.

لذا با ادعای واهی «بیعت مختارانه پس از شهادت حضرت زهرا خشم و غضب خدایی صدیقه طاهره بر ابوبکر و منزلت والایی

ص: 87

1- چنانچه این کثیر گستاخانه بدان تصریح می کند و بدین وسیله سعی دارد تا با زیر پا نهانن آیه تطهیره علامت حضرت زهرانشان را زیر

سؤال ببرد ابن کثیر، البداية و النهایه ج لاعبي 229 و ص 249 و ص 286]

2- حدیث شماره 3913.

3- حدیث شماره 32304

4- محمد بن اسماعیل بخاری: صحیح بخاری، حدیث شماره 282

5- همان منبع، حدیث شماره 3913؛ مسلمین حاج: صحیح مسلم، حدیث شماره 3204

ایشان را به طور غیر مستقیم - در هاله ای از ابهام قرار داده اند. (1)

بدین ترتیب، استناد به نقل های این قبیل کتابها مبنی بر اغضب فاطمه زهرا بر ابویکره تنها زمانی امکان پذیر خواهد بود که ابتدا، ادعای مطرح شده درباره «بیعت مختارانه» را مورد نقد قرار دهیم.

بنابراین، اثبات جعلی بودن ادعای بیعت مختارانه، مترادف با دفاع از خدایی بودن «غضب حضرت زهرا بر ابوبکره می باشد که رسواکننده خط انحراف پس از رسول خدا و جدا کنند، حق و باطل از یکدیگر، به ویژه در مبحث سرنوشت ساز امامت و خلافت است.

ص: 88

1- همان طور که ملاحظه خواشیک الوقود نقل ابن قتیبه لانتوری در کتاب «الأمانة و السیاسة درباره عیادت آن دو از حضرت زهرا نان نیز به همین سرنوشت دچار شده است

انگیزه اهل سنت برای اثبات وقوع این بیعت چیست؟

با توجه به تردید موجود در صحت وقوع بیعت امیرالمؤمنین له با ابوبکر در روزهای نخست غصب خلافت، اکثر مدافعان خلفا ترجیح داده اند تا با چنین نقل هایی، راه را برای پذیرش وقوع بیعتی دیگر - که خالی از مشکلات بیعت نخست باشد - هموار نموده و بدین وسیله ضمن سرپوش نهادن بر حوادث تلخ مربوط به تلاش هواداران ابوبکر برای اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین و پاک نمودن آن حوادث شرم آور از صفحه تاریخ) پایه های خلافت ابوبکر را با طرح بیعتی جدید مستحکم سازند.

برای آشنایی با اقوال فوق، به منابع زیر مراجعه نمایید

ابن حزم: الفصل في الملل و النحل، ج 4، ص 235.

ابن اثیر: الکامل في التاريخ، ج 2، ص 10.

ابی الفداء: المختصر، ج 1، ص 165

ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص 60 - 61.

ابن اعثم کوفی: الفتوح، ص 8.

ص: 89

جالب است که عده ای نیز تحت تأثیر همین نقل های اهل سنت قرار گرفته و گفته اند:

اینکه بعضی می گویند که علی (ع) هیچ گاه بیعت نکرد، امری خلاف واقعیتهای تاریخی است. آن چه عده ای می گویند، از روی تعصبی است که بر حقایق تاریخی پرده می افکند.»⁽¹⁾

و جالب تر آن که برخی دیگر از مدافعان متعصب مکتب خلافت، مدعی شده اند که حضرت علی در همان روزهای آغازین خلافت ابوبکر، مشتاقانه و بی درنگ با او بیعت کردند.

برخی مورخینی که در لابه لای آثارشان چنین جعلیاتی را گنجانده اند، عبارت اند از:

ابن عبد ربه: العقد الفرید، ج 4، ص 247

طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 207

ابن کثیر: السیرة النبویه، ج 4، ص 495.

نوری: نهاية الأرب، ج 4، ص 37.

لازم به ذکر است که این ادعا، علاوه بر تعارض شدید با سایر اسناد تاریخی، با دیدگاه سایر پیروان خلفا مبنی بر عدم وقوع هرگونه بیعتی با ابوبکر در زمان حیات حضرت زهرا « در تضادی آشکار قرار دارد.»⁽²⁾

ص: 90

1- اصغر قائدان: تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب ش، ص 89

2- هرچند که این تصریحات سد محکمی را در مقابل این قبیل دروغ پردازی ها تشکیل می دهند ولی در عین حال نباید از انگیزه اعتراف کنندگان به آن نیز غفلت نمود

اهل سنت ماجرای این بیعت را چند گونه نقل می کنند؟

نقل های اهل سنت در این موضوع به سه گونه مختلف قابل تقسیم می باشند

گونه اول) ماجرای ارتداد عرب.

گونه دوم) ماجرای نامه امیرالمؤمنین*.

گونه سوم) ماجرای ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین با ابوبکر.

لازم به ذکر است که برخی خواسته اند تا با استناد به همین نقل ها، خلافت ابوبکر را مقبول و مشروع جلوه دهند؛ چنانچه اظهار شده:

علی (ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت! و بیعت کرد.!!⁽¹⁾

حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد!؟⁽²⁾

علی (ع) و جماعتی از بزرگان اصحاب و یاران پیغمبر (ص) از بیعت با خلیفه ای که از طرف آنها انتخاب شده بود خودداری نمودند، اما بعد از مدتی چون ملاحظه کردند این خودداری از بیعت ممکن است در آن شرایط خاص ضرر عظیمی برای عالم اسلام به بار آورد. لذا تن به بیعت در دادند. از طرف دیگر او می دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت اسلام در جهان مضایقه نمی کند و این آخرین آرزو و هدف علی (ع) از خلافت و حکومت بود.

روی این جهات تسلیم شد و بیعت! کرد.!!⁽³⁾

ص: 91

1- مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص 163 .

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص 20

3- همو: پاره پیامبر ج نگه می 14 - 15.

بررسی و نقد نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب (گونه اول)

بلاذری (متوفی 279) می نویسد:

الما ارتدت العرب، مشى عثمان إلى على. فقال يابن عم، إنه لا يخرج أحد إلى قتال هذا العدو وأنت لم تباع، فلم يزل به حتى مشى إلى أبي بكر قبائعه؛ فسر المسلمون وجد الناس في القتال وقطعت البعوث. (1)

هنگامی که مسأله ارتداد عرب پیش آمد، عثمان به نزد علی رفت و گفت:

ای پسر عمو! تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به چنگ این دشمنان بیرون نخواهد شد و آن قدر از این مطالب در گوش او زمزمه کرد تا او به نزد ابوبکر برد و علی با ابوبکر بیعت کرد.

پس از بیعت علی با ابوبکر، مسلمانان خوشحال شدند و کمر به جنگ با مرتدین بستند و از هر سو سپاه به حرکت در آمد.»!

ص: 92

با توجه به سند فوق، ماجرای این بیعت را می توان بر سه محور اصلی تقسیم بندی نمود؛ که به ترتیب عبارت اند از:

1- ارتداد عرب و خطر آن برای اسلام و مسلمین

2- ادعای عثمان مبنی بر عدم امکان سرکوب مرتدین در صورت عدم بیعت امیر المؤمنین بلا با خلیفه.

3- تجهیز گسترده سپاه جهت سرکوب مرتدین، به دلیل انجام این بیعت

نقل اهل سنت درباره وقوع بیعت به دلیل ارتداد عرب، قابل اعتماد نمی باشد

الف) بررسی اعتبار این نقل

از آن جایی که محور اصلی و تکیه گاه وقوع این بیعت «ارتداد عرب در زمان خلافت ابوبکر می باشد؛ ابتدا لازم است تا درباره میزان درستی این واقعه، به بررسی و تحقیق پردازیم.

سیری در منابع تاریخی اهل سنت، وقوع ارتدادهای وسیع و گسترده ای در دوران خلافت ابوبکر را در معرض دید قرار می دهد که وجود خطری جدی و احتمال حمله ای گسترده به مدینه را در اذهان القا می نماید :

در روایاتی که طبری از سیف و او از سهل بن یوسف نقل می کند چنین آمده است که قبائل مختلف ثعلبه بن سعد و قبائل دیگری که با آنان هم پیمان بودند، مانند قبیله شره و عبس در محلی بنام آبرق که از نقاط سرزمین زده میباشد اجتماع نمودند و گروهی از بنی کنانه نیز به آنان پیوستند و جمعیت آنان به قدری زیاد شد که آن سرزمین گنجایش آنان را نداشت.

ص: 93

این بود که به دو گروه تقسیم شدند. گروهی در همان سرزمین آبرق ماندند و گروه دیگر به محل دیگری بنام ذی القصبه حرکت نمودند و طلحه اسدی هم که ادعای پیامبری مینمود به سرکردگی برادرش جبال به آنان کمک و نیرو فرستاد

قبائل دئل و لیث و مدلج هم در میان سپاه جبال بودند و عوف فرزند فلان بن سنان هم در آبرق سرکردگی قبیله مزه را بعهدہ گرفت و سرکردگی قبیله ثعلبه و عبس بعهدہ حارث بن فلان که یکی از افراد قبیله بنی سبیع بود واگذاشته شده

بدین گونه جمعیت آنان و تعدادشان فراوان و بیش از بیش گردید

آنگاه این قبیله ها عده ای را بعنوان نمایندگی به مدینه فرستادند نمایندگان گروههای مرتدین که از مدینه برگشتند، ضعف و قلت مسلمانان مدینه را به افراد قبائل خویش گوشزد نمودند و آنان را به جنگ مسلمانان تحریک و تطمیع کردند و برای حمله نمودن به مرکز اسلامی آماده شان ساختند

سه روز از این جریان نگذشته بود که لشکر انبوه مرتدین حمله خویش را شبانگاه به مدینه آغاز نمودند. **(1)**

این حوادث که در واقع به عنوان مقدمات وقوع جنگ «برق» (یعنی نخستین سرکوب مرتدین توسط سپاه ابوبکر) نقل گردیده است، همان ارتداد عرب است که خطر ناشی از آن، به عنوان یکی از محورهای اصلی ماجرای این بیعت در نقل بلاذری منعکس می باشد.

به ویژه آن که در ادامه ادعاهای (طبری درباره همین حوادث مقدماتی که قبل از جنگ آبرق رخ داده) می خوانیم:

ص: 94

1- علامه سید مرتضی عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 2، ص 29-30؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1875.

«ابوبکر از جریان (حملة مرتدین) اطلاع یافت. علی، طلحه، زبیر، ابن مسعود را به گذرگاههای مدینه گماشت.»⁽¹⁾

با توجه به این ادعاها، ماجرای این بیعت، در همان روزهای ابتدایی اعزام نمایندگان مرتدین به مدینه و اطلاع یافتن ابوبکر از تصمیم آنها مبنی بر حمله به شهر، صورت گرفته است.

زیرا ابوبکر توانست قبل از وقوع حمله آنها، مردم مدینه را تجهیز نموده و حتی براساس این ادعاها حضرت علی را هم به فرماندهی مدافعان از گذرگاههای اصلی مدینه بگمارد.

لذا میان صحت نقل بلاذری درباره این بیعت و اعتبار تاریخی حوادث مربوط به جنگ ابرق، ارتباطی ناگسسته برقرار بوده و قبول نقل بلاذری منوط به درستی این حوادث می گردد.

حوادثی که باید گفت: از حیث اعتبار، در هاله ای از ابهام قرار دارند.

بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

اشاره

علامه عسکری در جلد دوم از کتاب «عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی» به بررسی جنگ ها و فتوحات دوران خلافت ابوبکر پرداخته و جعلیات سیف بن عمر در این موارد را آشکار نموده است.

وی درباره صحت گزارش هایی که درباره جنگ ابرق و حوادث منجر به آن نقل نمودیم، می نویسد:

«طبق تحقیقات عمیق و ارزیابی پیگیری که در این مورد به عمل آمده است، به قاطعیت باید گفت:

ص: 95

مطالبی که با آن طول و تفصیل درباره جنگ ابرق و داستان ذی القصة (1) نقل گردیده است، همه آنها از مختصات سیف است و هیچ مورخی جز سیف آن را نقل نکرده است و جز دروغ و افسانه سرائی چیز دیگر نیست.

نه ارتداد اکثر این قبیله ها - که سیف آنان را به ارتداد متهم کرده است به صحت دارد و نه اجتماع آنان در ابرق و ذی القصة درست است و نه جریان فرستادن مرتدین، عده ای را به مدینه پایه و اساسی دارد و نه انتخاب نمودن ابوبکر، عده ای را برای گذرگاههای مدینه راست است و نه لشکرکشی های وی... و نه جنگهای چهارگانه ای (2) که سیف برای ابوبکر نقل نموده است، اساس و صحت دارد.» (3)

ص: 96

1- تفصیل این جعلیات چنین است: طبری پس از ذکر حوادث جنگ ابرق می نویسد: «لشکر ابوبکر آنان را تا ذی القصة تعقیب نمود و این اولین فتح و پیروزی بود که نصیب، ابوبکر گردید. همان منبع، ج 2، ص 32؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، به افراد 1 - لای 18) آن گاه می نویسد: «چون ابوبکر پیروان طلحه را که در ابرق زفه جمع شده بودند از آنجا براند [تا ذی القضا تعقیب کرد، طلحه به ذیله و غوش که دو تیره از قبیله طی بودند پیام داد که به وی بپیوندند و او را یاری کنند. عدهای از آنان با عجله به سوی طلحه حرکت کردند و دستور دادند که دیگران نیز به تدریج به سوی طلحه بشتابند.» همان منبع، ج 2، ص 53؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1873) چون ابوبکر جریان را بدین منوال دید به سرزمین ذی القصة حرکت نمود و در آن جا لشکرهای عظیم و انبوهی از مسلمانان تجهیز و تنظیم و آنها را به یازده لشکر تقسیم نمود و برای هر لشکری فرماندهی معین کرد و به دست هر فرماندهی پرچمی داد و به سوی یکی از قبیله های مرتد گسیل داشت.» همان منبع، ج 2، ص 35 - 36؛ به نقل از تاریخ طبری، ج 1، ص 1880 - 18) [

2- [جنگ اول و دوم مربوط به نبرد ابرق و مقامات آن بوده و جنگ چهارم مربوط به لشکرکشی به ذی القصة در یازده گروه می باشد. آر.

ک: همان منبع، ج 3، ص 45 - 36)

3- همان منبع ج 2، ص 46-47

در دروغ‌گویی سیف بن عمر همین بس که در کتب رجال از او این‌گونه یاد شده است

1 - یحیی بن معین (متوفی سال 233 ها درباره او گفته:

حدیث او ضعیف و سست است

2 - نسائی صاحب صحیح (متوفی سال 303 ها گفته:

ضعیف است؛ حدیثش را ترک کرده اند. نه مورد اعتماد است و نه امین...

3- ابوداود (متوفی سال 275 ها گفته:

بی ارزش است. بسیار دروغگو است.

4 - ابن ابی حاتم (متوفی سال 327 ها گفته:

حدیثش را ترک کرده اند.

5 - ابن السکن (متوفی سال 353 ه) گفته:

ضعیف است

6 - ابن حبان (متوفی سال 354 ها گفته

حدیث‌هایی را که خود جعل می‌کرده، آنها را از زبان شخص موثقی نقل می‌کرده است و نیز می‌گوید: سیف متهم به زندقه است و گفته اند حدیث جعل می‌کرده است.

7- دارقطنی (متوفی سال 385 ها گفته:

ضعیف است، حدیثش را ترک کرده اند.

8- حاکم (متوفی سال 405 ها گفته:

حدیث او را ترک کرده اند. متهم به زندقه است

9 - فیروز آبادی صاحب قاموس (متوفی سال 817 هـ) گفته:

ضعیف است.

10 - ابن حجر (متوفی سال 825 هـ) گفته:

ضعیف است.

11 - سیوطی (متوفی سال 911 هـ) گفته:

بسیار ضعیف است.

12 - صفی الدین (متوفی سال 923 هـ) گفته:

او را ضعیف شمرده اند. (1)

نتیجه

به نظر می رسد که نقلهای اهل سنت درباره ماجرای این بیعت که مبتنی بر پذیرش نقلهای سیف در زمینه ارتداد عرب و جنگ آبرق می باشد، قابل دفاع علمی نبوده و از صحت تاریخی برخوردار نمی باشند.

ص: 98

1- همان منبع، ج 1، ص 70،

همان طور که ملاحظه فرمودید، ماجرای این بیعت با ماجرای ارتداد عرب و جنگ آیری در ارتباط کامل بوده و صحت آن منوط به واقعی بودن این ارتدادها است.

در کتب اهل سنت به مانند تاریخ طبری - ماجرای این ارتدادها و داستان تهدید مدینه توسط مرتدین، از جنگ آبرق آغاز گردیده و به ارتداد امزمل ختم می گردد.

ادامه بررسی صحت وقوع جنگ ابرق و حوادث پس از آن

اشاره

مطابق نقل اهل سنت، مرتدین پس از شکست در جنگ آبرق، از قبایل طی دعوت به همکاری نموده و لشکری را تشکیل می دهند که بار دیگر در نبرد ذی القضه و در محلی به نام بزاخه، توسط بازده لشکری که ابوبکر تدارک دیده بود، شکست می خورند.

این شکست خوردگان برای بار سوم، اطراف زنی مرتد به نام ام زمل جمع می شوند و بار دیگر خطری جدی برای اسلام ایجاد می کنند که در نهایت، این سپاه نیز توسط نظام خلافت سرکوب می گردد. (1)

ص: 99

1- ر.ک تاریخ طبری، ج 1، ص 1871 - 1872 (مقدمات جنگ های مرتدین). همان منبع، ج 1، ص 1873 - 18 (جنگ آبرق همان منبع، ج 1، ص 180 - شب 18 جنگ ذی القضه و نبرد در بزاخه). همان منبع، ج 1، ص 1873 - 1871 (الوتداد قبيله طی). همان منبع، ج 1، ص 1902 (یوستن فراریان به المزمل)

بنابراین، صحت ماجرای این بیعت که بلادری از راویان آن است، در ارتباط با صحت چهار واقعه زیر میباشد :

1- جنگ ابرق

2- لشکر کشی به ذی القضه و جنگ در زاه.

3- ارتداد قبيله طى

4- ارتداد ام زمل-

نکته جالب توجه این که برخی پژوهشگران، تمام نقل های مربوط به حوادث فرق را جعلی دانسته و تنها به صحت و اعتبار بخش بسیار اندکی از حوادث ذی القصه رأی داده اند که بدین قرار می باشد

اسامه با لشکریانش از جنگ شام به مدینه مراجعت نمودند، آنگاه ابوبکر به جنگ مرتدین قیام کرد و با گروه مسلمانان از مدینه خارج گردید تا به منزل ذی القصه که از طرف نجد در دوازده میلی مدینه قرار گرفته است رسید و در آنجا لشکر خود را آراست.

خالد بن ولید را به سوی قبائل مرتدین فرستاد و ریاست انصار را به ثابت بن قیس سپرد و خالد را فرمانده کل قرار داد و به وی دستور داد که به سوی طلحه و غننه بن حرضن که در یکی از سرزمینهای قبيله بنی اسد به نام باخه فرود آمده بودند حرکت کند.

ضمناً بدو گفت که ملاقات من و لشکریانم با تو در نزدیکی خیبر خواهد بود.

البته این جمله را ابوبکر از راه سیاست و تاکتیک جنگی به زبان راند که این گفتار به گوش دشمن برسد و در دل آنان ایجاد

ص: 100

رعب و وحشت نماید وگرنه او همه مردان جنگی را با خالد به سوی دشمن اعزام داشته بود و کسی نمانده بود که لشکر دیگری فراهم سازد و به یاری خالد به بزاخه یا خیبر برود. (1) جریان حرکت ابوبکر را به ذی القصه و امیر لشکر نمودن خالد را در این محل، یعقوبی هم در تاریخ خود آورده است ولی وی اضافه میکند که امیر نمودن ثابت بر انصار پس از آن بوده است که آنان به ابوبکر پرخاش نمودند که چرا کسی از انصار را امیر قرار نداده است. (2)

«ماکه روایت سیف را - درباره جنگ ابرق و داستان ذی القصه - با روایات مورخان دیگر برابر هم میگذاریم و آنها را با هم تطبیق و مقایسه میکنیم، افسانه سازی سیف به خوبی آشکار میشود زیرا تاریخ نگاران دیگر متفقاً گفته اند ابوبکر برای جنگ و لشکرکشی یکبار از مدینه بیرون شد و گفته اند گفته اند پس از مراجعت اسامه از موته (3) به سوی ذی القصه حرکت کرد و در آنجا لشکری مجهز و آماده نمود و فرماندهی این لشکر را به عهده خالد بن ولید گذاشت و ریاست گروه انصار را تحت امارت خالد به ثابت بن قیس محول نمود، آنگاه به آنان دستور داد که برای سرکوبی طلیحه و کسانانی که از قبیله آشد و فزاره به

ص: 101

-
- 1- در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.
 - 2- علامه عسگری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 2، ص 40 - 041
 - 3- در ادامه این نوشتار و با استناد به همین فراز، تحلیلی درباره ماجرای «بیعت مختارانه» تقدیم خواهد شد.

دور وی گرد آمده اند، سوی بزاخه حرکت کنند...»(1)

«تاریخ نویسان دیگر در این باره می نویسند که از عشایر اطراف مدینه تنها دو قبیله به یاری طلیحه برخاستند و برضد اسلام و مسلمانان فعالیت نمودند؛ یکی قبیله خود طلیحه که قبیله اسد است و دیگری گروه فزاره که شعبه ای از قبیله غطفان است و غطفان هم تیره ای از قبائل قیس عیلان است و به جز این دو قبیله نام قبیله دیگری که به دور طلیحه جمع شده و با مسلمانان جنگیده باشند، نیامده است.»(2)

«در میان لشکر طلیحه - بجز عده معدودی از افراد قبیله آشد که قبیله خود وی بود و عده دیگری از قبیله فزاره به سرپرستی رئیسشان عینة بن حرض، از قبائل دیگر، کسی وجود نداشت.»(3)

«و باز تاریخ نویسان میگویند که اجتماع سپاه طلیحه در بزاخه که یکی از آبادیهای قبیله آشد است واقع گردید و خالد بن ولید از ذی القصة با دو هزار و هفتصد تن از قبیله فزاره در میان لشکر در همان بزاخه روبه رو گردیدند و جنگ سختی در میانشان شروع شد.»(4)

جالب تر آن که یکی از حلقه های اتصال ماجرای ارتداد عرب به «بیعت مختارانه»! مربوط به ارتداد قبیله طی میباشد؛ در حالی که:

ص: 102

1- همان منبع، ج 2، ص 43

2- همان منبع، ج 2، ص 58.

3- همان منبع، ج 2، ص 41

4- همان منبع، ج 2، ص 58.

«طی همان قبیله است که نه تنها طرفدار طلیحه نبوده بلکه در برابر لشکریان طلیحه قرار می گرفتند و می گفتند که ابوبکر با شما آنچنان بجنگد که ابالفحل الاکبرش بنامید و این همان قبیله ای است که... خالدبن ولید به آنان پناه برد و در جنگ با طلیحه از آنان استمداد نمود.» (1)

بنابراین، خطر ارتداد عرب برای نخستین بار در شرایطی مطرح گردید که:

1 - سپاه اسامه با لشکریانش از مونه بازگشته بود و ابوبکر به هیچ روی با کمبود نیروی نظامی مواجه نبود.

لذا نیازی هم به بسیج نیروهای مردمی نداشت تا بخواهد جهت تحقق این هدف، از حضرت امیر مطالبه بیعت نماید.

2 - طلیحه و اطرافیان او تعداد قابل توجهی نبودند و این ارتداد آن قدر گسترده نبود که سپاهیان خلیفه قادر به دفع خطر آنها نباشند.

بنابراین خطر مرتدین و امکان تهدید شهری همانند مدینه، آن قدر جدی نبود تا جهت دفع آن، نیازی به بیعت نمودن حضرت امیر با ابوبکر باشد.

نتیجه

ماجرای «بیعت مختارانه امیر المؤمنین»! با کمک گرفتن از بزرگ نمایی حوادث ارتداد عرب، به اسناد تاریخی افزوده گردیده و شهرت دروغین حوادث ارتداد عرب در تاریخ موجب شده تا به راحتی وقوع چنین بیعتی مورد قبول و پذیرش قرار گیرد.

ص: 103

1- همان منبع، ج 2، ص 41

محدود بودن گستره انسانی ارتداد عرب، مورد تأکید محققینی که (در پژوهشهای تاریخی خود درباره جنگهای ارتداد) به نتایج تحقیقات علامه عسکری، توجه ویژه ای نشان نداده اند نیز واقع شده است.

این پژوهشگران، هرچند از کنار تحریف های صورت گرفته در ماجرای ارتداد عرب به سادگی عبور کرده و دروغ نوشته های طبری در این ماجرا را به شیوه علامه عسکری پی نگرفته اند؛⁽¹⁾ اما پس از بررسی همه اسناد ثبت شده در کتب اهل سنت، به این باور علمی رسیده اند که:

گسترده‌گی جغرافیایی ارتداد در جزیره العرب باعث شده تا

ص: 104

1- ر.ک: علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 34 (قبول گزارش واقعی و طبری درباره گستره جغرافیایی ارتدادها)؛ ص 41 (فرماندهان جنگهای رده)؛ ص 39 و ص 117 (دستور ابوبکر به امیرالمؤمنین برای دفاع از مدینه).

مورخان، آن را به گستردگی انسانی نیز تعمیم دهند، در حالی که عده قابل توجهی از مردم که از زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند - به دین اسلام وفادار ماندند.»(1)

(بیشتر مورخان در مورد گستره ارتداد در جزیره العرب، مبالغه کرده و با عبارت ارتدت العرب(2) اینگونه القا نموده اند که اکثر مردمی که در زمان پیامبر، اسلام را پذیرفته بودند، از دین برگشتند و در این میان تنها سه شهر مدینه، مکه و طائف را استثناء کرده اند، در حالی که تحقیق خلاف این را نشان می دهد، چرا که بسیاری از قبایل به اسلام و حکومت مدینه وفادار ماندند و چه بسا در سرکوب مرتدان نیز با حکومت مرکزی همکاری کردند...

با ارائه شواهد و مدارک حاکی از این که قبایل و افراد زیادی دین خود را حفظ کردند، مبالغه آمیز بودن این گزارش ها را اثبات میکنیم...

گزارشهایی که نشانه ثبات عده زیادی در جزیره العرب بر اسلام و تبری آنها از ارتدادها است عبارت اند از:

1- اکثر مورخان اتفاق دارند مکه، مدینه و ثقیف مرتد نشدند و در سرکوب فتنه مرتدان قبایل آشد، دبیان، و غطفان همکاری داشتند. (3)

2- وفاداری قبایل مقیم بین مکه، مدینه و طائف، مثل مزینه،

ص: 105

1- علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ص 120.

2- ر.ک: واقدی: کتاب الزده، ص 48؛ ابن کثیر: البداية و النهایه، ج 6، ص 312؛ طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 242

3- به نقل از: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 342

غفار، جهینه، بلی و... به اسلام. (1)

بعضی از این قبایل بعد از وفات پیامبر، زکات مال خود را نزد ابوبکر آورده و خلیفه از آنها برای جنگ با اهل رده پاری جست؛ (2) و حتی قبایل آشد و غطفان هم تماماً مرتد نشدند، بلکه عده ای بر اسلام باقی ماندند.

قرینه نشان می دهد که بعضی افراد عامر و هوازن نیز به اسلام وفادار مانده بودند، چراکه در خیر فجاء آمده است که به هر مسلمانی از قبایل سلیم، عامر و هوازن حمله می کرد. (3)

جماعتی نیز، از بنی کلب به رهبری امرؤ القیس بن الأصبغ و هم چنین جماعتی از بنی القین به رهبری عمرو بن الحکم، کارگزار پیامبر در بنی القین، مسلمان باقی ماندند. (4)

علاوه بر این قبایل زیادی از یمن، مثل: نخع، جعفی، مراد و مذحج، از گرد اسود عنسی پراکنده شدند و خود را از آلودن به ارتداد پاک نگه داشتند.

قبایل زیادی از بنی تمیم نیز، مسلمان ماندند و در مقابل شجاع مدعی نبوت استقامت کردند، بنابراین می توان گفت مسلمانان بنی تمیم بیش از متحیران و مرتدان آنها بودند...

ص: 106

-
- 1- به نقل از: مهدی رزق الله احمد، الثابتون علی الاسلام ایام فتنة الردة، ص 20؛ به نقل از: کلاعی بلنسی: حروب الردة، ص 41.
 - 2- به نقل از: ابن سعد: طبقات الکبری، ج 1، ص 293؛ ابن هشام السیرة النبویة، ج 2، ص 1309 دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج 2، ص 21 - 23؛ واقدی: کتاب الردة، ص 54 - 47.
 - 3- به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 264؛ دیار بکری: تاریخ الخمیس، ج 2، ص 202.
 - 4- به نقل از: طبری: تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 233.

مقدس‌ی علاوه بر مدینه و مکه، بحرین و عده ای از نخع و کنده را نیز، از ارتداد استثنا کرده است. (1)

واقعیت این است که اطلاق واژه ارتداد به عرب، به این گستردگی خطاست و درست این است که گفته شود عده ای از مدعیان نبوت و پیروان آنها و نیز کسانی که علیه حکومت مرکزی مدینه شورش کرده بودند مرتد شدند؛ هر چند خود مدعیان نبوت را نمی توان مرتد خواند، چون آنها اسلام را نپذیرفته بودند تا از آن بازگردند.

شاید بتوان علت تعمیم عنوان ارتداد به وسیله مورخان را در این یافت که مرتدان، در تمام نواحی شبه جزیره العرب پراکنده بودند...

در کتاب تاریخ الرده نیز ضمن برشمردن برخی قبایل که مرتد شده بودند، قبایلی مثل عبس، عده ای از اشجع، غفار، جهینه، مزینه، کعب، ثقیف، طی، هذیل، اهل الشراة، بجیله، خثعم، هوازن، نصر، خشم، سعدبن بکر، عبدالقیس، دوس، شجیب، همدان و انباء در صنعا را از ارتداد استثناء کرده است. (2)

نتیجه این که گستره ارتداد در جزیره العرب به این وسعتی که برخی مورخان گزارش کرده اند نبوده است و بسیاری مسلمان باقی مانده و به آن وفادار بودند. (3)

ص: 107

1- به نقل از: مقدسی، البدء و التاریخ، ج 4، ص 151.

2- به نقل از: خورشید احمد فاروق: تاریخ الرده، ص 5-8.

3- علی غلامی دهقی: جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 33 - 37.

همان طور که ملاحظه فرمودید، هر چند در این تحقیق، گستره جغرافیایی ارتداد - مطابق با همه آنچه واقدی و طبری نقل کرده اند - مورد پذیرش واقع شده و پژوهشگر در مسیر دیدگاه های علامه عسکری راه خود را نیموده است؛ با این حال بر مبالغه آمیز بودن گستره انسانی ارتداد عرب تأکید ویژه ای ورزیده و جستجوهای خود را در این نقطه به پایان رسانده است.

بنابراین، از هر زاویه ای که به ماجرای ارتداد عرب نگاه کرده و با هر مبنایی که آن را تحلیل نماییم، به یک نتیجه مشترک دست خواهیم یافت:

ماجرای ارتداد عرب چندان هم جدی، گسترده و خطر آفرین نبوده است.

لذا سرکوب آن نیز به هیچ روی، منوط به بیعت نمودن امیرالمؤمنین با ابوبکر نبود. (1)

ص: 108

1- متأسفانه مؤلف کتاب «جنگهای ارتداد و بحران جانشینی پیامبر از این نکته غفلت ورزیده و غائله ارتداد را عاملی برای بیعت حضرت علی دانسته است. البته ایشان با ارائه اسناد تاریخی، ضمن تأکید بر ناراضی بودن امیرالمؤمنین که از نحوه برخورد ابوبکر با مرتدین، به عدم دخالت مستقیم آن حضرت در ماجرای ارتداد نیز تصریح نموده اند. ارک: همان منبع، ص 115 - 118 و ص 120)

سه نتیجه گیری اصلی از بررسی های صورت گرفته درباره ماجرای ارتداد عرب

نتیجه 1 - ماجرای ارتداد عرب، ساختگی بوده و در نتیجه، بیعت مورد ادعای اهل سنت فاقد خاستگاه واقعی است.

نتیجه 2 - بر فرض که ماجرای ارتداد عرب را در حد اجمال و کلیات آن بپذیریم؛ در این ماجرا هیچ بیعتی رخ نداده است و عبارت «قبایعه» در نقل بلاذری «جعلی» بوده و یا «ظن راوی» می باشد.

نتیجه 3 - بر فرض که نقل بلاذری را هم بپذیریم، عمل انجام ش-ده فاقد اعتبار بوده و منشأ اثر نمی باشد؛ بلکه تنها بیعتی صوری و ظاهری است.

به عبارت دیگر، عمل صورت گرفته «تظاهر به انجام بیعتی می باشد که از اصل باطل است.»

بر فرض که ماجرای این بیعت صحت داشته باشد،⁽¹⁾ باید به دنبال اهداف پنهان نظام خلافت گردید و فضای وقوع این بیعت را از نو تحلیل نمود.

چراکه در این ماجرا، احتمال صحنه سازی و راه انداختن یک جنگ سرد و روانی در مدینه - که ظاهراً عثمان با رفت و آمدهایش نزد حضرت علی صلی الله علیه وسلم گرداننده آن بود - وجود دارد.

به ویژه آن که در ماجرای طلیحه و نبرد بزاخه، از ارتداد قبیله ای به نام طی سخن به میان آمده است که بنابر شواهد تاریخی از هواداران ابوبکر بوده اند.⁽²⁾

لذا این احتمال جدی است که ماجرای ارتداد آنها که طبری از

ص: 110

1- که بسیار محل تأمل است و احتمال جعلی بودن آن از قوت زیادی برخوردار می باشد.

2- ر.ک: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه های تاریخی، ج 1، ص 196 : ج 2، ص 56 - 57

قول سیف نقل میکند (1) از اساس جعلی نبوده، بلکه قبیله طی به نفع ابوبکر و به صورت نمایشی ابراز ارتداد کردند تا با فرستادن نمایندگان به مدینه، در ساختن یک فضای کاذب و ایجاد رعب و وحشتی دروغین، به خلیفه کمک کرده باشند.

لذا می توان گفت:

با شهادت حضرت زهرا، تمام توجه نظام خلافت به سرکوب مخالفین ساکن در خارج از مدینه، معطوف شد. (2)

در این میان، آنچه هنوز برای خلیفه مایه نگرانی و دلواپسی بود، احتمال تلاش دوباره امیر المؤمنین جهت سرنگونی حکومت ابوبکر، آن هم در شرایطی بود که او می خواست همه قوای هوادارش را به خارج از مدینه اعزام کند و خود نیز به همراه آنان تا ذی القصره برود. لذا باید تدبیری می اندیشیدند تا این بار، نه تنها به طور رسمی و علنی، بلکه خالی از هرگونه اعمال تهدید آشکار و خشونت ظاهری، از آن حضرت صلی الله علیه وسلم تعهد به سکوت و التزام به عدم قیام به سیف بگیرند.

در چنین فضایی، نظام خلافت فشار تبلیغاتی را جایگزین فشار نظامی نمود.

نخست، فضای رعب و وحشت از حمله مرتدین به مدینه را بر مردم حاکم ساختند.

سپس، عثمان آن حضرت را تحت فشار قرار داد که عضوگیری لشکر اسلام برای دفع خطر مرتدین، منوط به بیعت ایشان با ابوبکر

ص: 111

1- ر.ک: همان منبع، ج 2، ص 51-52.

2- ر. ک علی لباف، مظلومی گمشده در سقیفه، ج 3، ص 140 - 173 ؛ ص 183 - 190.

بوده و در غیر این صورت، امکان هیچ گونه دفاعی از اسلام و مسلمین وجود ندارد.

تبلیغات صورت گرفته در سطح جامعه مدینه و تهدیدهای مرتدین به گونه ای تدارک شده بود که در صورت امتناع آن حضرت از قبول انجام بیعت با ابوبکر، نظام خلافت به راحتی می توانست به تخریب شخصیت ایشان همت گمارده و حقانیت حضرت علی را زیر سؤال ببرد.

از این رو بیعت با خلیفه، تحت فشار شدید افکار عمومی و تبلیغات وسیع دستگاه خلافت، بر آن حضرت تحمیل شد.

علامه عسکری در تحلیل این ماجرا می نویسد:

«بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد، و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدن است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری...»

لذا بیعت امیرالمؤمنین نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.» (1)

ص: 112

1- علامه عسکری: سقیفه (به کوشش: مهدی دشتی)، ص 116.

نکته جالب تر این که برخی نقل های مربوط به ماجرای ارتداد عرب، هیچ اشاره ای به وقوع «بیعت» ندارند و تنها از استمرار «سکوت» سخن می گویند.

این اسناد به روشنی ثابت میکنند که عبارت «قبایعه» در نقل بلاذری «جعلی» یا «ظن راوی» است و کاشف از حقیقت ماجرا نمی باشد.

طبری امامی (قرن 4) از واقدی (متوفی 207) چنین نقل می کند:

الما ارتدت العرب، مشى عثمان إلى على، فقال: يابن عم رسول الله إنه لا يخرج أحد في قتال هذا العدو وأنت لم تباع وقد تراقب الأمور كماترى، وعسى الله أن يجعل فيما ترى خيراً وإني أخشى من الأمر أن يعظم فيأتي بما فيه الزوال، فلم يزل عثمان بعلي حتى مشى به إلى أبي بكر، وسر بذلك من حضر من المسلمين، وخرجت به الركبان في كل وجه وجد

الناس في القتال، و كان مع ذلك مذهبه الكف عن تحريك الأمر بالشيف إذ أبصر أسيايف الفتن مسئولة (شارعة) و شواهد الفساد بادية، و أرماع القوم توجهت لأكباد الإسلام و أهله، فامسك عن طلب حقه... (1)

زمانی که عربها مرتد گشتند، عثمان به نزد علی رفت و گفت: ای پسرعموی رسول خدا! تا تو بیعت نکنی، کسی به جنگ دشمن نخواهد رفت. تو خود به امور واقعی و چه بسا خدا با نظر تو خیر قرار دهد. و من می ترسم که این مطلب به مشکلی بزرگ تبدیل شود و سبب نابودی ما گردد.

عثمان مداوم با علی اینگونه سخن میگفت تا اینکه علی را نزد ابوبکر آورد.

مسلمانان از این موضوع بسیار خوشحال شدند و سواران در هر سو به حرکت درآمدند و مردم برای جنگ به جنب و جوش افتادند.

با این وجود، شیوه او تنها جلوگیری از تحریک و شورش با شمشیر بود؛ چراکه شمشیرهای فتنه از نیام درآمده و شعله های فساد و تباهی آشکار گشته و نیزه های عرب جگر اسلام و مسلمانان را هدف گرفته بود. لذا از باز پس گرفتن حق خود (2) دست کشید.»

ص: 114

1- طبری اسامی: المسترشد، ص 383 - 384 (طبع محمودی).

2- با شمشیر.]

اشاره

یکی دیگر از اسنادی که به نوعی حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین با ابوبکر می باشد، نامه آن حضرت خطاب به اصحاب خویش است که با استناد به آن، ادعا می شود:

«آن حضرت ابتداء تا مدتی از بیعت خودداری فرموده تا اینکه حرکت منافقان و مرتدان پیش آمده، لهذا به خاطر حفظ اسلام، بدون اجبار! و با اختیار! خود با ابوبکر بیعت! کرده و...»! (1)

الف) نگاهی به فرازهای مورد استناد در این نامه

1 - متن نامه براساس کتاب «الأمامة و السیاسة» بدین صورت است:

«فامسکت یدی، و رأیت أنى أحق بمقام محمد في الناس ممن تولى الأمور على، فلینت بذلك ما شاء الله، حتی رأیت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام، یدعون إلى محو دین محمد و ملة إبراهيم .

ص: 115

1- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 181.

فخشیت إن لم انتصر الإسلام وأهله أن أرى في الإسلام ثلما وهدما تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولاية أمرکم...

تمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فبايعته... (1)

دست نگه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستیم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت می کنند

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رختهای به بار آید که مصیبت آن سخت تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

2 - متن نامه در کتاب «انساب الاشراف» ثبت نشده و تنها به ماجرای نگارش آن اشاره گردیده است. (2)

3 - متن نامه براساس کتاب «الغارات» بدین صورت است:

«فامسکت یدی و رأیت أنى أحق بمقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الناس ممن تولى الأمر من بعده فلبثت بذاك ما شاء الله، حتى رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام يدعون إلى مخق دين الله و ملت محمد صلى الله عليه وسلم و ابراهيم .

ص: 116

1- ابن قتیبه: الامامية و السياسة، ج 1، ص 175.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 383.

فخشیت إن لم انتصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلماً و هدماً یكون مصیبه أعظم علی من قوات ولایة أمورکم...

تمشیت عند ذلك إلی أبی بکر فبایعته... (1)

دست نکه داشتیم در حالی که خود را برای جانشینی پیامبر در میان مردم از کسی که متولی این امر شده بود، شایسته تر و سزاوارتر می دانستیم. پس به امر الهی صبر کردم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به بازگشت از دین پیامبر و ابراهیم دعوت میکنند.

پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی و رخنهای به بار آید که مصیبت آن سخت تر از مصیبت از دست دادن خلافت پیامبر است. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت کردم.»!

الف - 1) تذکری درباره کتاب الغارات

هر چند که مؤلف کتاب «الغارات» یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی 283) از علمای امامیه می باشد، ولی از آن جایی که نسخه الغارات تنها از طریق اهل سنت به دست ما رسیده است، آن را در میان منابع سنی آورده ایم. (2)

الف - 2) تذکری درباره وجوه مشترک نقلهای ابن قتیبه و ثقفی کوفی: اگر در متن های فوق دقت فرمایید، به روشنی مشاهده خواهید نمود که این نقلها در دو محور اساسی مشترک می باشند.

ص: 117

1- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، ص 305 - 304

2- ر.ک: علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر المؤمنین، ج 2، ص 124

محور الف)

ارتداد مردم در زمان وقوع این بیعت که با عبارت «راجعة من الناس رجعت عن الإسلام» بدان اشاره شده است.

محور ب)

رفتن امیرالمؤمنین به نزد ابوبکر جهت انجام این بیعت که با عبارت «فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فبايعته» بدان اشاره شده است.

ص: 118

ب) نگاهی به ماجرای نگارش این نامه

1 - ابن تنبیه درباره علت نگارش این نامه می نویسد:

«حجر بن عدی، عمرو بن حمق و عبدالله بن وهب راسبی بر علی وارد شدند و دیدگاه علی را درباره ابوبکر و عمر جویا شدند...» (1)

2 - بلاذری می نویسد:

«حجر بن عدی کندی، عمرو بن حمق خزاعی، حبه بن جوین بجلی غزنی و عبدالله بن وهب همدانی - و او ابن سبا است - نزد علی آمدند و...» (2)

3 - ثقفی کوفی می نویسد:

عمرو بن حمق، حجر بن عدی، حبه غزنی، حارث اعور و عبدالله بن سبا بر امیرالمؤمنین وارد شدند و...» (3)

ب - 1) جمع بندی

همان طور که ملاحظه می فرمایید در اسناد این نامه از عبدالله ابن وهب راسبی همدانی سبایی که بلاذری او را ابن سبا و ثقفی کوفی او را عبدالله بن سبا نامیده است . به عنوان یکی از سؤال کنندگان - یاد شده که خود محل تأمل فراوان می باشد. (4)

ص: 119

1- ابن قتیبه: الامامة و السیاسة، ج 1، ص 154.

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 383.

3- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، ص 302.

4- برخی پژوهشگران وجود او را در ماجرای نگارش این نامه، ساختگی دانسته اند. ارک علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص 61 احتمال ب) این دیدگاه نیز موید آن است که نامه مذکور مورد اعتماد نبوده و احتمال درج جعلیات در این نامه زیاد است.

عبدالله بن وهب راسبی همدانی از گروه خوارج بوده و فرمانده آنان در جنگ نهروان می باشد.

عبدالله بن سبأ نیز نزد شیعه و سنی به عنوان فردی منحرف شناخته شده و براساس تحقیقات اخیر علامه عسکری از ساختههای سیف ابن عمر و یکی از دسیسه های او برای اعمال تحریف در حقایق تاریخی میباشد.

از سوی دیگر، طبری امامی کبیر (1) (قرن 4) این نامه را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» (2) از شعبی (عامر بن شراحیل ابو عمرو کوفی) نقل میکند که تنها مورد اعتماد اهل سنت بوده و مخالفتهایی با شیعه داشته است. (3)

ص: 120

1- محمدبن جریر بن رستم

2- طبع محمودی، ص 408

3- که علی اکبر ذاکری: حکومت و سیاست، ص 32.

ج) نگاهی به اعتبار منابعی که این نامه را نقل کرده اند

همان طور که ملاحظه فرمودید متن این نامه در دو منبع قدیمی به نام های «الامامة و السياسة»، تألیف: ابن قتیبہ دوری و الغارات»، تألیف: ثقفی کوفی ثبت گردیده است.

از آن جایی که تنها ثقفی کوفی دارای مذهب شیعه می باشد و ابن قتیبہ از پیروان مکتب خلفا است، نقل های ابن قتیبہ در این مورد خاص، چندان مورد اعتماد و واجد اعتبار نمی باشد.

در صفحات بعد، خواهید دید که ابن قتیبہ تمایل شدیدی به ثبت نقل هایی دارد که حاکی از بیعت مختارانه و آزادانه امیر المؤمنین * با ابوبکر است؛ آن هم بیعتی توأم با حسن روابط؟!

لذا ابن قتیبہ در نقل مطالبی که حاکی از بیعت مختارانه امیرالمؤمنین ملا با ابوبکر است، متهم به هواداری از خلفا بوده و لذا از موضع بی طرفی خارج می باشد؛ چنانچه در این مسیر به ثبت اسناد دروغینی دست یازیده که نشانه های جعل و تحریف در آن به شدت نمایان است. (1)

از این رو، احتمال گزینش نسخه های تحریف شده این نامه توسط ابن قتیبہ، بسیار جدی بوده و فرازی که او درباره «بیعت مختارانه» نقل کرده است، از اعتبار ساقط می باشد.

ص: 121

1- در قرارهای بعدی از این کتاب، به نقد این نقلها خواهیم پرداخت. در آن جا به گرایش های فکری و تعالیات مذهبی ابن قتیبہ بی خواهید برد

اما درباره «الغارات» (اصلی ترین و مشهورترین منبع این نامه) باید گفت:

1 - نسخة الغارات تنها از طریق اهل سنت به ما رسیده است. (1)

2 - مؤلف آن، آثار خود را در شهر اصفهان نشر داده است که در زمان وی، ناصبیان زیادی در آن زندگی می کردند. (2)

محدث ارموی در مقدمه خود بر کتاب «الغارات» درباره علت سکونت ثقفی کوفی در شهر اصفهان چنین نقل میکند:

«... اصلش کوفی بود لیکن به اصفهان انتقال نمود و سببش آن بود که چون کتاب معرفت را تألیف کرد که مشتمل بود آن کتاب بر مناقب ائمه اطهار و مثالب اعداء ایشان، کوفتین تألیف آن کتاب را عظیم شمردند چه وضعش بر خلاف تقیه بوده و با وی گفتند: مصلحت آن است که این کتاب را نقل نکنی و بیرون نیاوری... پرسید که کدام بلد است که شیعه او کمتر و از شیعه دورتر است؟ گفتند: اصفهان. پس ابراهیم قسم یاد کرد که آن کتاب را نقل نکند و روایت ننماید مگر در اصفهان.

پس، از کوفه منتقل شد به شهر اصفهان و آن کتاب را که بر خلاف تقیه بود در اصفهان روایت کرد...» (3)

بنابراین، به نظر می رسد که استسناخ کنندگان آثار ثقفی کوفی که از اهالی اصفهان و در آن زمان متعصب در هواداری از خلفا و مذهب اهل سنت بوده اند - در آثار او دست برده و عقاید خود را در میان نوشته های ثقفی کوفی جای داده باشند.

ص: 122

1- علی اکبر ذاکری: سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، ج 2، ص 124

2- رسول جعفریان: منابع تاریخ اسلام، ص 150 .

3- به نقل از: محدث قمی: تمة المنتهی، ص 270

ج - 1) شواهد وقوع تحریف در کتاب «الغارات»

شاهد 1 - در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که احکام وضو بر طبق مذاق اهل سنت ذکر گردیده و از شستن پاها به جای مسح آن سخن به میان آمده است. (1)

این تحریف صورت گرفته، مربوط به نامه امیر المؤمنین به محمد بن ابی بکر در مصر میباشد و تحریف مذکور در متن چاپی الغارات موجود است.

نشانه های وقوع تحریف در شاهد 1

شیخ مفید همین نامه را در کتاب خود به نام «امالی» از کتاب «الغارات» نقل کرده و عبارات آن چنین است:

«ثم امسح رأسك ورجليك. (2) سپس سر و پاهایت را مسح کن.»

نکته قابل تأمل اینکه حتی ابن ابی الح-دید معتزلی هم این فراز موجود در الغارات چاپی را در شرح نهج البلاغه خود نیاورده است. (3)

لذا می توان گفت:

این تحریف به وسیله استنساخ کنندگان کتاب الغارات پدید آمده و آنها به این وسیله، عقیده خود را در میان سخنان حضرت امیر الا جای داده اند.

ص: 123

1- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الادی-ن م-حدث ارموی)، ج 1، ص 245.

2- شیخ مفید: امالی، ص 267.

3- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 071

محدث ارموی در پاورقی الغارات به نقل از محدث نوری می نویسد:

.. ظهر الله ما في الغارات من تضحيف العامة فإنهم يتقلون عنه.(1)

روشن گردید که آنچه در «الغارات» آمده است، توسط عامه اهل سنت) تحریف گردیده است؛ چرا که آنان از آن (الغارات) نقل می کنند.»

شاهد 2- در نسخه چاپی الغارات مشاهده می شود که از فضایل خلفا سخن به میان آمده است؛ در حالی که عملکرد امیر المؤمنین * در شورای شش نفره تعیین خلیفه و پاسخ صریح و کوبنده ایشان (2) در رد شرط عبدالرحمان بن عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین، گواه آشکاری بر جعلی بودن فراز های فوق می باشد؛ به گونه ای که جای هیچ تردیدی را در دروغ بودن این عبارات باقی نمی نهد.

این تحریف صورت گرفته، مربوط به دو نامه از امیرالمؤمنین * میباشد که نامه اول خطاب به قیس بن سعد بن عباده در مصر و نامه دوم خطاب به اصحاب آن حضرت است.

ص: 124

1- ثقفی کوفی: القارات (یا مقدمه و حواشی و تعلیقات: مسیر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1، ص 245؛ به نقل از: محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 1، ص 144

2- ر. ک: ابن قتیبة: الأمامية و السياسة، ج 1، ص 26؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1 ص 188؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج له، ص 22

(شامل دو نامه)

شاهد 2 - نامه اول

فرازی از متن این نامه (1) در الغارات چاپی چنین است:

ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين أميرين منهم صالحين عملاً بالكتاب و أحسننا السيرة و لم يتعديا السنة ثم توفاهم الله فرحمهما الله... (2)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر صالح از میان خودشان را خلیفه و امیر ساختند که به کتاب خدا عمل نمودند و به بهترین وجه امور را اداره کردند و از سنت رسول خدا تجاوز نکردند. سپس خدا آنان را قبض روح نمود و خدا رحمتشان نماید!»!

علامه میرزا حبیب الله هاشمی خونی در شرح خود بر نهج البلاغه درباره این فراز می نویسد:

«أي ظاهراً عند الناس و يحتمل أن يكون من الحاق المخالفين.» (3)

یعنی به ظاهر و در برابر مردم اینگونه بودند و البته ممکن است که این فراز را مخالفان شیعه تحریف نموده و در متن وارد کرده باشند.»

شاهد صدق نظر علامه هاشمی خونی، مبنی بر این که:

آنچه در کلام حضرت امیر آمده است تلقی مردم از حکومت آن دو می باشد، نه نظر خود حضرت علی؛ نامه دیگری از ایشان خطاب

ص: 125

1- سید ابوالفضل برقی در مقدمه خود بر کتاب «شاهراه اتحاد» به این فراز استناد نموده است.

2- ثقفی کوفی: الغارات (با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی)، ج 1،

3- هاشمی خونی: منهاج البراعة، ج 4، ص 106.

به حذیفة بن یمان در شهر مدائن میباشد. عبارت حضرت امیر در این نامه چنین است: (1)

ثم إن بعض المسلمین أقاموا بعده رجلین رضوا بهدیهما و سیرتهما. (2)

پس از رسول خدا، بعضی از مسلمانان دو نفر را به خلافت رساندند و از روش و سیره آنان راضی و خوشنود بودند.»

از دیگر نشانه های وقوع تحریف در این نامه، اختلاف الفاظ ای-ن فراز از نسخه چاپی الغارات با نقل سید علی خان مدنی از نسخه موجود در نزد وی است.

او در کتاب خود به نام «الدرجات الرفیعة» این نامه را از کتاب «الغارات» نقل میکند، ولی عبارات آن درباره خلفا چنین است:

«ثم إن المسلمین من بعده، استخلفوا أمیرین منهم، أحسنا السیرة، ثم توفیا.» (3)

پس از پیامبر خدا، مسلمانان دو نفر را از میان خود به خلافت رساندند که آن دو به خوبی عمل نمودند تا از دنیا رفتند.»!

اختلاف متن فوق با متن چاپ شده الغارات، حاکی از آن است که نسخه های الغارات به تدریج و به گونه های متفاوت، مورد دستبردهای متعدد قرار گرفته و هیچ نسخه ای از آن، - ولو اندک - خالی از این قبیل تحریفات نمی باشد.

ص: 126

1- [حضرت علی با این عبارت، مقبولیت مردمی و عمومی خلفا را زیر سؤال برده اند.]

2- محمد باقر محمودی نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، ج 4، ص 23

3- سید علی خان مدنی: الدرجات الرفیعة، ص 334.

فرازی از متن این نامه (1) در الغارات چاپی چنین است:

تولی عمر الأمر وكان مضئ الشيرة ميمون الثقيبه. (2)

عمر زمام امور را به دست گرفت و آن را به بهترین وجه اداره نمود و دارای روح میارکی بود.»!

محدث ارموی در پاورقی این متن، به نقل از علامه محمد باقر مجلسی درباره این فراز می نویسد:

أن ظاهرة عند الناس، وكذا ما مر في وصف أبي بكر و آثار التقنية و المصلحة في الخطبة ظاهرة؛ بل الظاهر أنها من إحقاقات المخالفين

یعنی: به ظاهر و در مقابل مردم این گونه بود؛ همانگونه که در توصیف ابوبکر نیز ذکر گردید و البته آثار نقیه و مصلحت اندیشی در این خطبه کاملاً آشکار است؛ گرچه به نظر

میرسد احتمال تحریف خطبه توسط مخالفین بیشتر است.)

جهت تأیید نظر علامه مجلسی، مبنی بر این که آنچه در کلام حضرت امیر درباره خلیفه دوم آمده است، تلقی مردم از او می باشد؛ به نظر خود حضرت علی؛ به نقل دیگری از همین نامه اشاره می کنیم.

ص: 127

1- احمد واعظ زاده خراسانی در مقاله ای که به کنگره بین المللی امام علیه ارائه نموده به این قرار استناد جسته است اردی: مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام علی و عدالت، وحلت و امنیت، ج 2، ص 38)

2- ثقفی کوفی: القارات با مقدمه و حواشی و تعلیقات: میر جلال الدین محدث ارموی، ج 1، ص 207

طبری امامی کبیر (قرن 4) از جمله کسانی است که متن نامه دوم را در کتاب خود به نام «المسترشد فی الامامه» به ثبت رسانده و عبارت آن درباره خلیفه دوم چنین است:

و کان مرضی السیره میمون النقیبه عندهم. (1)

عمر نزد آنان خوش سیرت و دارای روح مبارکی بود.»

اختلاف متن فوق با متن الغارات چاپی، حاکی از تحریف برخی فرازهای مندرج در کتاب الغارات و وقوع دستبرد در نسخه های آن می باشد.

ج - 2) نتیجه حاصل از بررسی شواهد فوق

نسخه چاپی کتاب «الغارات» نیز همانند کتاب «الامامة و السیاسه» در موضوع «بیعت مختارانه امیرالمؤمنین» مورد اعتماد نمیباشد.

ص: 128

1- طبری امامی، المسترشد، ص 415 (طبع محمودی)

د) نگاهی به عدم توجه بلاذری به متن نامه امیرالمؤمنین اگر بار دیگر به وجوه اشتراک میان نقل های این نامه (ردیف الف - 2) توجه نموده و آن را در کنار نقل بلاذری قرار دهید، در خواهید یافت که نقل بلاذری با متن موجود از نامه امیرالمؤمنین، به طور کامل هم راستا بوده و از یک ماجرا حکایت میکنند. به ویژه که در متن نامه مندرج در کتاب «المسترشد» فرازی ثبت شده است که تطابق این نامه با نقل بلاذری را کامل تر می سازد.

عبارت مندرج در کتاب «المسترشد چنین است:

ورأيت الناس قد امتنعوا بقعودي عن الخروج إليهم. (1)

و دیدم که مردم به خاطر کناره گیری و عدم مشارکت من، علیه دشمنان خدا به حرکت در نمی آیند.»

با توجه به نکات فوق، این سؤالات مطرح است:

1) چرا بلاذری که خود از راویان ماجرای ارتداد عرب و بیعت مختارانه امیرالمؤمنین با ابوبکر است - از آوردن متن این نامه خودداری کرده و تنها به نقل مقدمات منجر به نگارش این نامه اکتفا نموده است؟ (2)

2) چه توجیهی برای صرفنظر بلاذری از نقل متن این نامه وجود دارد؟

3) آیا نسخه نامه ای که در اختیار بلاذری بوده، بر وقوع چنین بیعتی دلالت نداشته است؟ آن هم نامه ای که نسخه های فعلی آن حاکی از

ص: 129

1- همان منبع، ص 413 (طبع محمودی).

2- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 282 - 283.

وقوع بیعت مختاران، امیرالمؤمنین علی با ابوبکر است و با گرایش های مذهبی بلادری و سلیقه های تاریخ نگاری او مطابقت کامل دارد.

پاسخ:

پاسخ این سؤال ها را در نقل محمد بن جریر بن رستم طبری امامی (قرن 4) می توان دریافت؛ چرا که در این نقل، هیچ سخنی از بیعت به میان نیامده است؛ لذا چنین نامه ای در راستای اهداف بلادری، هیچ کاربردی ندارد.

متن نامه بر اساس کتاب المسترشد بدین صورت می باشد

... آگ بندی و تری آنی احتی مقام محمد فی الناس ممن قد رفض نفسه، قلب ما شاء الله حتی انت راجعة من الناس رجعت عن الاسلام و أظهرت ذلك يدعون إلى مخیر دین الله و تغییر یلة محمد

شیث أن لم انصر الإسلام وقعد، أن أرى فيه لما وقذمة تو مصیه علی أعظم من قوتي ولایة أمور التي انما هي متاع أيام قلائل

و رأي الناس قبر امتنعوا بعودی عن الخروج إليهم، فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر فتألفه ولولا أنني فعلت ذلك باد الإسلام. (1)

دست نگه داشتم در حالی که از کسی که خود را رها کرده و به کاری که شایسته او نبود پرداخته است) خود را برای جانشینی

ص: 130

1- طبری امامی: المسترشد، ص 412 (طبع محمودی)

پیامبر، سزاوارتر می دیدم.

پس به امر خدا صبر نمودم تا این که دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشته و ارتداد خود را آشکار نموده و مردم را به ترک دین خدا و بر هم زدن امت پیامبر دعوت مینمایند.

پس ترسیدم که اگر اسلام را یاری نکنم و بنشینم، در اسلام ویرانی و شکافی وارد شود که در این صورت مصیبت آن بر من، از مصیبت از دست دادن خلافت (که البته چند روزی بیشتر

نیست) سخت تر میبود.

و دیدم که مردم به خاطر کناره گیری و عدم مشارکت من، از جنگ علیه دشمنان خدا خودداری می کنند.

در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با او همراهی نمودم و اگر این چنین نمیکردم اسلام از بین می رفت.»

تذکر

عبارت «و لولا أنتی فعلت ذلك لباد الإسلام. اگر چنین نمیکردم اسلام به یقین از بین می رفت» قرینه محکمی است که معنای «فتألقته: با او همراهی نمودم» را به «آتش بس مصلحتی، منحصر می گرداند»

ص: 131

ماجرای دروغین ارتداد عرب که طبری به آن دامن زده و شهرتی تردیدناپذیر برای آن به وجود آورده است؛ موجب سوء استفاده از این نامه گردیده و این نامه با انجام تحریفاتی، در تأیید ادعای اهل سنت به کار رفته است.

توجه به این نکته ضروری است که دلیلی ندارد تا ارتداد مورد اشاره در این نامه را همان ارتداد عرب بدانیم؛ چنانچه محدث ارم-وی در پاورقی الغارات، در توضیح عبارت «راجعة من الناس» به نقل از علامه مجلسی می نویسد:

... و یحتمل أن یكون المراد بهم المنافقین المجتمعین علی ابی بکر فإنهم كانوا یغتمون فتنة تصیر سبباً لارتدادهم عن الدین رأساً. (1)

ممکن است مقصود از آنان که از دین اسلام بازگشتند، همان منافقانی باشند که نزد ابوبکر جمع شده بودند؛ چرا که ایشان مترصد فتنه ای بودند که بهانه ارتداد و بازگشتشان از دین باشد.»

بنابراین اشاره امیرالمؤمنین، به مقطع زمانی پس از سقیفه و روزهای نخستین خلافت می باشد.

همان روزهایی که آن حضرت در تلاش برای «قیام به سیف» بوده و هنوز خانه نشینی اختیار نفرموده بودند.

در همین روزها بود که حضرت امیر ای با مشاهده خطر ارتداد و نابودی اسلام - به همان معنایی که در کلام علامه مجلسی گذشت - «سکوت» اختیار نموده و با عبارت «فخشیت... أن أرى في الإسلام ثلماً وهدماً تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولاية أمرکم... پس ترسیدم که در اسلام ویرانی و شکافی به وجود آید که مصیبت آن بر من، بزرگ تر از مصیبت از دست دادن خلافت و حکومت شما باشد.» به آن اشاره نمودند.

لذا:

بیعت مذکور در این نامه که مبتنی بر ماجرای ارتداد عرب است، جعلی می باشد.

تمایل شدید تاریخ نگاران اهل سنت به القای وجود «بیعتی مختارانه» موجب گردیده تا آن را به ماجرای دروغین ارتداد عرب پیوند زده و با انجام تحریفاتی در این نامه، از آن به نفع خود بهره برند.

این تحریفات عبارت اند از:

فرض الف) عبارت «فمشیت عند ذلك إلى أبي بكر قبایعته. در این هنگام نزد ابوبکر رفته و با وی بیعت نمودم.» به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا تأییدی بر نقلهای دروغین اهل سنت در این زمینه محسوب شود.

فرض ب) عبارت «و رایت الناس قد امتنعوا بقعودي عن الخروج إليهم تمشیئت عند ذلك إلى أبي بكر. و دیدم مردم به سبب بیعت نکردن من از خروج و نبرد علیه مرتدین امتناع کردند و در این هنگام بود که نزد ابوبکر رفتم.» به اصل برخی نامه ها افزوده شده تا ذهن خواننده را به «بیعت مختارانه» و مورد ادعای مورخانی چون بلاذری سوق دهد.

ص: 133

این افزوده‌ها می‌تواند معنای عبارت «فتألقته» (که در نقل طبری امامی آمده و تنها حاکی از وقوع «آتش بس مصلحتی» می‌باشد) را به معنای «قبایعته، تأویل و دگروار سازد».

لذا فrazهای این نامه هیچ اشاره‌ای به ارتداد عرب و بیعت مورد ادعای اهل سنت ندارند و «آتش بس مصلحتی» نیز ناظر به روزهای تلخ و ناگوار آغاز خلافت و شروع دوران «سکوت» امیرالمؤمنین است.

نتیجه 2

بر فرض که این نامه را ناظر به ماجرای ارتداد عرب بدانیم، عبارت «قبایعته»، «ظن راوی»⁽¹⁾ بوده یا به اصل برخی نامه‌ها اضافه شده و «جعلی» می‌باشد.

نتیجه 3

بر فرض که صحت تمامی عبارات مندرج در این نامه و از جمله صحت عبارت «قبایعته» را بپذیریم؛ عبارات «فخشیت إن لم أنصر الإسلام...»

پس ترسیدم که اگر دین اسلام را یاری نکنم...» (که در همه نقلها مشترک می‌باشد)⁽²⁾ آن را به «تظاهر به انجام بیعتی که باطل است» تبدیل می‌گرداند؛ هر چند که ادعا می‌شود:

«حضرت با کمال آزادی! عمل، بیعت! نموده است.»⁽³⁾

ص: 134

1- منظور، ورود کلمه‌ای از حاشیه نسخه خطی به متن حدیث می‌باشد.

2- در نقل «المسترشد» این فراز نیز قابل توجه است: «ولولا أني فعلت ذلك لباد الإسلام و اگر این چنین نمی‌کردم اسلام از بین رفته بوده»

3- محمد برفی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی»، ج 2، س 49.

بر فرض که این نامه را هم راستا با نقل بلادری بدانیم، همان تحلیل ها در این جا نیز صادق بوده و در نتیجه:

بیعت مورد اشاره در این نامه، ظاهری است و بیش از دست به دست هم زدنی صوری نمی باشد که فاقد هرگونه اثر و اعتبار است. (1)

در واقع بر طبق این نامه، باید حادثه رخ داده را «تظاهر به انجام بیعتی که از اصل باطل است» نامید.

ص: 135

1- تنها در همین مورد است که می توان از واژه «بیعت صوری و ظاهری» استفاده نمود، زیرا نشانه های اجبار در آن نمایان نمی باشد.

نقل شماره 1

«در تاریخ طبری (1) آمده که مردی به زهری گفت مگر نه این است که علی تا شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد. زهری گفت نه او نه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند تا علی (ع) بیعت نمود (2) زیرا علی همینکه دید مردم به او روی نیاوردند ناگزیر با ابوبکر مصالحه کرد، لذا به نزد ابوبکر کس با فرستاد که به نزد ما بیا اما کسی با تو نباشد، چون دوست نداشت عمر او بیاید زیرا شدت و غلظت عمر را می دانست. عمر به ابوبکر گفت تو خود به تنهایی مرو، اما وی پاسخ داد به خدا سوگند تنها نزدشان می روم، تصور میکنی که آنان چه خواهند کرد؟ و بر علی وارد شد در حالی که بنی هاشم همگی در نزد آن حضرت بودند، پس علی (ع)

ص: 136

1- طبری شافعی: تاریخ الامم و الملوك، ج 2، ص 447.

2- عین عبارت چنین است: «وفی حدیث غزوة فلما رأى علی انصراف وجوه الناس عنه ضرع إلى مصالحة أبي بكر...»

برپا خاست و خدای را به آنچه سزاوار اوست حمد و ثنا گفت آن گاه فرمود: ای ابوبکر ما را انکار فضل تو مانع بیعت نشد و نیز به چیزی (1) که خدا به سوی تو سوق داد رشک نبردیم و لیکن ما چنان می بینیم که در این امر ما را نیز حقی است که شما مستبدانه بدان دست بردید. آنگاه آن حضرت قرابت خود را نسبت به رسول خدا و حقی که از آن ایشان است، یادآور شد و پیوسته آنها را می گفت تا ابوبکر به گریه درآمد و چون علی (ع) خاموش شد، ابوبکر تشهد گفت و خدا را حمد و ثنا کرد آنگاه گفت: سوگند به خدا قرابت رسول خدا در نزد من محبوبتر از آن است که من خویشاوندان خود را صلّه کنم و من به خدا سوگند می خورم که این اموالی را که بین من و شما است آن را جز به خیر حیات نکردهم زیرا از رسول خدا شنیدم می فرمود: ما ارث نمی گذاریم و آن چه از ما باقی ماند، صدقه است و همانا آل محمد نیز از این مال می خوردند و من به خدا پناه می برم و یادآور امری نمی شوم که محمد (ص) آن را انجام داده باشد جز اینکه من نیز آن را انشاءالله انجام دهم. آن گاه علی (ع) فرمود وعده گاه تو برای بیعت بعد از ظهر است و چون ابوبکر نماز ظهر را خواند روی بر مردم کرد آنگاه عذر علی از بیعت را آن چنان که خود آن حضرت فرموده بود برای مردم بیان کرد. سپس علی (ع) برخاست و حق ابوبکر را عظیم شمرد و فضیلت او و سابقیت او را ذکر کرد و آنگاه سوی ابوبکر رفته با او بیعت کرد.

پس از آن مردم روی به علی (ع) کرده و گفتند کاری صواب و نیکو کردی. این روایت را طبری از عایشه نقل کرده است. (2)

ص: 137

1- [عین عبارت چنین است: «و لا نقاشة عليك بخير ساقه الله إليك...» البته در ترجمه روایت، کلمه «خیر» به «چیزی که» ترجمه شده که در واقع نوعی فرار از ترجمه صحیح عبارتی می باشد که نقش حساسی در بطلان حدیث و نقد دلالت آن ایفا می نماید.

2- حیدر علی قلمداران: شاهراه اتحاد ص 30-031

ابن قتیبه دینوری در کتاب خود به نام «الامامة و السیاسة» نقل دیگری را درباره ملاقات خصوصی امیرالمؤمنین با ابوبکر آورده است.

ثم خرج ابوبکر إلى المسجد الشریف، فأقبل علی الناس، تعذر علیا بمثل ما اعتذر عنه، ثم قام علی فعظم حق ابي بکر، و ذکر فضیلته و سابقته، ثم مضى فبايعه، فأقبل الناس علی علی، فقالوا: أصبت يا ابالحسن و احسنت. قال: فلما تمت البيعة لأبي بکر أقام ثلاثة أيام يقبل الناس ويستقبلهم، يقول قد أفلتكم في بيعتي، هل من كاره؟ هل من مبغض؟ فيقوم علی في أول الناس فيقول: و الله لانتقيلك و لاستتقيلك أبداً، قد قدمك رسول الله لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخرنا لتوجيه ديننا؟ (1)

سپس ابوبکر به سوی مسجد پیامبر رفت و روبه سوی مردم کرد و علی را از اینکه با او بیعت نکرده است معذور داشت. سپس علی برخاست و مقام وی را بزرگ داشت و فضیلت و سابقه او را یادآور شد. سپس با او بیعت کرد. مردم نیز به علی گفتند: کاری درست و پسندیده انجام دادی، پس از آن که کار بیعت با ابوبکر به پایان رسید، او سه روز با مردم چنین سخن گفت: شما را در بیعت با خود آزاد گذاشته ام، آیا کسی این بیعت را ناخوشایند می داند؟ علی پیش از همه مردم برمی خاست و می گفت: سوگند به خدا! ما هرگز

ص: 138

تورا سرور و پیشوای خود قرار نداده ایم، بلکه این رسول خدا بود که تورا بر ما مقدم داشت(1) تا دینمان بر جا ماند؛ حال چه کسی می خواهد تورا به خاطر دنیای ما مؤخر گرداند؟!«

نکات شگفتی آفرین در این ماجرا که هریک به تنهایی نشانه بطلان این دو نقل میباشد

الف) کرنش برای آشتی با ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «ضرع إلى مصالحة أبي بكر» اشاره شده است. ضرع به معنای خضع و دل می باشد که حاکی از پذیرش خواری و زبونی برای آشتی با ابوبکر است(؟!)

جالب تر آن که در نقلهای دو کتاب «صحیح بخاری و مسلم» عبارت «فالتمس مصالحة أبي بكر و مبايعته»(2) آمده است که مفهومی همانند با نقل پیشین دارد.

ب) تصدیق فضیلت برای ابوبکر!

به این مطلب با عبارت «فلم يمنعنا أن تبايعك يا ابابكر إنكاراً لفضيلتك، اشاره شده است.

ص: 139

1- [این ادعای واهی در تعارض آشکار با نظریه اهل سنت در مبحث «خلافت انتخابی»! می باشد که در فصل دوم به شرح آن خواهیم پرداخت. به هر حال، جای تعجب است که چرا ابوبکر در بحران سقیفه و اوج جدال با انصار بر سر تصاحب قدرت، هرگز به این قبیل نصوص اشاره ای نکرد؟! و حتی به هیچ یک از فضائلی که برای او نقل کرده اند. استناد نجست؟!]

2- بخاری: صحیح بخاری، ج 4، حدیث شماره 3913؛ مسلم: صحیح مسلم، ج 3، حدیث 1 شماره 3304

ج) خلافت خیری بود که خداوند به ابوبکر عطا فرمود!

به این مطلب با عبارت «و لانساسة عليك بخیر ساقه الله إليك» اشاره شده است. (1)

د) پذیرش صدقه بودن میراث پیامبر صلی الله علیه وسلم

به این مطلب با عبارت «سمعت رسول الله يقول: لأنورث، ما تركنا صدقة» اشاره شده است.

ه) پیامبر ابوبکر را بر دیگران مقدم داشتند!

به این مطلب با عبارت «قد قدمك رسول الله لتوحيد ديننا، من ذا الذي يؤخرک لتوجيه دنيانا» اشاره شده است.

ص: 140

1- آیا با وجود این عقیده، درنگ شش ماهه امیرالمؤمنین از انجام بیعت با ابوبکر و غضب الهی حضرت زهرا بر ابوبکر، در هاله ای از سوال و ابهام قرار نمی گیرد؟! سوال

- 1- تأویل و دگروارسازی منصوص بودن خلافت امیر المؤمنین* به حق اولویت و ترسیم نظام امامت اکتسابی به جای امامت انتصابی!
- 2- تحریف در معنای حقانیت امیرالمؤمنین و تغییر در معنای احتجاجات حضرت علی در این زمینه
- 3- تفکیک و جداسازی مقام امامت از مقام خلافت و جداسازی میان متصدیان این دو مقام از یکدیگر!
- 4- قائل شدن به انتخابی بودن خلافت و تأکید ویژه بر آن!
- 5- تفسیر به رأی از امتناع امیرالمؤمنین علا در ماجرای مطالبه بیعت برای ابوبکر و ایجاد تحریف در تحلیل مقصود ایشان از عدم انجام بیعت با خلیفه!
- 6- رضایت امیرالمؤمنین به انجام بیعت با ابوبکر و عدم اجبار و اکراه ایشان!
- 7- قائل شدن به مشروعیت خلافت ابوبکر و بیرون آوردن آن از حصار غضب
- 8- عدم انحراف ابوبکر از مجرای شریعت!
- 9- اجرای مقررات اسلام در حکومت ابوبکر
- 10- تعهد و پابندی ابوبکر به پیروی از سیره پیامبر!
- 11 - اعتقاد امیرالمؤمنین ال به شایستگی های ابوبکر! (1)
- 12 - مشارکت امیر المؤمنین با خلفا در اداره حکومت
- 13 - جبران نقاط ضعف حکومت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین!

ص: 141

1- نتیجه موارد (8. 11) صلاحیت ابوبکر برای تصدی مقام خلافت است

چنانچه ابراز شده:

نظر دیگر مولای متقیان (ع) در امتناع از بیعت ابوبکر آن بود که میترسید با سپردن کار بدست مفسول و ناهل، خرابی و فساد بار آورد که رخنه و خلل در ارکان شریعت اقتد. اما همینکه دید ابوبکر از مجرای شریعت چندان انحرافی ندارد! و مقررات دین تا حدودی اجرا می شود. دیگر امتناع را جایز ندید و بهر صورت تن به بیعت داد.»! (1)

لذا با اینکه حضرتش بدان مقام اولی بود؛ اما بدون هیچ اکراه و اجباری! پس از اینکه آنان را نسبت به معایب کارشان متنبه فرموده با ایشان بیعت کرده! و نواقص کار آنان را رفع و مشروعیتشان را تکمیل نموده! و آنان را در اداره بهتر حکومت نیز یاری فرمود.»! (2)

این برخورد والای اسلامی نشان دهنده آن است که حضرت علی (ع) چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی برخوردار بود و لذا ابوبکر را که مدتی به عنوان خلیفه انتخابی زمام امور را به دست داشت به حضور طلبید و ابوبکر شخصاً به منزل حضرت میروید و عملاً و شفاهاً به برتری آن حضرت اعتراف می کند و حضرت علی (ع) صریحاً بیان می دارد که:

اما منکر فضیلت و سوابق! تو نیستیم

با تورقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم

خودداری از بیعت بدان جهت بود که می بایست (با آن حضرت به

ص: 142

1- حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1 ص 169

2- طیو: شاهراء اتحاد، ص 292

جهت مقام ولایت و امامتش) مشورتی صورت می گرفت و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می شد

او چون ابوبکر سوگند یاد می کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از بستگان خود دوست دارد و متعهد می شود که کارهای پیامبر را دنبال می کند، حضرت علی(ع) می فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.!!⁽¹⁾

جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند.!!⁽²⁾

ص: 143

1- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای آسام متقین، ج الها، ص 31 - 22.

2- همو: همبستگی مذاهب اسلامی (جاب سوم)، ص 255

اشاره

از آنجایی که ساختگی بودن این دو نقل (نقل های طبری و ابن قتیبه) واضح تر از آن است که به دلیل و برهان نیازمند باشد؛ در این باره تنها به ارائه سندی از زبان خلیفه دوم، خطاب به امیرالمؤمنین علا و عباس عمومی پیامبر اکتفا می کنیم

چرا که این اعتراف صریح خلیفه دوم - آن هم در حضور عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر و سعد ابی وقاص (1) - دروغ بودن محورهای مذکور در این قبیل نقلها را یک جا و هم زمان» به اثبات می رساند.

سند شماره 1

این سند تاریخی در یکی از معتبرترین منابع اهل سنت یعنی کتاب صحیح مسلم، ثبت گردیده و در ضمن آن عمر بن خطاب می گوید:

.. قلما توی رشول الله قال ابوبکر انا ولی رشول الله جما تطلب میراثك من ابن أخیک و یطلب هذا میراث امراه من أیها فقال ابوبکر: قال شو الی ما ورث، ما ترکنا صدقة.

قرانماه کانیة آئمة غادرة خائنا...؟! (2)

هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من جانشین (3) رسول خدا در سرپرستی و زعامت شما می باشم. شما دو نفر (عباس و علی) آمدید و میراث خود را طلب کردید.

ص: 144

1- او در ابتدای سندی که ملاحظه می فرمایید به حضور این افراد تصریح شده است

2- مسلم بن حجاج نیشابوری: صحیح مسلم، حدیث شماره 3302

3- [جالب است که ابوبکر برای اشاره به خلاقیت خود از واژه اولیه بهره گرفته است؛ ولی ستیان آن را به دوست معنی می کنند؟

تو (عباس) میراث را از پسر برادرت و این اعلی میراث همسرش را از پدرش

پس ابوبکر گفت: رسول خدا فرموده است: ما ارث برده نمی شویم، آنچه به جا بگذاریم صدقه است.

ولی شما او را دروغگو، گناهکار، دعه گر و خیانتکار دانستید...

آیا اگر امیر المؤمنین * حتی یکی از محورهای مندرج در نقل های بخاری، طبری یا ابن قتیبه را قبول می داشتند، روا بود که این چنین درباره شخصیت ابوبکر و ویژگی های او سخن بگویند و او را کاذب، آثم، «غادر» و «خائن» بدانند؟!

سند شماره 2

و به راستی اگر فراز های مورد ادعای امثال بخاری، طبری و ابن قتیبه دروغ پردازی نبوده و ماجرای «بیعت مختارانه» و گفتگوهای امیرالمؤمنین با ابوبکر و سخنان ایشان درباره او، ساخته قلمهای خائن تحریف گران تاریخ نمی باشد، چرا آن حضرت در شورای شش نفره ای که جهت تعیین خلیفه سوم تشکیل یافته بود، با صراحت آشکار از پذیرش شرط فرزند عوف مبنی بر عمل به سیره شیخین امتناع ورزیده و با این استنکاف خود، هرگونه مشروعیت دینی و عقیدتی خلیفه اول و دوم را زیر سؤال برده و عملکردهای آن دورا ناحق و باطل اعلام می دارند؟! (1)

ص: 145

1- ر. ک: ابن قتیبه: الامامة و السياسة، ج 1، ص 26؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 189؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 162؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 5، ص 22

همچنین برخی دیگر از اسناد تاریخی قرینه آن است که پس از شهادت حضرت زهرا، امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت نکرده اند؛ زیرا همان طور که گفته شد

بیعت در اسلام دارای معنای مشخص و لوازم معینی می باشد که بیعت کننده خود را به انجام آنها ملتزم می گرداند.

بنابراین، پیش بینی های عمر بن خطاب و عمروعاص از واکنش های امیر المؤمنین لثلا- حاکی از آن است که حداکثر یک «آتش بس مصلحتی میان آن حضرت و ابوبکر رخ داده است و امیر المؤمنین لثلا (به ویژه با فرض صحت غائله ارتداد) تنها به ترک مخاصمه با ابوبکر تن داده اند. (1)

سند شماره 3

خلیفه اول در مشورت با عمر می گوید:

من بر آنم تا علی را به جنگ با قبایل کنده و حضرموت در یمن بفرستم، زیرا او را به کمال، فضل، شجاعت و.. میشناسم و او فرد عادل است که اکثر مردم به او رضایت خواهند داد.

عمر (ضمن تأیید سخنان ابوبکر در برخورداری علی از این کمالات) می گوید: من فقط از یک چیز هراس دارم، می ترسم که

ص: 146

1- منابع اهل سنت، حداکثر نقشی که در این ماجرا برای امیرالمؤمنین ترسیم نموده اند نصیحت ابوبکر در نبرد ذي القصة می باشد (ر.ک: ابن کثیر، البداية و النهاية، ج، ص 315 قابل توجه است که این نقل نیز با عنایت به تحقیقات علایقه عسکری در هاله ای از ابهام قرار می گیرد

او از جنگ با آنها خودداری کند (1) و اگر او نجنگد، دیگر احدی به جنگ رغبت نخواهد داشت، مگر با اکراه (2)

پس بهتر است علی در مدینه بماند و خلیفه از مشورت او بهره گیرد و عکرمه بن ابی جهل به جنگ آنان برود.

ابوبکر نظر عمر را تأیید کرد. «(3) علی به جنگ آنها نمیرفت (چون نه دستگاه خلافت را مشروع می دانست، نه قبایل کننده را مرتد) ولی خلیفه و مشاورانش حتی قبل از نظرخواهی از علی از این مسئله ترسیده و فوراً گرمه را اعزام کردند. (4)

سند شماره 4

ابوبکر، عمروعاص را طلبید و از او در مورد به کارگیری علی در دفع فتنه طلیحه سؤال کرد.

عمروعاص در جواب او گفت: علی لا فرمان تو را نمی برد. (5)

ص: 147

1- انگیزه دستگاه خلافت در فرستادن عثمان به نزد امیر المؤمنین علی را باید در همین نکته جستجو کرد

2- [چنین استنکاف هایی از قبول فرمان خلیفه، بهترین گواه بر عدم وقوع بیست است

3- علی غلامی دهقی: جنگ های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر، ص 116؛ به نقل از واقدی، کتاب الزاهه ص 197 - 198؛ ابن اعثم،

الفتوح، ج 1، ص 57

4- همان منبع، ص 117

5- همان منبع، ص 117؛ به نقل از: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 129.

در مجموع می توان گفت:

این دو سند به وضوح حاکی از عدم وقوع بیعت مختارانه» در ماجرای ارتداد عرب است؛ زیرا اگر بیعتی واقع شده بود، پایبندی به لوازم آن ایجاب می کرد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرماندهی سپاه خلیفه را پذیرفته و از فرمان او اطاعت نمایند.

ص: 148

از مجموع بررسی های صورت گرفته در این تحقیق، چنین بر می آید که جز اقدامی نافرجام» برای اخذ بیعت اجباری که با هجوم به بیت فاطمه توأم بود، هیچ گونه اقدام دیگری برای انعقاد بیعت با ابوبکر صورت نگرفته و با نهایت تسامح می توان گفت:

آن حضرت برای حفظ اسلام، رفتاری شبیه به بیعت کنندگان(1) با ابوبکر - و البته در چارچوبهای محدودتر - در پیش گرفتند.

امیرالمؤمنین درباره این روش خویش می فرمایند:

ص: 149

1- شیخ طوسی در این باره می نویسد: «وان اختیار الیمن یخرق غلیظه بانه حتی یبایع؟ مگر کسی که در خانهاش بر روی آتش زده می شود، راهی جز بیعت دارد؟ شیخ طوسی: تلخیص الشافی، ج 3، ص 76»

بايع الناس أبا بكر و أنا والله أولى بالأمر و أحق به، فيغت و اطع مخافة أن يرجع الناس گارا، يضرب بعضهم رقاب بغض بالسيف، ثم بايع ابوبكر يمامر و أنا والله أولى بالأمر منه

من و اطع مخافة أن يرجع النا كفارا(1)

مردم با ابوبكر بيعت كردند در حالی كه (قسم به خدا) من از او به آن، شايسته تر و سزاوارتر بودم؛(2) اما من نیز اطاعت (3) كردم، از ترس آنكه مردم كافر شوند و گروهی با شمشير گردن گروهی دیگر را بزنند. سپس ابوبكر با عمر بيعت نمود و او را خليفه ساخت در حالی كه (قسم به خدا) من از او سزاوارتر بودم(4)؛ اما من نیز اطاعت كردم، از ترس آن كه مردم كافر شوند.»(5)

(ب)

سایر نقل های موجود در این باره كه در منابع مختلف مندرج است . همگی در هاله ای از ابهام و تردید قرار داشته و نشانه های

ص: 150

1- خوارزمی، مناقب، فصل 19، ص 213؛ جوینی: فرائد السمطين، ج 1، ص 320، رقم 251 ابن عساکر، تاريخ مدينة دمشق، ج 43، ص 433؛ ذهبي، میزان الاعتدال، ج 1، ص 442؛ عسقلانی لسان المیزان، ج 3، ص 156؛ متقی هندی: کنز العمال، ج 5، ص 724

2- [خلافت حق انحصاری من بود.]

3- [منظور، طاعت، به عنوان ثانوی استه طاعت ثانوی به معنای اطاعت از سلاطین و اسرایی است كه فرامین و دستورهای آنان به خداوند متعال مستند نبوده و به ناحق و با زور بر مسند حكومت اسلامی تکیه زده اند. خداوند متعال اطاعت از فرامین آنان را در چارچوبهای كه برای حفظ دین و جلوگیری اتر ارتداد امت اسلام لازم بود) به امیرالمؤمنین اجازه فرمودند (ر.ك: محمد بیابانی اسکوتی: معرفت امام، ص 223 - 33)]

4- خلافت حق انحصاری من بود

5- امیرالمؤمنین ما مجبور شدند كه عدم قیام به سیف علیه خلافت را برگزیده و بدین وسیله ای بروز جنگ داخلی و ارتداد افت . كه در نهایت به نابودی اسلام و اهل بیت می انجامید . ممانعت به عمل آورند

دروغ پردازی و تحریف در آنها به وضوح مشاهده می شود؛ به گونه ای که می توان گفت:

هدف از نقل و طرح آنها، سرپوش نهادن بر حوادث تلخ و ناگوار مربوط به هجوم به بیت فاطمه، جهت اخذ بیعت از آن حضرت در روزهای نخستین خلافت غاصبانه ابوبکر می باشد.

(ج)

با توجه به معنای بیعت و شرایط تحقق آن، تعبیر «بیعت امیرالمؤمنین با ابوبکر» از اساس غلط بوده و تحقق شرعی چنین بیعتی - به دلیل فراهم نبودن شرایط آن - محال می باشد.

(د)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از رحلت پیامبر، به کار بردن واژه «بیعت» هر چند با قید ظاهری و صوری همراه باشد؛ غلط بوده و تنها باید از واژه «سکوت و عدم قیام به سیف» (که معنایی متفاوت با بیعت دارد) بهره برد. همچنین هنگام سخن گفتن درباره حوادث هجوم، بایستی از واژه «اجبار به انجام بیعتی که از اصل باطل است» استفاده نمود.

(ه)

در تحلیل حوادث رخ داده پس از شهادت حضرت زهرا با فرض قبول اسناد تاریخی آن - تنها می توان از واژه بیعت با قید صوری و ظاهری (دست به دست زدن غیر واقعی) که منشأ اثر نمی باشد، استفاده کرد و گفت: «تظاهر به انجام بیعتی که از اساس باطل است.»

ص: 151

فصل دوم: نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

اشاره

فصل دوم

نفوذ انحراف در عقیده شیعه به امامت

ص: 153

اشاره

ابن خلدون در راستای تبیین دیدگاه اهل سنت، دو تعریف از امامت و خلافت ارائه می دهد که عبارت اند از:

تعریف اول

المصالح العامة التي تفوض إلى نظر الأمة و يتعين القائم بها بتعيينهم (1)

امامت از مصالح عمومی و همگانی است که به خود اقت واگذار می شود و هر فردی را که امت تعیین کند، همو عهده دار مسئولیت های عمومی اقت خواهد بود.»

ص: 155

الخلافة نيابة عن صاحب الشريعة في حفظ الدين و سياسة الدنيا. (1)

خلافت، جانشینی صاحب شریعت، جهت حفاظت و حراست از دین و اداره امور دنیا می باشد.»

بنابر تعریف اول، شاکله اصلی مفهوم امامت و خلافت را «مصلح عمومی و همگانی امت» تشکیل می دهد که بر اساس تعریف دوم، شامل این امور می باشد

الف) سرپرستی امور دینی (حفظ الدین).

ب) سرپرستی امور دنیوی (سیاسة الدنيا).

همچنین بنابر سایر تعاریفی که از سوی اهل سنت، در این زمینه ارائه گردیده، سرپرستی امور دینی، تنها منحصر به اجرای ظاهری (2) احکام اسلامی در جامعه می باشد؛ چنانچه اصفهانی اشعری در شرح خود بر تجرید، امامت را این چنین تعریف می کند

لا شخص من الأشخاص للشویر في إقامة قوانین الشريعة.

جانشینی پیامبر برای فردی از افت در به پا داشتن دستورات دین

در نتیجه: مفهوم امامت و خلافت در نگاه اهل سنت، تنها به سرپرستی امور سیاسی و اجتماعی امت (یعنی مدیریت جامعه و تدبیر امور معیشتی مردم) منحصر میگردد.

ص: 156

1- همو: مقدمه، ص 191.

2- امت در امور دینی مذکور در تعریف فوق، در جستجوی کسب طلایت و دستیابی به سعادت نیست؛ بلکه تنها به برپایی آن بخش از دستورات دینی نظر دوخته است که با دنیایش مرتبط می باشد

شواهد دیگری که بر صحت نتیجه گیری فوق گواهی می دهند. عبارت اند از:

شاهد 1) استدلال اهل سنت جهت اثبات نیازمندی امت به داشتن امام و خلیفه (1)؛ چنانچه تفتازانی می گوید:

الابد للأمة من إمام يحيى الدين و يقيم الشئة و يتصف للمظلومين و يستوفى الحقوق و يضعها مواضعها. (2)

مردم ناگزیر از داشتن امامی هستند که دین را زنده نگه دارد و سنت را به پا دارد و به داد مظلومان برسد و حقوق را بازستاند و به جایگاه خود برگرداند.»

«إن الشارع أمر بإقامة الحدود و سد الثغور و تجهيز الجيوش للجهاد و كثير من الأمور المتعلقة بحفظ النظام و حماية بيضة الإسلام، مما لا يتم إلا بالإمام.» (3)

شارع (خداوند) امر فرموده است که حدود دین به پا گردد و مرزها محافظت شود و لشکریان برای جهاد تجهیز شوند. و امر فرموده است به امور فراوان دیگری که برای حفظ نظام و پاس داشت اسلام لازم است؛ اموری که جز به امام تحقق نخواهند یافت.»

ص: 157

1- دلیل اهل سنت بر ضرورت امامت، به ضرورت وجود حکومت جهت رفع هرج و مرج در جامعه منحصر است.

2- تفتازانی: شرح المقاصد، جزء 5، ص 333.

3- همو: شرح المقاصد، جزء 5، ص 236 -

شاهد 2) فهرست وظایف و مسئولیت هایی که اهل سنت برای امام و خلیفه ارائه داده اند؛ چنانچه باقلانی می گوید:

أن يكون في العلم بمنزلة من يضل أن يكون قاضية من قضاة المسلمين، أن يمحوون ذا بصيرة بأمر الحزب وتديير الجيوش و الشرايا و التمور و حماية البيضة و حفظ الأمة و الإنتقام من ظاليتها و الأخير لمظلومها. (1)

امام باید در علم همانند کسی باشد که شایسته قضاوت کردن در میان مسلمانان است و دارای بینش و بصیرت در امور جنگی و تدبیر لشکریان و حفظ مرزها و پاسبانی از اسلام و حفظ امت و انتقام گرفتن از ستمگران به مردم و بازستاندن حقوق ستمدیدگان باشد.»

بنابراین

امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت به معنای حکومت، است؛ چنانچه ابن تیمیه بر آن تصریح نموده و می گوید:

فالإمام ملك و سلطان (2)

امامت و خلافت همان حکومت و سلطنت است.»؟ (3)

ص: 158

1- باقلانی: التمهيد ص 181-2

2- ابن تیمیه: منهاج السنه، ج 1، ص 141.

3- پس از دیدگاه اهل سنت، معنای دیگر امام و خلیفه «حاکم» است

اهل سنت معتقداند که امامت و خلافت منصبی انتخابی است!

اهل سنت معتقداند که نه تنها شارع مقدس قرد معینی را برای عهده داری مقام امامت و خلافت منصوب نفرموده است؛ بلکه اختیار تعیین امام و خلیفه را به خود امت واگذار نموده و بر این اساس، هر فردی را که امت انتخاب کند، همو امام و خلیفه اسلامی خواهد بود. (1)

تعریف اهل سنت از امامت و خلافت، به وضوح حاکی از گرایش آنان به «انتخابی» دانستن این منصب و غیر انتصابی بودن آن می باشد. چنانچه گفته شد، ابن خلدون در تعریف خود از امامت و خلافت می گوید:

ص: 159

1- از این رو در نظام فکری اهل سنت، مشروعیت خلافت بر مبنای انتخاب است استوار است و منتخب ائمه منتخب شارع مقدس نیز تلقی می شود اخیراً روشنفکران اهل سنت، جهت رهایی یافتن از اثبات صحت، نظریه تقویض، به مبانی غربی نظریه انتخاب (یعنی قرارداد اجتماعی روی آورده اند که مورد استقبال برخی جریان های تحلیل نظر الی کر عقاید شیعه طلبه قرار گرفته است

«المصالح العامة التي تفوض إلى نظر الأمة و يتعين القائم بها بتعيينهم» (1)

امامت (= حکومت) از مصالح عمومی و همگانی است که به خود امت واگذار می شود و از این رو، هر فردی را که امت تعیین کند، همو خلیفه و امام خواهد بود.»

همچنین گزارش شهرستانی از دیدگاه ابوالحسن اشعری، نمای گویایی از عقیده اهل سنت در این باره می باشد؛ او درباره امامت و خلافت می گوید:

«كان جائزاً ثبوتها بالنص، غير أن النص لم يرد فيها على واحد بعينه فصارت الأمة فيها إلى اختيار» (2)

روا است که پیشوایی است با نص تثبیت شود؛ ولی چون این نص درباره فرد معینی صادر نشده است، (3) از این رو امت در مسأله پیشوایی به اختیار خود رها شده است.» بنابراین: امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، منصبی «انتخابی و غیر انتصابی» است و گزینش صاحب این منصب، به امت تفویض شده است. (4)

ص: 160

1- ابن خلدون: مقدمه، ص 196.

2- شهرستانی: الملل و النخل، ج 1، ص 144.

3- این ادعای واهی اهل سنت، بر خلاف عقیده شیعه امامیه مبنی بر «امامت انتصابی» می باشد.

4- اهل سنت، شورا و بیعت را از دلایل تفویض انتخاب خلیفه به امت برمی شمردند و بدین جهت بر آن تأکید ویژه ای می ورزنده و گرنه راههای انعقاد خلافت در این مکتب، منحصر به شورا و بیست نمی باشد. به عبارت دیگر، تأکید اهل سنت بر «انتخاب ملت» در واقع تأکید بر صحت نظریه تفویض است؛ نه تأکید بر شیوه خاصی برای انعقاد خلافت.

همان طور که ملا-حظه فرمودید، معنای امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت عبارت است از تأمین عدالت اجتماعی از طریق امور قضایی و دادرسی، تأمین امنیت عمومی از طریق اجرای مجازات های اسلامی، حفظ کشور از طریق تجهیز سپاه، گسترش اسلام از طریق کشورگشایی، که همه موارد فوق، در واقع شرح و بسط «مصلح عمومی امت در امور دینی و دنیوی» می باشند و در یک کلمه به آن حکومت، گفته می شود.

از سوی دیگر این حکومت، بنا بر اعتقاد اهل سنت، (1) منصبی انتخابی و غیر انتصابی میباشد که خدای متعال، عهده دار این منصب را به طور مشخص تعیین نفرموده است. (2)

بنابراین، امامت و خلافت از دیدگاه اهل سنت، موقعیتی اجتماعی (3) و منصبی عرفی (4) است که در سایه این حکومتی انتخابی، مصلح عمومی امت تأمین گردیده و نیازهای مردم در این زمینه بر آورده میشود. (5)

ص: 161

1- پایه گذاران الی نظریه «خلافت انتخابیه اهل سنت می باشند

2- منظور از انتخاب است، تاکید بر همین الدعاست

3- یعنی منصب امامت، به حکومت و مدیریت جامعه منحصر می باشد

4- یعنی خداوند متعال عهده دار این مناسب را به طور مشخص تعیین نمی کند

5- اهل سنت، بیان احکام اسلامی و تعالیم دینی در عصر صحابه را تا حدودی مناسب خلیفه برمی شمردند؛ ولی آن را در خلیفه منحصر نمی دانند

همان طور که اشاره شد، در نظام فکری اهل سنت، هدف اصلی از انعقاد امامت و خلافت حصول مصالح و منافع عمومی امت» می باشد. در این میان، سخن گفتن از انتخاب امت» تنها تأکیدی بر لزوم تلاش امت جهت دست یابی به این هدف است و فراتر از این تأکید، از هیچ شأن دیگری برخوردار نمی باشد. (1)

ص: 162

1- می توان گفت که اصرار اهل سنت بر انتخاب اقت، بیشتر در راستای انبات صحت نظریة تفویض و نفی وجود نص الهی در این زمینه انظریة شیعه) می باشد؛ لذا لزوم مشارکت مستقیم تک تک افراد القت در انتخاب خلیفه، مورد نظر آنان نیستند شاید در یک نگاه ابتدایی چنین به نظر آید که انتخاب مردم محور اصلی این نظام فکری درباره نحوه شکل گیری خلافت می باشد؛ حال آن که در این دستگاه فکری، محور اصلی شکل گیری خلافت الجدول بسلطة و سیوفرها الست لذا انتخاب امت در این زمینه، تنها جنبه «آلی و ابزاری داشته و حصول «قدرت و استیلا» برای احراز انتخابی بودن خلافت، کافی شمرده می شود

از این رو به هر طریقی که این هدف حاصل آید، غرض اصلی از سپردن وظیفه انتخاب امام و خلیفه به مردم حاصل شده و «خلافت انتخابی امت» (1) منعقد می گردد.

به عبارت دیگر، از آنجایی که تأکید بر انتخاب امت، تنها برای تشکیل یافتن حکومت و تأمین شدن نیازهای عمومی جامعه صورت پذیرفته است؛ پایه اصلی در انعقاد خلافت، تحقق بستر لازم برای فراهم گردیدن این نیازها است؛ هر چند که آحاد امت در حصول آن نقش و حضور فعالی نداشته باشند.

و از آنجایی که این بستر، چیزی جز حصول قدرت و استیلا بر جامعه نمی باشد، همین امر موجب گردیده تا اهل سنت در انعقاد خلافت انتخابی و تحقق هدف آن، تنها به حصول سلطه و سیطره اکتفا نموده و همین شرط را برای احراز انتخابی بودن حکومت (2) و

(3)

ص: 163

- 1- خلافت انتخابی یعنی خلافتی که وظیفه به وجود آوردن آن، بر عهده امت است.
- 2- «احراز انتخابی بودن حکومت» به معنای پذیرفتن چنین حکومتی به عنوان مصداق خارجی حکومتی است که وظیفه تشکیل آن بر عهده امت می باشد.
- 3- خلاصه این که منظور اهل سنت از انتخابی بودن خلافت، لزوم مشارکت آحاد ملت در انتخاب خلیفه نبوده و تنها تأکیدی بر عدم صدور نص الهی درباره فرد معینی در این زمینه است؛ چنانچه در سخنان ابوالحسن اشعری بدان تصریح گردید. متأسفانه جریان تجدید نظر طلب در عقاید شیعه (که رگه های تجدید نظر طلبیهای آنان در میان روشنفکران نیز راه یافته است گرفتار همین نگاه سطحی و ابتدایی گردیده و انتخاب انت را یگانه شوه انعقاد خلافت در نظام فکری «خلافت انتخابی» انگاشته است. لذا انتقاد این طیف به اهل سنت نیز تنها در همین نکته خلاصه می شود که چرا سنیان در طول تاریخ خلفا، به این مینای فکری خود ملتزم نبوده و شرط انتخاب است در انعقاد خلافت را رعایت نکرده اند. از این رو مشاهده می شود که این طیف پیش از خود سنیان - بر شورا و بیست (به عنوان شیوه انعقاد خلافت و تشکیل حکومت) تأکید می ورزند و در تکاپوی حل مشکلات اجرایی مشارکت دادن تک یک اعضای افت در انتخاب خلیفه می باشند. حال آن که از آغاز، لغزش آنان به وادی سنی گرایی، به دلیل تلقی غلطشان از دستگاه فکری اهل سنت در خصوص شیوه انعقاد خلافت بوده است.

مشروعیت داشتن آن(1) کافی بدانند؛ (2) چنانچه ابن تیمیه بدان تصریح کرده و می گوید:

فان المقصود من الإمامة إنما يخل بالقدرة و السلطان. (3)

همانا هدف و مقصود از انعقاد امامت، با حصول قدرت و سیطره حاصل می گردد. (4)؟

یعنی برای انعقاد امامت و تحقق خلافت، به حصول شرایطی فراتر از وقوع سلطه و سیطره بر جامعه نیاز نمی باشد؛ چرا که از دیدگاه این مکتب، ماهیت خلافت منحصر در حکومت است و تحقق حکومت بستری فراخ تر از این را نمیطلبد.

ابن تیمیه می گوید:

قال ابنة الشنة: من صار له قدرة و شنتان أن يفعل بهما مقصود الولاية هو من أولى الأمر الذي أمر الله بطاعتهم (5)

پیشوایان اهل سنت چنین گفته اند

هرکس که قدرت و سیطره بیاید به گونه ای که بتواند به وسیله آن دو هدف از به دست گرفتن حکومت را برآورده کند (6)، او از زمره اولی

ص: 164

1- از دیدگاه اهل سنت، حق حکومت از آن کسی است که ماحب سلطه و سیطره گردیده است

2- محور قرار دادن قدرت و اصالت بخشیدن به آن، از ویژگی های دستگاه فکری اهل سنت در هیئت امامت و خلافت می باشد

3- ابن تیمیه: منهاج النهج أهي 14-

4- اهل سنت معتقداند: احل درخت انعقاد خلافت، حصول قدرت و سیطره است، لذا قدرت در این نظام فکری موضوعیت داشته و غایت محسوب می شود

5- ابن تیمیه منهاج العتاه، ج 1، ص 149ء

6- از دیدگاه اهل سنت، شرط اصلی در انعقاد خلافت، تحقق سیطره های است که بتواند جامعه را از هرج و مرج حفظ نموده و مصالح عمومی است را فراهم آورد

الامری است که خداوند دستور به اطاعت از آنان را داده است.» (1)

به عبارت دیگر، همین که به هر شیوه و طریقی) موجبات به قدرت رسیدن فردی در جامعه فراهم شد و آن شخص بر امور جاری مملکت تسلط یافت، بستر لازم برای تحقق هدف خلافت که تأمین مصالح و منافع عمومی امت بود - فراهم شده و غرض اصلی از واگذاری انتخاب امام و خلیفه به امت، حاصل گردیده است.

پس از این مرحله، وظیفه انتخاب امام و خلیفه از سایر افراد امت ساقط می شود و از این پس، دیگران در این زمینه تکلیفی ندارند.

قاضی عبدالجبار می گوید:

وإن أقام بعض أهل الحل والعقد إماماً سقط وجوب نصب الإمام عن الباقيين. وقد وعيه الكفاية. (2)

اگر بعضی از اهل خل و عقد (3) فردی را به امامت منصوب کنند؛ وجوب نصب امام از دیگران ساقط می شود زیرا آن چه که واجب کفایی (4) است تحقق یافته است.

ص: 165

1- از نظر اهل مسشت، وجوب اطاعت از خلیفه ناشی از در اختیار گرفتن سیطره اجتماعی و قدرت سیاسی توسط او است]

2- قاضی گلدالحترار: المشي في ابواب التوحيد والعدل، ص 303.

3- در نظام فکری اهل سنت، اهل خل و عقد سمعناى تعريف شده و مشخصى ندارد و در واقع به کسانی گفته می شود که موجبات تحقق سلطه و سیطره فردی را بر جاما فراهم می آورند لذا می توان اهل حل و عقد را به برخی از افراد انت - والو یک نفر - معنا کرد جالب تر آن که وقتی فردی به خلافت رسید، آن گاه معلوم می شود که آن دسته از افرادی که او را به این قدرت رسانده اند و در سیطره یافتن او بر جامعه مؤثر بوده اند، مصداق اهل خل و عقلا ند

4- [بنابه تسبیح قاضی عبدالجبار، با تعیین خلیقیة، وجوبه نصب و از دیگران برداشته می شود یعنی همین که به هر طریقی - ولو قهر و غلبه - خلافت برای فردی منعقد شد دیگر وظیفه ای در این زمینه مته ته انت نمی باشد لذا از نظر اهل تشثناء وظیفه تعیین امام و تلیقه واجب کفایی محسوب می شود]

اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود!

اهل سنت معتقداند که هر شیوه و طریقی که به تحقق سلطه و سیطره بیانجامد یکی از راههای انعقاد خلافت محسوب می شود! (1)

از آن جایی که در انعقاد امامت و خلافت و تحقق هدف آن، اصل بر حصول سلطه و سیطره بر امور جامعه میباشد؛ هر شیوه و روشی که چنین قدرت و استیلائی را برای یکی از افراد امت به ارمغان آورد، به عنوان یکی از راه های انعقاد خلافت انتخابی، مورد قبول قرار گرفته و خلافت حاصل شده از طریق آن «حکومت مورد انتخاب امت (2)، تلقی می شود.

ص: 166

1- نظام خلافت سنی ها، فاقد مبنا و ضابطه نهایی است؛ چرا که مبانی کلامی «امامت و خلافت» در این مکتب، با نظر به تاریخ خلفا تدوین یافته است.

2- یعنی حکومتی که انت موظف به تشکیل آن است.

بدین ترتیب معنای انتخاب امت این نیست که باید همه افراد امت در فراهم آوردن چنین بستری نقش و حضور فعال داشته باشند.

بلکه اساساً در نظریه «خلافه انتخابی چنین حضوری برای تشکیل حکومت انتخابی مورد نیاز نمی باشد.

چنانچه جوینی می گوید:

واعلموا أنه لا يشترط في عقد الإمامة الإجماع، بل تنعقد الإمام وان لم تجمع الأمم على عقدها

إذا لم يشترط الإجماع في عقد الإمامة لم يثبت عدد مندود و الاخ مخدود، قالوجه الحكم بالله الإمام عقد بعقد واجد من أهل الحل والعقد. (1)

بدانید که در عقد امامت اجماع شرط نمی باشد، بلکه حتی اگر تمام مردم بر آن اجماع نکرده باشند، امامت منعقد می گردد پس اگر اجماع شرط تحقق امامت نباشد، تعداد مشخص و محدوده معینی ثابت نمی شود. (2) پس نتیجه این خواهد شد که امامت با نصب یکی از اهل حل و عقد منعقد می گردد.»

قاضی عبدالجبار می گوید:

و إن أقام بعض أهل الحل و العقد امام و صار من أقاموه إمامة.. قدم مبايعة سائر أفراد الأمة لا يؤثر في انعقاد الإمامة؛ لأن العقد تم بمجرد مبايعة أهل الحل و العقد. (3)

و اگر عده ای از اهل حل و عقد فردی را به امامت منصوب کنند

ص: 167

1- جوینی: الارشاد الى قواطع الادلة في اصول الاعتقاد، ج 424

2- [براتی نبوت امامت فرد میزان خاصی در میان نخواهد بود

3- قاضی عبدالجبار المعنى في ابواب التوحيد و العدل، ص 302

آن شخص امام می گردد. و بیعت نکردن سایر مسلمانان خللی در امامت او پدید نمی آورد؛ زیرا امامت او به محض بیعت اهل حل و عقد کامل گردیده است.»

براساس چنین دیدگاهی، یکی از راههای شکل گیری خلافت انتخابی اقهر و غلبه است.

چنانچه تفتازانی می گوید:

و تعتمد الإمام بطرق

... و الثالث و القهر و الإستیلاء، فإذا مات الإمام و تضى الإمامة من تجميع شرائطها من غير بية و استخلافی وقت الناس بشویه، انعقدت

الخلافة له (1)

امامت به راههای مختلفی منعقد می شود. راه سوم از طریق قهر و غلبه است؛ پس هرگاه امامی بمیرد و فردی که شرایط امامت را دارا است - بدون بیعت با تعیین خلیفه قبلی - از طریق قهر و غلبه بر مردم سیطره و قدرت یابد، مقام جانشینی پیامبر برای او برقرار می شود.»

ابویعلی می گوید:

و من غلب عليهم بالسيف، حتى صار ليقه وشي امير المؤمنين فلا يحل لأحد يؤمن بالله و اليوم الآخر أن يبیت و لا يراه إماما...؟ (2)

هرکس بر مردم با شمشیر مسلط شود و بر آنان حاکم گردد و امیرالمؤمنین خوانده شود؛ برای فردی که به خدا و روز قیامت معتقد است، جایز نخواهد بود که شب را به صبح برساند در حالی که آن فرد را امام نداند.

ص: 168

1- تفتازانی: شرح المفاصل، جز گ، ج 23

2- ابویعلی: الأحكام السلطانية، ص 23.

اهل سنت معتقداند که امام و خلیفه می تواند ظالم و فاجر باشد

بر اساس آنچه گذشت، تنها شرط مهم در خلیفه، لیاقت و کاردانی او در اداره امور مملکت میباشد و این قابلیت به گونه ای نیست که نتواند افراد متعددی را شامل گردد.

زیرا بر اساس این شرط، برتری خلیفه از دیگران لازم نبوده و نیازی نیست که خلیفه از فضایل اخلاقی، کمالات انسانی و حتی آگاهی کامل از تعالیم دینی برخوردار باشد.

چرا که هدف خلافت (یعنی تأمین مصالح عمومی امت) بدون وجود این اوصاف و ویژگی ها نیز برآورده می گردد.

ص: 169

قلقشندی می گوید:

و لو كان المتين فاسقا او جاهلا انعقدت امامته. (1)

حتی اگر آن فردی که بر دیگران سیطره و غلبه یافته فاسق یا جاهل باشد، امامتش منعقد و ثابت می گردد. (2)

تفتازانی می گوید:

و لا يشترط أن يكون هاوتا و لا معصوم و لا افضل من يولى عليهم و لا ينعزل الإمام بالفسق.

لازم نیست که امام، هاشمی، معصوم و با افضل از دیگران باشد و خلیفه به دلیل فسق [آلودگی به گناه عزل نمی شود.]

او همچنین در ادامه همین مطلب، پس از تصریح درباره صحت خلافت فردی که از طریق قهر و غلبه به خلافت رسیده است؛ می گوید:

انعقدت الخلافة له وكذا إذا كان فاسقا أو جاهلا على الأظهر. (3)

خلافت برای او منعقد می گردد و همچنین - طبق نظری که به صواب نزدیک تر است - حتی اگر فاسق یا جاهل باشد.»

تووی می گوید:

و أجمع أهل الممة لا يعز النطا بالفسق. (4)

اهل سنت اتفاق نظر دارند که خلیفه بر اثر ارتکاب گناهان از خلافت برکنار نمی شود.»

ص: 170

1- قلقشندی، سائر الأیاقه فی معالم الخلافه، ج 1، سی الثاء

2- از دیدگاه اهل سنت، خلیفه به فرد گفته می شود که صاحب قدرت و سیطره بر جامعه گردیده است؛ هرچند که این فرد ظالم و جاهل و فاجر باشد

3- تفتازانی: شرح العقاعسلا جزء التام 233.

4- تووی: شرح صحیح مسلم، ج 13، ص 239.

باقلانی می گوید:

«و لا يتخلع الإمام يفسقه و ظلمه... و لا يجب الخروج عليه. (1)»

امام به دلیل ارتکاب گناهان و ستمکاری بر مردم (2)، از خلافت برکنار نمی شود و خروج و قیام علیه او جایز نمی باشد. (3)

ص: 171

1- باقلانی: التمهید، ص 181

2- اهل سنت معتقداند: برای حفظ حکومت خلیفه، هر حکمی که تعطیل شود، بلا اشکال است.

3- از دیدگاه اهل سنت، محور اصلی خلافت «قدرت» است؛ یعنی هر که به قدرت سیاسی دست یافت، همرو خلیفه است و خلافت او باید توجیه شده و قدرت او باید محفوظ بماند. لذا اهل سنت معتقداند: در مقابل خلیفه نباید قیام کرد.

اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت جزء فروع دین می باشد

از آن جایی که در نظام فکری اهل سنت، نظریه تقویض حاکم بوده و لذا وظیفه تشکیل حکومت بر عهده امت نهاده شده است؛ تمامی مباحث امامت و خلافت، به نوعی با افعال مکلفین و احکام مربوط به وظایف و تکالیف آنان (یعنی علم فقه) مرتبط می گردد.

به عبارت دیگر از دیدگاه اهل سنت، مبحث امامت و خلافت یکی از شاخه های احکام فقهی (فروع دینی) و ناظر به افعال مکلفین می باشد و و هیچ ربطی به عقاید دینی و زیربنای تشکیل دهنده دین مبین اسلام ندارد.

ص: 172

ایجی می گوید:

«لیست من اصول الدیانات و العقائد، خلافاً للشيعة(1)»

این بحث بر خلاف نظر شیعه "2)، از جمله پایه‌های دین و اصول عقاید به شمار نمی آید.»

«هی عندنا من الفروع المتعلقة بأفعال المكلفين إذ نصب الإمام عندنا واجب على الأمة. (3)»

بحث خلافت نزد ما از احکام فقهی و مربوط به افعال مکلفین است؛ زیرا از دیدگاه ما، انتخاب و نصب امام، از جمله اموری است که است می باشد.»

تفتازانی می گوید:

«... أحكامه في الفروع...»

لا نزاع في أن مباحث الإمامة بعلم الفروع اليين و هي أمور كلية تتعلق بها مصالح دينية و دنيوية لا ينتظم الأمر إلا بحصولها، فيقصد الشارع تحصيلها في الجملة من غير أن يقصد حصولها من كل أحد.

و لا خفاء في أن ذلك من الأحكام العملية دون الاعتقادية وقد

ص: 173

1- ایجی، المواقف، جزء 8، ص 332

2- متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این موضوع، بحث امامت را در علم کلام وارد نموده اند؛ ایجی در ادامه مطلب فوق می نویسد: «إنما ذكرناها في علم الكلام تأسيساً بمن قبلنا إذ قد جرت العادة من المتكلمين بذكرها في أواخر كتبهم، بحث امامت را با تأسی به گذشتگانمان در علم کلام مطرح نمودیم؛ چرا که متکلمین معمولاً در پایان کتابهایشان به آن پرداخته اند.»

3- ایجی: المواقف، جزء 8، ص 344

«احکام امامت در فروع دین است... در این که مباحث امامت شایسته تر است که در فروع مطرح شود اختلافی وجود ندارد.

و فروع اموری کلی هستند که مربوط به مصالح دینی و دنیوی می باشند؛ اموری که جامعه جز به اینها انتظام نمی یابد.

لذا مقصود شارع آن است که این امور توسط عموم مردم تحصیل شده و به دست آیند؛ نه این که توسط هر شخصی (یکایک افراد) بدان عمل شده و اجرا گردد.

پوشیده نیست که آن (امامت) از احکام عملی است و از امور اعتقادی نمیباشد؛ چنانچه در کتابهای فقهی ما نیز ذکر شده است.»

ص: 174

اهل سنت معتقداند که مباحث امامت و خلافت از فروع بی اهمیت می باشند!

اهل سنت نه تنها مبحث امامت و خلافت را از پایه‌های اصلی دین و اصول عقاید به شمار نمی آورند؛ بلکه در میان مسائل فقهی هم برای آن جایگاه والایی را در نظر نگرفته و آن را از فروع بی اهمیت می پندارند.

چنانچه ابوحامد غزالی می گوید:

«إعلم أن النظر في الإمامة أيضاً ليس من المهمات و ليس أيضاً من فن العقولات بل من الفقهيات. (1)

بدان که نظر کردن در مبحث امامت از مسائل مهم نیست و جزء علوم عقلی هم نمی باشد؛ بلکه از مسائل فقهی است.»

ص: 175

1- غزالی: الاقتصاد في الاعتقاد، ص 234

«إعلم أن الكلام في الإمامة ليس من أصول الديانات و لا من الأمور اللابتديات بحيث لا يشع للمكلف الإعراض عنها و لا الجهل بها. (1)

بدان که سخن گفتن درباره امامت از اصول دین و جزء امور ضروری نیست؛ به گونه ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از آن را عذری نباشد. (2)» (3)

ص: 176

1- آمدی: غاية المرام، ص 363.

2- او براساس همین دیدگاه می گوید: «فردی که از بحث امامت روی گردان می شود، امید به نجات او بیشتر است تا فردی که به مباحث امامت می پردازد.» آمدی: غاية المرام، ص 363]

3- در فضای فکری اهل سنت، معرفت امام معنا ندارد؛ لذا در کتب اهل سنت احادیث امن مات و لم يعرف إمام زمانه» تغییر یافته و لفظ «طاعة» و «بیعة» در ضمن آن گنجانده شده است.

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت به معنای حکومت است

جریانهای تجدیدنظر طلب در عقاید شیعه (1)، به دلیل تمایلی که به مباحث مرتبط با حکومت اسلامی دارند، به سادگی در دام عقاید انحرافی «خلافت انتخابی» افتاده اند.

نخستین ویژگی نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی (2) تجدیدنظر طلبان نسبت به آن شده است، فروکاستن مبحث امامت و ولایت به حکومت می باشد.

بدین ترتیب، تمامی آیات و روایات مربوط به مبحث ولایت و

ص: 177

1- ر.ک: رسول جعفریان: جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، ص 350 - 377

2- این شیفتگی، اصالت و خلوص اندیشه آنان را به شدت زیر سؤال می برد.

امامت، دستخوش یک تحریف معنوی زیان بار شده و تنها بر حکومت حمل می گردد.

چنانچه اظهار شده:

«در دین حنیف و مذهب شریف اسلام، موضوع امامت جز تصدی شغل حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست.»⁽¹⁾

«امامت که همان زمامداری و تمثیت امور سیاسی ملت اسلامی است.»⁽²⁾

«مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»⁽³⁾

«الحاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکند، مصداق اولوالامر است.»⁽⁴⁾

«در قرآن از اولی الامر منکم و... سخن رفته که تنها در حوزه حکومت معنا پیدا می کند.

در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می آید و نیز وظایف وی مکرر بحث شده است.»⁽⁵⁾

«نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت بوده است.»⁽⁶⁾

ص: 178

1- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 52

2- همو حکومت در اسلام، ج 1، ص 051

3- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی، راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی با مقدمه سید محمود طالقانی، ص 38.

4- همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101.

5- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 1 - 2.

6- همو حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 2.

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که امامت و ولایت (حکومت) منصبی انتخابی است!

علاقه شدید تجدیدنظر طلبان به حضور امت در صحنه حکومت اسلامی، دومین عامل لغزیدن این گروه می باشد.

چنانچه اظهار شده:

ولایت و حکومتی که از طرف مردم! به زمامدار داده می شود اگر دارای شرائط اسلامی باشد هم حکومت خدائی! نامیده می شود، هم حکومت اسلامی، و هم حکومت مردمی و...»! (1)

برداشت لایه ای و سطحی این افراد از نظریه «خلافت انتخابی» و انتخابی بودن حکومت، دلیل اصلی چنین لغزش هایی می باشد.

ص: 179

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 075

همان طور که در صفحات قبل خاطر نشان شد، نظریه انتخاب تنها به معنای «رها بودن امر امامت و خلافت و عدم هرگونه انتصابی در این زمینه از سوی خداوند» می باشد. (1)

فریبندگی لفظ «انتخاب» (که در واقع جهت نفی نص و نصب الهی در مبحث امامت و خلافت به کار گرفته شده است) موجب گردیده تا این اصل از سوی تجدیدنظر طلبان مورد توجه ویژه ای قرار گرفته و درباره آن اظهار شود:

«اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.» (2)

«اختیار و انتخاب امام حق خاص امت است.» (3)

«رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است.» (4)

«انتخاب اولوالامر... از حتمیات تغییرناپذیر عموم مسلمین است.» (5)

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و... حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می شود.» (6)

«امر خلافت، امر امامت و تعیین والی به دست مردم است.» (7)

در محیط آزاد این مردم هستند که ولایت را به کسی می دهند و به حاکمیت او عینیت می بخشند... این نیروهای مردم هستند که به ولایت

ص: 180

1- ر.ک: تعریف ابن خلدون و ابوالحسن اشعری.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 139

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 128

4- سید أسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 38.

5- همو، راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 290.

6- مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص 574

7- حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج 2، فصل 4، دلایل صحت انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص 399.

و حاکمیت امام تحقق و عینیت می دهند.»! (1)

«شخص منتخب مردم حق حاکمیت بر مردم را دارد.»! (2)

«اسلام... امارت یا حکومت را به مردم می سپارد.»! (3)

ص: 181

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 68 - 69

2- همون حکومت صالحان، ص 0200

3- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیست، ص 49

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) شورا و بیعت است

یکی دیگر از ویژگیهای نظام فکری «خلافت انتخابی» که موجب شیفتگی تجدیدنظر طلبان گردیده، مبحث شورا و بیعت می باشد.

همان طور که ملاحظه فرمودید در نظام فکری «خلافت انتخابی»، جایگاه اصلی و واقعی شورا و بیعت بسیار محدودتر از برداشتهای ساده انگارانه این گروه بوده و تنها شامل یکی از چندین راه انعقاد خلافت میباشد.

به عبارت دیگر، پایه گذاران «خلافت انتخابی»، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد خلافت ندانسته و به هیچ روی دخالت مستقیم یا با واسطه تک تک افراد امت در برگزیدن خلیفه را لازم نمی دانند.

در حالی که تمایل شدید تجدیدنظر طلبان به مبحث شورا و بیعت موجب گردیده تا این گروه، ضمن پافشاری بر این اصل به عنوان تنها

راه انعقاد امامت و ولایت، به پاکسازی عقاید بنیانگزاران نظریه انتخاب» از سایر راه های انعقاد خلافت نیز پرداخته و ضمن تأیید و پذیرش نظریه «خلافت انتخابی»، نقد خود بر نظام فکری اهل سنت(1) را تنها در این نکته خلاصه نمایند که: چرا ستیان از پیاده نمودن این شیوه عدول کرده و به راه های دیگری روی آورده اند؟

چنانچه ابراز شده

طائفه اهل سنت بر خلاف اوامر الهی و سنت رسالت پناهی در انتخاب خلیفه رعایت شرایط لازم که در کتب و صحاح خود آنها هم این صفات برای خلیفه بیان شده است ننموده اند.؟! (2)

او از مراجعه به کتاب و ست که انتخاب خلیفه و شخصیت حاکم باید تحت چه شرایط و واجد کدام صفات باشد تن زده و چشم پوشیده است.؟! (3)

العموم فرق اسلامی در مسأله خلافت باشتباه رفته اند زیرا که آیه اولوالامر از روز اول فراموش شده و حق بود که این دو آیه اولوالامر را بعد از رحلت مقدسه عنوان کنند. هرکسی از اصحاب مصداق آیه بود او خلیفه می شد، و این رسم تا قیامت باقی بود و رئیس مسلمین انتخابی قرآنی میشد.؟! (4)

ریاست مسلمین انتخاب بحکم قرآن است باید کسی را انتخاب نمایند که قرآن اوصاف او را بیان کرده... مسلمین باید مجری انتخاب کنند که قرآن معین کرده

ص: 183

1- نظام فکری اهل سنت، از پایه گذاران اصلی و پیشتازان عمل به نظریه «خلافت انتخابی می باشد

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 13

3- همو حکومت تر السلام ج 1،

4- سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرته اسلامی ایامقدمه سید محمود طالقانی، ج 43

پس بنابراین از زمان معاویه تا حال تمام رؤسای اسلام بر خلاف نص قرآن متصدی حکمرانی شده...»! (1)

درست به دلیل کژفهمی از معنای «خلافت انتخابی» است که تجدیدنظر طلبان سعی در پاکسازی و اصلاح عقاید اهل سنت داشته و خلاف انتقادهای خود به سنیان را نیز به همین موضوع منحصر می کنند.

در حالی که آنچه تجدیدنظر طلبان بر آن انتقاد می کنند، به طور کامل با نظام فکری «خلافت انتخابی» سازگار و هماهنگ بوده و بر تصور آنان، نظام فکری اهل سنت در بحث امامت و خلافت، هرگز از نقصان و کاستی برخوردار نمی باشد و بدون حضور شورا و بیعت نیز به راه خود ادامه می دهد.

در مجموع می توان گفت:

تلقی غلط و برداشت التقاطی از دستگاه فکری «خلافت انتخابی» موجب گردیده تا این گروه، شورا و بیعت را تنها راه انعقاد امامت و ولایت بدانند؛ چنانچه اظهار شده:

«اصل مسئله خلافت بر طبق کتاب و سنت مبنی بر مشورت و انتخاب است.»! (2)

«امر حکومت در اسلام... با مشورت و انتخاب است.»! (3)

در حالی که طراحی نظام «امامت و خلافت (حکومت) انتخابی» به گونه ای است که چنین انحصاری را بر نمی تابد و لذا نقدی نیز بر نظام فکری اهل سنت (که عقاید خود در مبحث امامت را بر انتخاب

ص: 184

1- همواره تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص 101.

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 121

3- همو: حکومت در اسلام، ج 1، ص 111.

استوار کرده اند) وارد نمی باشد.

همان طور که ملاحظه فرمودید تجدیدنظر طلبان در عقاید شیعه تنها راه انعقاد امامت و ولایت (حکومت) را شورا و بیعت برشمرده و بر آن تأکید ویژه‌ای ورزیده اند.

اما اینان نیز در نهایت، سایر راه های انعقاد خلافت (حکومت) را به گونه ای توجیه کرده و با توجه به اقتضائات حضور «عنصر انتخاب» در مبحث امامت، اظهار داشته اند:

«اما تسلط بر مردم با قلدری و زور، یا به شیوه ولایت عهدی و یا بیعت تنها بخش اندکی از مردم، ملاک حاکمیت نیست...»

البته همه اینها در صورتی است که غلبه با قدرت یا ولایت عهدی یا انتخاب عده ای محدود، رضایت جمیع امت با اختیار کامل را در پر نداشته باشد، اما اگر رضایت و نظر همه مردم با وی همراه باشد، در این مورد از مصادیق انتخاب امت است.»⁽¹⁾

ص: 185

1- حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی ترجمه محمود صلواتی، ج 2، ص 190-191

تجدید نظر طلبان در عقاید شیعه معتقداند که شورا و بیعت منشأ مشروعیت امامت و ولایت (حکومت) است

عدم درک عمیق و فهم دقیق این گروه از دستگاه فکری اخلافت انتخابی» موجب گردیده که نه تنها شورا و بیعت را یگانه راه تشکیل خلافت و حکومت اسلامی بدانند، بلکه پا را از این فراتر نهاده و مشروعیت آن را هم تنها به شورا و بیعت منوط گردانند؛ چنانچه ابراز شده

بحث در چگونگی استقرار نظام ولایت و امامت است. این امر جز از کانال شورا و بیعت مشروعیت و مقبولیت پیدا نخواهد کرد.»⁽¹⁾

با مشورت و رأی عموم باید رئیس و رهبر حکومت انتخاب شود

قرآن کریم از این راه مشروعیت حکومت بلکه لزوم آن را در غیاب پیامبر(ص) نیز می رساند.»؟!⁽²⁾

ص: 186

1- عبدالعلی باورتان شورا و بیعت، ص 18

2- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 5

«اصل مشورت در حکومت اسلامی یک اصل قطعی است و اگر همان طور که گفتیم حکومتی فاقد این اصل بود، شرعی! نمیشود.»! (1)

«اگر مردم با مشورت امام و ولی امر، شخص مورد قبولشان را برای امیری برگزینند تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت به اداره دولت اسلامی بپردازد، مورد رضایت خداوند است.»! (2)

بیعت به عنوان یک حق از جانب رهبر بر مردم، به حکومت او مشروعیت! می بخشد.»! (3)

«تا مردم با حاکم بیعت نکرده اند، فرمان او گردنگیرشان نمی گردد، اما همین که با او بیعت به حکم رانی کردند حکومت او بر ایشان مشروعیت! پیدا میکند و اطاعت از او شرعاً واجب می گردد.»! (4)

«حقانیت حکومت اسلامی آنگاه مسجل می شود که مردم با آن بیعت کرده باشند.»! (5)

این وام گرفتن از عقاید اهل سنت (یعنی همان گروهی که عقاید خود در بحث امامت را بر انتخاب استوار کرده اند)، در حالی مطرح می شود که توجه ویژه بنیانگذاران «خلافت انتخابی» به مبحث شورا و بیعت، از منظر و زاویه دیگری بوده و با تلقی تجدیدنظر طلبان از آن، فاصله ای ژرف دارد.

همان طور که می دانید:

بنیانگذاران «خلافت انتخابی» در مقابل نظریه نص و نصب الهی که مورد اعتقاد شیعه امامیه می باشد، قائل به صحت نظریه تقویض اند.

ص: 187

1- محمد جواد حجتی کرمانی: ماهنامه گزارش، شماره 19، ص 15 .

2- عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج 7، ص 18.

3- محمد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 172.

4- همو: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی 4 و 5، ص 171

5- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص 98.

یعنی معتقداند که:

خداوند متعال به مردم این اجازه و اختیار را داده است که برای خویش امامی را برگزینند که امورشان را به دست گیرد و متولی حکومت در جامعه آنها شود!

اینان جهت اثبات صحت نظریه تفویض و صدور چنین اجازه ای از جانب خدای متعال، به راه های گوناگونی چنگ زده اند که یکی از مهم ترین این شیوه ها، تأکید خاص بر مبحث شورا و بیعت و قلم فرسایی درباره جایگاه و اهمیت این دو مبحث در اسلام می باشد.

به عبارت دیگر، پایه گذاران «خلافت انتخابی» منشأ مشروعیت امامت و خلافت (حکومت) را صحت نظریه تفویض می دانند و تأکید آنان بر مبحث شورا و بیعت، تنها به جهت اثبات درست بودن این نظریه می باشد و بس.

لذا، علیرغم همه تأکیدهایی که بر شورا و بیعت می ورزند، این دو مبحث، همچنان نزد آنان به عنوان یکی از راه های مختلف انعقاد خلافت مطرح بوده و در هنگام سخن گفتن از منشأ مشروعیت حکومت، تنها آن را دلیلی بر صحت نظریه تفویض می دانند.

به عبارت دیگر، اینان شورا و بیعت را تنها به عنوان قرینه و نشانه مهمی جهت صحیح بودن واگذاری انتخاب امام و خلیفه ب-ه امت بر می شمردند تا بدین طریق مشروعیت امامت و خلافت غیر منصوبه را اثبات نمایند؛ ولی پس از اتمام این استدلال، دیگر برای شکل گیری حکومتی که مشروعیتش را ثابت کرده اند، به شوه معینی ملتزم و پایبند نمی باشند؛ زیرا:

ص: 188

ماهیت نظام و امامت و خلافت انتخابیه چنین انحصاری را در کیفیت شکل گیری حکومت بر نمی تابد.

در حالی که تجدیدنظرطلبان در عقاید شیعه می پندارند که شورا و بیعت یگانه راه شکل گیری امامت و ولایت (حکومت) می باشد.

دیدگاه های انحرافی فوق باعث گردیده تا تجدیدنظرطلبان، تمام سعی و تلاش خود را به تدارک شیوه های اجرای شورا و بیعت، جهت استقرار حکومت اختصاص دهند و مشکلات و موانع پیاده نمودن این طرح را با وام گرفتن از کارآیی «اهل حل و عقد در نظام اهل سته برطرف سازند.

چرا که مشارکت یکایک اعضای امت در برگزیدن امام و خلیفه، همواره امکان پذیر نبوده و نظریه تجدیدنظرطلبان نمی تواند همه زمانها و موقعیت ها - به ویژه قرون گذشته - را پوشش دهد.

برخی از این تکاپوها بدین قرار است

(مرحله اول)

طبیعی است برای انتخاب زمامدار که مهمترین و اصلی ترین امر جامعه است، نمی توان مستقیما و در مرحله اول از توده مردم نظرخواهی کرد

در این مورد برگزیدگان امت شخصی را برمی گزینند و مردم نیز در صورت توافق با نامزد پیشنهادی، با او بیعت می کنند و حکومت به این ترتیب تشکیل می گردد!⁽¹⁾

در هر حال میان شورا و بیعت، تفاوتی معنایی وجود دارد. امام و

ص: 189

زامدار جامعه اسلامی حتماً لازم است برگزیده و محبوب اکثریت ملت باشد (بیعت)، اما این امر به این معنا نیست که در تشخیص و معرفی (کاندیدا) اکثریت مردم مستقیماً شرکت داشته باشند. پس شورا اختصاص به اهل نظر دارد.»! (1)

«در سیستم شورایی صاحب نظران اندیشمند و دست اندرکاران عالم (که نمایندگان و معتمدین مردم هستند) شخص واجد صلاحیتی را... برای ولایت امری جامعه انتخاب (یا کاندیدا) میکنند و توده مردم (در صورت موافقت با شخص مورد نظر بیعت می نمایند... این همان نظام اکثریت است که به صورت دو مرحله ای به حکومت اسلامی مشروعیت! و مقبولیت میبخشد.»! (2)

مرحله دوم)

«اینکه برخی ادعا نموده اند که اهل حل و عقد باید رئیس حکومت مسلمین را تعیین کنند (نه عموم مسلمانان) در این جا محل بحث و گفتگو است زیرا اولاً اگر اهل حل و عقد را جمهور مسلمانان انتخاب کنند، در این صورت همه در کار سیاست دخالت کرده اند جز آنکه تعیین حاکم به جای آنکه به صورت یک مرحله ای انجام گیرد، دو مرحله ای شده است.

ثانیاً تعیین رئیس حکومت بوسیله اهل حل و عقد امری موقتی بوده نه دائمی... از آن جا که راهی به حضور همه مردم برای انتخاب نیست باید اهل حل و عقد بدین کار اهتمام ورزند و این دستور برای زمانی بوده که گردآوری آراء عمومی امکان نداشته است نه امروز که این کار میسر شده...»! (3)

ص: 190

1- همو: شورا و بیست، ص 131.

2- همو شورا و بیست، ص 19.

3- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص 6-07

نخستین نتیجه غلط

مفهوم بیعت در اظهارات فوق به «رأی اعتماد و حق انتخاب» تبدیل شده است؟

چنانچه ابراز گردیده

طبیعت بمعنای رأی اعتماد و انتخاب و رسمیت دادن به زمامداری کسی است که با او بیعت می کند.!!⁽¹⁾

در واقع می توان گفت:

چنین تبدیل و تغییری در مفهوم بیعت ، ناشی از این دیدگاه غلط می باشد که بیعت را منشأ مشروعیت امامت و ولایت می انگارد.

در نتیجه

نص و بیعت در واقع به دو پایه هم ارزش تبدیل می شوند که هر دو

ص: 191

1- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص 7

در ایجاد حق حاکمیت امیرالمؤمنین علی نقش داشته و بدین ترتیب، بیعت با حیث ذات حکومت علوی مرتبط می شود و مثبت ولایت ایشان خواهد بود

چنانچه اظهار شده:

شخص منتخب مردم حق حاکمیت بر مردم را دارد.»⁽¹⁾

دومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تبدیل گردید و در کنار نص، در ایجاد و شکل گیری حق حکومت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم نص غدیر هم تغییر کرده و به تأیید الهی بر حق اولویت امیرالمؤمنین جهت تصدی حکومت تبدیل می شود!

در نتیجه

امامت از انتصابی بودن خارج شده و به نوعی راکتسابی! می گردد و حضرت امیر نیز به شایسته ترین فردی تبدیل می شوند که خدای متعال لیاقت ایشان را به طور رسمی تأیید فرموده است؟

چنانچه اظهار شده:

هرچند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته اند، اما ضروری و اصلح بوده اصل وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می کردند، اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می تواند شایسته ترین را کاندیدا نماید. وصیت تکمیل کننده شورا است.

ص: 192

هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.»! (1)

رسول محترم که میخواست شریعت آقوم خود را از روز اول روی پایه ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که يتصديق دوست و دشمن فرد اکمل و التقي و اعلم اُمت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام پیروان خود تأکید و سفارش فرمود تا نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد. و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از قضایل بیشمار علی (ع) پاره‌های را عنوان کرد..

در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنایش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی میکرد.»! (2)

سومین نتیجه غلط

وقتی بیعت به رأی اعتماد و حق انتخاب تغییر معنا پیدا کرد و دوشادوش نص، در ایجاد و شکل گیری حق حاکمیت علوی نقش آفرید؛ در نتیجه مفهوم مشروعیت هم دگرگون شده و به لیاقت داشتن برای حاکم شدن» تبدیل می شود که این لیاقت نیز از سوی امت سنجیده می گردد! (3)

چنانچه ابراز شده:

یک رهبر و زمامدار اسلامی، هم باید مشروعیت داشته باشد، هم مقبولیت، مشروعیت او در رابطه با اصول و معیارهای مکتب سنجیده

ص: 193

1- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص 82-83

2- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج 1، ص 122.

3- در این نظام فکری، احراز وجود این لیاقت باشورا است و تض تنها کار شورا را ساده تر می گرداند

می شود و (1)

خلافت حق عموم است که باید با مشورت مسلمین به شخصی که لایق این کار است واگذار شود.؟! (2)

حکم خدا و اسلام این است که مردم باید لایقترها را انتخاب کنند و به ولایت و حکومت برسانند. مردم باید فردی را که دارای ارزشهای الهی است بعنوان لایقترین رهبر انتخاب کنند.؟! (3)

ص: 194

1- عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت و 98.

2- حیدر علی قلمداران حکومت در اسلام، ج 1، ص 142

3- نعمت الله تعالی نجف آبادی: حکمت الجانه ال 17

تبیین جایگاه بیعت در نظام امامت انتصابی

بیعت در امر ولایت و اطاعت و جهاد هیچ ارزش تشریحی ندارد (یعنی منشأ مشروعیت نمی باشد و بر اساس این نظریه ارزش بیعت فقط در این منحصر می شود که مکلف را به فرمانبرداری از ولی امری که ولایتش بر مسلمانان ثابت شده است و به جنگ و جهادی که خداوند با فرماندهی و امارت ولی امر بر بندگانش واجب کرده است، ملزم می سازد و بر آن تأکید می کند

بر اساس این نظریه بیعت برای هیچ کس ولایتی پدید نمی آورد و ثابت نمی کند و به اعتقاد من این برترین نظر فقهی در این باره است.

پیامبر در چهار جا از مسلمانان خواست با او بیعت کنند

در عقبه اولی، در عقبه ثانی، در بیعت رضوان در زیر درخت و

ص: 195

بیعت نخست بیعت دعوت بود و بیعت دوم و آخر بیعت به امارت او و وصی بعد از او بود و بیعت سوم بیعت بر جهاد

بنابراین سه نوع بیعت در زمان رسول خدا صورت گرفت و در هیچ یک، بیعت کردن سبب فقهی برای حکم به واجب بودن اطاعت و سر سپردن به دعوت و ولایت و تن دادن به جهاد نبود.

زیرا که پذیرفتن دعوت پیامبر به حکم عقل واجب است و دفاع از دعوتش نیز به حکم عقل و شرع واجب است و اطاعت از رسول خدا و التزام به امارت و رهبری او در جنگ و صلح به حکم شرع واجب است. لذا پذیرفتن دعوت پیامبر و دفاع و حمایت از آن و اطاعت از رسول خدا و جهاد در راه دعوت، بدون این بیعتها نیز بر مسلمانان واجب بود.

بنابراین بیعت در مسئله امامت و ولایت ارزش فقهی مشروعیت بخشی ندارد؛ بلکه فقط وسیله و شیوه ای است تا ارتباط مردم با ولایت را بیشتر و مستحکم تر سازد.» (1)

ص: 196

1- العتاد بحبل علی آسیقی: وازه هایانل التریبة لن شاتنج)، اصل کار شما هم مدخل الی دراسة فض الغدیر، ص 73-73

خاتمه: آسیب شناسی ولایت و هشدار حضرت زهرا درباره آغاز انحراف در عقیده به امامت

این فصل را با اشاره به دوفراز از سخنان حضرت زهرا به پایان می بریم.

آنگاه که گروهی دروغ پرداز، کتمان حقیقت کردند و نسلی را با حق ستیزی خود به سوی آتش سوق دادند؛ صدیقه طاهره ن در مواجهه با این انحراف فرمودند:

دواعجبا أنیشم یوم غدیر خم؟ (1)

شگفتا! آیا روز غدیر را فراموش کرده اید؟ «

همچنین آن حضرت در پاسخ به عذرتراشی مردمانی خیانت پیشه فرمودند:

و هل ترك أبي یوم غدیر خم لأحد عذرا؟؟ (2)

آیا پدرم در روز غدیر برای شما عذری باقی نهاد؟

ص: 197

1- محمدباقر انصاری: چهارده قرن یا قدیر، ص 36؛ به نقل از: مجلسی، بحار الأنوار، ج 136

2- همان منبع، ج 22 به نقل از: جلوق خصال، ج 173.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

